

عقيدہ اہل بيت عليہم السلام

تأليف:

الشيخ عبدالله بن جوران الخضير

ترجمہ:

إسحاق دبیری رحمۃ اللہ علیہ

عنوان کتاب:

عقیده اهل بیت علیهم السلام

تألیف:

الشیخ عبدالله بن جوران الخضیر

ترجمه:

اسحاق دبیری رحمة الله

موضوع:

عقاید کلام - مجموعه عقاید اسلامی - توحید و الهیات

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:

www.aqeedeh.com کتابخانه عقیده



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
پیشگفتار	۱
فصل اول: اهمیت توحید و انواع آن	۵
بخش اول: هدف از فرستادن پیامبران	۷
بخش دوم: ارزش و اهمیت توحید و انواع آن	۱۱
انواع توحید	۱۳
فصل دوم: توحید ربوبیت	۱۵
بخش اول: تعریف توحید ربوبیت	۱۷
بخش دوم: اهمیت ایمان به قضا و قدر	۲۳
الف) نتایج ایمان به قضا و قدر	۳۱
ب) کسانی که از ایمان به قضا و قدر منحرف شده‌اند	۳۳
ج) داشتن صبر در برابر قضا و قدر الهی	۳۵
فصل سوم: توحید الوهیت	۴۳
بخش اول: تعریف توحید الوهیت	۴۵
فرق بین الوهیت و ربوبیت	۴۸
بخش دوم: سؤال و جواب درباره توحید الوهیت	۵۴
بخش سوم: خطر دچار شرک شدن	۷۳
بخش چهارم: نمونه‌هایی از وقوع شرک در میان مردم	۷۷
۱- تصاویر و مجسمه‌ها	۷۷

- ۲- غلو کردن دربارهٔ افراد صالح و نکوکار ۸۲
- ۳- غلو دربارهٔ قبرها ۸۷
- ۴- دعا و انواع آن ۹۰
- دعای ممنوع ۹۳
- ۵- توسّل ۹۶
- نوع اول: توسل مشروع ۹۶
- نوع دوم: توسل ممنوع: ۹۹
- ۶- شفاعت ۱۰۰
- ۷- دشنام دادن به روزگار، باد و ۱۰۷
- ۸- قسم خوردن به غیر خداوند: ۱۱۰
- ۹- تبرک جستن: ۱۱۳
- تبرک دارای انواع فراوانی است: ۱۱۳
- ۱۰- شرک خوف: ۱۱۷
- ۱۱- شرک محبت: ۱۲۲
- ۱۲- شرک در اطاعت: ۱۲۷
- ۱۴- نذر: ۱۳۵
- ۱۵- ریا: ۱۳۹
- ۱۶- سحر: ۱۴۴
- ۱۷- فال بینی، پیشگویی و غیبگویی: ۱۴۸
- ۱۸- استفاده از حلقه، نخ، حرز، طلسم، انگشتر و ... برای دفع بلا: ۱۵۲
- ۱۹- منفی بافی و بدبینی (به فال بد گرفتن): ۱۵۵
- به فال بد گرفتن دارای انواعی است از جمله: ۱۵۵
- فصل چهارم: توحید اسماء و صفات ۱۵۹**
- بخش اول: تعریف توحید اسماء و صفات ۱۶۱**
- ۱- ممثله: ۱۶۱
- ۲- مُعَطَّلَه (اهل تعطیل): ۱۶۲
- ۳- معتدله (میان‌روها): ۱۶۲

بخش دوم: قواعدی درباره شناخت و اثبات نام‌های خداوند ۱۶۷

بخش سوم: قواعدی درباره شناخت و فهم صفات عالی پروردگار ۱۶۹

اولاً: صفات خداوند به دو دسته ثبوتی و سلبی تقسیم می‌شوند: ۱۶۹

ثانیاً: صفات ثبوتی به دو دسته تقسیم می‌شوند: ذاتی و فعلی: ۱۶۹

ثالثاً: همه صفات خداوند عالی و ارزشمند و والا قدر هستند: ۱۷۰

صفات کمال دو دسته هستند: ۱۷۰

رابعاً: بی‌تردید مجال صفات گسترده‌تر از زمینه اسماء است: ۱۷۱

بخش چهارم: اصول مشترکی درباره دلایل نام‌ها و صفات پروردگار ... ۱۷۳

بخش پنجم: نمونه‌هایی از صفات خداوند ۱۷۷

اولاً: صفت وجه (چهره): ۱۷۷

دیدن خداوند توسط مومنان در بهشت: ۱۸۱

ثانیاً: صفت چشم [عین] ۱۸۹

ثالثاً: صفت کلام ۱۹۳

رابعاً: صفت ید (دست) ۱۹۹

خامساً: صفت ضحک (خندیدن) ۲۰۲

سادساً: صفت خشم، غضب، بغض و کراهت ۲۰۴

سابعاً: صفت علو و استواء ۲۰۷

ثامناً: صفت نزول ۲۱۱

تاسعاً: صفت معیت (همراهی) ۲۱۵

پایان ۲۱۹

فهرست منابع ۲۲۱

پیشگفتار

ستایش پروردگار عزتمند و بسیار آمرزنده را که فرموده است: ﴿وَالْعَصْرِ ۝ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ ۝﴾ [العصر: ۱-۳].

«سوگند به عصر (زمان و روزگار). به یقین انسان‌ها همه در زیانند. مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده، و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند.»

سلام و درود بر سرور و مولایمان سید خلق و یگانه زمان محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله باد که فرموده‌اند: «ترکتکم علی المحجّه البیضاء لیلها کنهارها لا یزیغ عنها إلا هالک.» «من شما را بر سر راهی روشن باقی گذاشته‌ام که شب آن همانند روز [روشن] است. تنها هلاک شوندگان از آن منحرف می‌شوند.» همچنین بر خاندان پاکش آن سروران نیکوکار و یاران بزرگوار و صالحان برجسته‌اش درود می‌فرستیم.

اما بعد: خداوند بزرگ محبوب، دوست و برگزیده بندگانش محمد صلی الله علیه و آله را برای انتشار و ترویج توحید خالص در میان مردم برگزیده است. ایشان - که پدر و مادرمان فدایش باد - این امر را به بهترین شیوه به انجام رسانیده و توحید را به مردم ابلاغ و با همه انواع و اشکال شرک مبارزه کرد. خداوند - بزرگ و بلندمرتبه - او را پس از انجام کامل رسالت پروردگارش به سوی خود دعوت نمود. آنگاه که خداوند - جلّ و علا - آیه زیر را نازل فرمودند: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.»

پس از ایشان، یاران بزرگوارشان رضی الله عنهم این وظیفه را به بهترین شیوه به انجام رساندند. از جمله یاران بزرگوار پیامبر اهل بیت پاک آن سروران گرامی بودند که در رأس آن‌ها علی علیه السلام، آن عالم دریاگونه و پرهیزگار و پاک، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، همسر سرور

زنان جهان فاطمه زهرا علیها السلام می باشد. همچنین نوه‌های بزرگوار رسول الله صلی الله علیه و آله و دو ریحانه او در این دنیا و محبوبان آن، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و دریای خروشان علم، مبلغ قرآن، عبدالله بن عباس رضی الله عنهما نیز به تبلیغ این دعوت خجسته پرداختند.

پس از آن‌ها از میان امامان اهل بیت بهترین جانشینان برای بهترین پیشینیان یعنی امام علی بن حسین سجاد علیه السلام، فرزندش امام محمد باقر علیه السلام و برادرش زید علیه السلام که بسیار فهمیده و دارای ذهن صاف و روشنی بود، همچنین پس از ایشان امام و پیشوای بزرگ، حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب، امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام که همگان از او به نیکی یاد می کردند و امامان دیگری که پس از آنان آمدند، همگی بر روش جدشان، پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت و از سنت او پیروی می کردند. اما چنان که در مثل آمده است، «هیچ گلی بی خار نیست»، هنگامی که گروهی از مردم دریافتند که سیره و زندگی آن بزرگواران در میان مردم همانند انتشار نور در سپیده دم منتشر شده است، شروع به دروغ بستن بر آنان و نسبت دادن اقوال باطل و محال - که مو را بر تن انسان سیخ می کند و گوش را کر می کند - آن هم در بزرگترین ارکان دین و اموری که به ذات اقدس الهی مربوط می شود - به آن بزرگواران پرداختند.

آن برگزیدگان ارزشمند وظیفه خود می دانستم که سخنان ارزشمند ایشان را درباره توحید پروردگار و بری بودن آن‌ها از هر عیب و نقصی که اهل بهتان بدان‌ها نسبت می دادند، ذکر نمایم.

فصل اول: اهمیت توحید و انواع آن.

بخش اول: هدف از فرستادن پیامبران علیهم السلام.

بخش دوم: ارزش و اهمیت توحید و انواع آن.

فصل دوم: توحید ربوبیت.

بخش اول: تعریف توحید ربوبیت.

بخش دوم: اهمیت ایمان به قضا و قدر.

الف) نتایج و ثمرات ایمان به قضا و قدر.

ب) کسانی که در ایمان به قضا و قدر منحرف شده‌اند.

ج) داشتن صبر در برابر قضا و قدر الهی.

فصل سوم: توحید الوهیت.

بخش اول: تعریف توحید الوهیت.

بخش دوم: سوال و جواب درباره توحید الوهیت.

بخش سوم: پرهیز از خطر شرک ورزیدن به پروردگار.

بخش چهارم: نمونه‌هایی از وقوع شرک در میان مردم.

فصل چهارم: توحید اسماء و صفات.

بخش اول: قواعدی درباره فهمیدن و شناخت نام‌های خداوند و اثبات آن‌ها.

بخش دوم: قواعدی درباره فهمیدن و شناخت صفات بلند مرتبه پروردگار.

بخش سوم: اصول مشترکی درباره دلایل نام‌ها و صفات پروردگار.

بخش چهارم: نمونه‌هایی از صفات خداوند.

در پایان نام منابع و مصادری را که در نگارش کتاب از آن‌ها استفاده شده است،

ذکر نموده‌ام.

از خداوند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ می‌خواهم که این کار را عملی خالصانه برای خود و وسیله‌ای برای

رسیدن به محبت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت پاک و مطهرش قرار دهد و آن‌ها را در روز

قیامت برای من ذخیره‌ای قرار دهد، و همچنان که در این کتاب از آن‌ها دفاع کرده‌ام

آن‌ها را در روز قیامت شفیع من قرار دهد. روزی که نه مال و نه فرزندان سودی

نخواهد داشت مگر کسی که با خود قلب سالم [و پاکی] آورده باشد.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

فصل اول:

اهمیت توحید و انواع آن

شامل بخش‌های زیر است:

- بخش اول: هدف از فرستادن پیامبران علیهم‌السلام
- بخش دوم: ارزش و اهمیت توحید و انواع آن

بخش اول:

هدف از فرستادن پیامبران

خداوند ثقلین (انسان‌ها و جنیان) را آفریده است تا او را عبادت کنند. خداوند در قرآن کریم این هدف را بیان نموده و فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من پری‌ها و انسان‌ها را فقط برای پرستش خودم آفریده‌ام».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [الاسراء: ۲۳].

«ای انسان! پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید».

همچنین پیامبران را در میان آن‌ها برانگیخت و کتاب‌های آسمانی را برای آن‌ها نازل فرمود تا بندگانش را به سوی توحید رهنمون گردند. خداوند تعالی فرموده است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را پرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!».

پس همه پیامبران از نوح عليه السلام تا خاتم پیامبران محمد عليه السلام دعوتشان را با فراخواندن مردم به توحید پروردگار آغاز کرده‌اند. خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الأعراف: ۵۹].

«ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ او به آنان گفت: «ای قوم من! (تنها) خداوند یگانه را پرستش کنید، که معبودی بحق جز او برای شما نیست! (و اگر غیر او را عبادت کنید،) من بر شما از عذاب روز بزرگی می‌ترسم!».

خداوند بزرگ همچنین فرموده است: ﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: ۶۵].

«و به سوی قوم عاد، برادرشان «هود» را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! (تنها) خدا را پرستش کنید، که جز او معبودی بحق برای شما نیست! آیا پرهیزکاری پیشه نمی‌کنید؟!».

همچنین فرموده است: ﴿وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۷۳].

«و به سوی (قوم) ثمود، برادرشان صالح را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! (تنها) خدا را بپرستید، که جز او، معبودی بحق برای شما نیست».

همچنین فرموده است: ﴿وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۸۵].

«و به سوی مدین، برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، که جز او معبودی بحق ندارید».

محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران ۱۳ سال در مکه ماند و قومش را به سوی توحید و پرهیز از شرک دعوت کرد. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [الأنعام: ۱۵۱].

«بگو: «بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید».

حاج میرسیدعلی حائری می‌گوید: خداوند - سبحانه - در ابتدا از توحید سخن گفته و مردم را بدان دعوت نموده، سپس آن‌ها را از شرک ورزیدن نهی کرده است. زیرا شرک در رأس همهٔ محرّمات قرار دارد و خداوند هیچ عملی را به همراه شرک نخواهد پذیرفت.^۱

پیامبران علیهم السلام خداوند را آنگونه که لازم است عبادت می‌کردند و هیچ چیزی را به عنوان شریک برای او قرار نمی‌دادند. ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام و یاران بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله از این راه به طور کامل پیروی و تبعیت می‌کردند. همهٔ اصحاب رضی الله عنهم پیر و جوان، زن و مرد، بنده و آزاده عقیده دعوت به سوی توحید را که خداوند - تبارک و تعالی - را به شایستگی بزرگ می‌دارد، پاسخ دادند، این امری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در هر زمان و مکان یارانش را بر آن اساس تربیت می‌نمود و محبت خداوند - تبارک و تعالی - و خوف از او را در دل‌های آنان جای داده بود.

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده است: پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مرکب نشسته

بودم. پیامبر ﷺ فرمود: «ای معاذ آیا می‌دانی حق خداوند بر بندگان چیست؟» - و سه بار آن را تکرار نمود - گفتم: خداوند و پیامبرش می‌دانند. پیامبر ﷺ فرمود: «حق خداوند بر بندگان آن است که چیزی را شریک او قرار ندهند».

سپس فرمود: «آیا می‌دانی اگر بندگان چنین کنند چه حقی بر پروردگار دارند؟» معاذ می‌گوید: گفتم: خداوند و پیامبرش می‌دانند. پیامبر ﷺ فرمود: «اینکه آن‌ها را عذاب ندهد» یا فرمود: «اینکه آن‌ها را وارد آتش [دوزخ] ننماید»^۱.

می‌بینید که خداوند ﷻ مخلوقات را فقط بدان علت آفریده است تا او را عبادت کنند و برای او شریکی قرار ندهند و آن را به این کار دستور داده است. خداوند همه پیامبران ﷺ را برانگیخته و مبعوث کرده است تا مردم را به عبادت و پرستش خداوند یکتا دعوت کنند. پس هر کسی که از اوامر پروردگار اطاعت کند، پاداش او بهشت است، و کسی که از فرمان الهی سرپیچی کند سزایش آتش [جهنم] است. از عذاب آتش به خداوند پناه می‌بریم.

بخش دوم:

ارزش و اهمیت توحید و انواع آن

در صفحات گذشته بیان نمودیم که خداوند، پری‌ها و انسان‌ها را برای انجام عبادت خالصانه برای او آفریده است. دلیل این امر عظمت و فضیلت عبادت است. به همین دلیل خداوند - سبحانه - از ابراهیم علیه السلام به نیکی یاد می‌کند و تأیید می‌نماید که او به دین حنیف اعتقاد داشته و جزو مشرکین نبوده است. همچنین خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۰].

«ابراهیم (به تنهایی) امتی بود مطیع فرمان خدا؛ خالی از هرگونه انحراف؛ و از مشرکان

نبود».

امین‌الدین طبرسی می‌نویسد: «کان أمة» یعنی وی به علت داشتن کمال در زمینه صفات خیر، به تنهایی، یک امت بود. مجاهد می‌گوید: وی به تنهایی فرد مؤمن و در تمام حیاتش مؤحد بود، در حالی که مردم کافر بودند. قتاده می‌گوید: وی امامی هدایتگر و اسوه‌ای بود که از او پیروی می‌شد. همچنین او «قانت» یعنی مطیع پروردگار و همواره در حال عبادت و «حنیف» یعنی در راه پیروی بر مسیر مستقیم بود و به سوی اسلام گرایش و تمایل داشت و از آن انحرافی نداشت. عبارت «ولم یکن من المشرکین» کفار قریش را تکذیب می‌کند که آن‌ها گمان می‌کردند که از پیروان ابراهیم علیه السلام هستند^۱.

خداوند بزرگ و بلند مرتبه از اهل بهشت به نیکی یاد می‌کند و یکی از دلایل دخول آن‌ها در بهشت را شرک نوزیدن آن‌ها به پروردگارشان می‌داند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۹].

«و آن‌ها که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند».

فیض کاشانی می‌گوید: آن‌ها کسانی هستند که نسبت به پروردگار خود شرک جلی

و یا خفی نمی‌ورزند^۱.

پس بدانیم که آن‌ها نسبت به خداوند شرک جلی مانند بت‌پرستی، و شرک خفی مانند ریا و انجام اعمال با اهداف دنیوی و ... نمی‌ورزند. این امر به روشنی ضرورت عبادت کامل برای پروردگار - سبحانه - و بی‌توجهی به مردمان را بیان می‌کند.

در این باره روایت‌های متعددی از ائمه اهل بیت علیهم السلام روایت شده است:

- از ابی حمزه روایت شده است که از ابو جعفر [امام محمد باقر علیه السلام] روایت می‌کند که فرمود: هیچ چیزی با ثواب‌تر از شهادت «لا إله إلا الله» نیست. زیرا ارزش هیچ چیزی به اندازه بزرگی و عظمت خداوند نیست و هیچ کس با او در امر [اداره جهان] شریک نیست^۲.

- از امام رضا به نقل از اجدادش علیهم السلام روایت شده است: که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «التوحيد ثَمَنُ الْجَنَّةِ»: «توحید بهای بهشت است»^۳.

- از امام علی علیه السلام روایت شده است: که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «التوحيد ثَمَنُ الْجَنَّةِ»: «پاداش کسی که خداوند نعمت توحید به او ارزانی داده جز بهشت نیست»^۴.

- از امام رضا از اجدادش علیهم السلام روایت شده است که فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «قال الله عز وجل: إني أنا الله لا إله إلا أنا فاعبدوني، ومن جاء منكم بشهادة أن لا إله إلا الله بإخلاص دخل في حصني ومن دخل في حصني أمن من عذابي».

«خداوند صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بی‌تردید من الله هستم و جز من خدایی بحق نیست. پس مرا عبادت کنید. هر کدام از شما که شهادت لا إله إلا الله را با اخلاص [با خود] بیاورد، در حریم امن من داخل خواهد شد، و کسی که وارد حریم امن من شود از عذاب من در

۱- تفسیر صافی (۴۰۲/۳)، تفسیر معین (۹۰۸/۲) و تفسیر کنز الدقائق (۱۹۵/۹).

۲- بحار الأنوار (۳/۳)، التوحید (۱۹) و ثواب الأعمال (۳).

۳- بحار الأنوار (۳/۳)، نگا: الأمالی، الطوسی (۵۶۹) و مجموعة ورام (۷۰/۲).

۴- بحار الأنوار (۵/۳)، نگا: الاختصاص، (۲۲۵) و الأمالی، الصدوق (۳۸۶) و الأمالی، الطوسی (۴۲۹)،

(۵۶۹) و التوحید: (۲۲).

امان خواهد بود»^۱.

پیامبر ﷺ در حدیثی مردمان موحّدی را وصف می‌نماید که خداوند را به یکتایی و یگانگی یاد می‌کنند و روز قیامت به علت علاقه و ارتباط شدید آن‌ها با پروردگارشان، یکی دانستن خداوند، عدم فروتنی در برابر غیر او و توکل شدید آن‌ها بر خداوند در هنگام بلاها و مصیبت‌ها بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. پیامبر ﷺ فرمود: «هم الذین لا یسترقون ولا یکتون وعلی ربهم یتوکلون»: «آن‌ها کسانی هستند که بخاطر دم و دعاخوانی نزد کسی نمیروند و جسم‌های‌شان را بخاطر تداوی داغ نمی‌کنند و بر خداوندشان توکل می‌نمایند»^۲.

خواننده گرامی! بنابراین خودتان بیندیشید و قضاوت کنید آیا شما از جمله کسانی هستید که آنچه را که خداوند مبنی بر پرستش او و پرهیز از شرک امر فرموده است انجام می‌دهید؟ یا از آن کسانی هستید که به مخلوقات تعلّق خاطر پیدا کرده‌اید و در مقابل خداوند آن‌ها را می‌خوانید و بدان‌ها امیدوار شده‌اید؟

شما براساس جوابی که به این سؤال می‌دهید، جایگاه خودتان را به خوبی می‌شناسید. آیا شما از جمله کسانی هستید که خداوند توحید خالص را به آن‌ها ارزانی داشته است، یا جزو افرادی هستید که در برابر غیر خداوند خضوع و فروتنی می‌کنند، و به غیر او اعم از انسان‌ها و غیره توکل و اعتماد می‌کنند. هر کدام از این دو دسته حساب و جزای مخصوص به خود را دارند.

انواع توحید

براساس آنچه در قرآن کریم و نصوص وارده از سوی ائمه علیهم‌السلام آمده است، می‌توان توحید و یکی دانستن خداوند شرایط شایسته آن را به سه نوع تقسیم کرد: توحید ربوبیت، توحید الوهیت و توحید اسماء و صفات.

با توکل بر خداوند در صفحات آینده هر کدام از انواع توحید را در جای خود به تفصیل بیان خواهیم کرد. انسان با شناخت توحید در می‌یابد که آیا او به همراه کاروان

۱- بحار الأنوار (۵/۳)، نگا: الاختصاص (۲۲۵)، الأمالی صدوق (۳۸۶)، الأمالی طوسی (۴۲۹ و ۵۶۹)، التوحید (۲۲).

۲- بحار الأنوار (۵/۳)، نگا: التوحید (۲۴)، عیون الأخبار (۱۳۴/۲)، کشف الغمه (۱۳۵/۲).

[پیروان] پیامبران علیهم السلام و همچنین پیروان راستین آنها یعنی ائمه علیهم السلام و نیکوکاران پس از ایشان سیر می‌کند یا از راه و روش آنها منحرف شده است؟ هر انسانی قاضی و مسؤول اعمال خودش است.

فصل دوم:

توحید ربوبیت

شامل مباحث زیر است:

- بخش اول: تعریف توحید ربوبیت
 - بخش دوم: اهمیت ایمان به قضا و قدر
- الف) نتایج ایمان به قضا و قدر
ب) کسانی که از ایمان به قضا و قدر منحرف شده‌اند
ج) داشتن صبر در برابر قضا و قدر الهی

بخش اول:

تعریف توحید ربوبیت

توحید ربوبیت به معنای یکی دانستن خداوند در افعال از قبیل: آفریدن، روزی دادن، زنده کردن، گرفتن روح، باراندن باران و رویاندن گیاهان می‌باشد.

معنای آن عبارت است از ایمان فرد مؤمن به یگانگی خداوند عز و جل و اعتقاد قطعی به اینکه جز او هیچ آفریننده، مالک، تصرف کننده یا تدبیرکننده‌ای وجود ندارد و او هیچ شریک و نظیری ندارد. این عقیده همان فطرت الهی است که مردم را براساس آن خلق، نموده است و فقط افراد جاهل یا خودخواه آن را انکار می‌کنند. و یا نادیده می‌گیرند. پس بنده باید بداند که آفرینش، حکومت کردن و تدبیر و اداره جهان فقط از آن خداوند است.

در قرآن کریم در این باره دلایل و آیات فراوانی وجود دارد. در این آیات وحدانیت او در آفرینش بیان شده است. از جمله این آیات، آیه زیر می‌باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ [فاطر: ۳].

«آیا آفریننده‌ای جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ هیچ معبودی بحق جز او نیست».

از جمله آیاتی که یگانگی او در حکومت کردن را بیان می‌نماید، آیه زیر است:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الملك: ۱].

«پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست».

آیه زیر یکی از آیاتی است که وحدانیت او در اداره و تدبیر امور جهان را روشن

می‌نماید: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۵۴].

«آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او)ست! پر برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است».

کفار قریش که خود سرآمد بت پرستی بودند به این امر اعتراف می‌کردند. آن‌ها در

حقیقت می‌دانستند که خداوند عز و جل آفریننده یکتاست و هیچ شریکی ندارد و روزی فقط

از سوی اوست. تنها اوست که زنده می‌کند و می‌میراند. هیچ تدبیر کننده‌ای جز او وجود ندارد. همه آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه و کسانی که در آنها هستند همگی تحت تصرف و قهر و اراده او هستند.

خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَن خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ [العنکبوت: ۶۱].

«و هرگاه از آنان بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟» می‌گویند: «الله».

همچنین فرموده است: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۳۱﴾ فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿۳۲﴾﴾ [یونس: ۳۱-۳۲].

«بگو: «چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند؟» بزودی (در پاسخ) می‌گویند: «خدا»، بگو: «پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید (و از خدا نمی‌ترسید)؟! آن است خداوند، پروردگار حق شما (دارای همه این صفات)؛ با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟! پس چرا (از پرستش او) روی گردان می‌شوید؟!».

همچنین خداوند تعالی فرموده است: ﴿قُلْ لِمَنَ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۴﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۵﴾ قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۶﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۷﴾ قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾﴾ [المؤمنون: ۸۴-۸۹].

«بگو: «زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست، اگر شما می‌دانید؟». بزودی (در پاسخ تو) می‌گویند: «همه از آن خداست» بگو: «آیا متذکر نمی‌شوید؟». بگو: «چه کسی پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه، و پروردگار عرش عظیم است؟». بزودی خواهند گفت: «همه این‌ها از آن خداست» بگو: «آیا تقوا پیشه نمی‌کنید (و از خدا نمی‌ترسید و دست از شرک بر نمی‌دارید)؟». بگو: «اگر می‌دانید، چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد، و به بی‌پناهان پناه می‌دهد، و نیاز به پناه‌دادن ندارد؟!». خواهند گفت: «(همه این‌ها) از آن

خداست» بگو: «با این حال چگونه می‌گویید سحر شده‌اید (و این سخنان سحر و افسون است)؟».

اما در دوران حاضر بسیاری از مردم را می‌بینیم که با فطرت خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ در زمینه آفرینش مخالفت می‌کنند و معتقدند که اولیا و نیکوکاران به ویژه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از جمله علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حق دخل و تصرف و تدبیر در آفرینش و حکومت خداوند را دارند. آن‌ها به ناحق و دروغ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را پروردگار زمین می‌دانند^۱ و معتقدند، او در دنیا و آخرت هرگونه که بخواهد دخل و تصرف می‌کند.^۲ وی دارای جزئیات الهی آفرینش، روزی و زنده کردن مردگان می‌باشد.^۳

و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را زنده کرد^۴ و او اختیار انجام هر امری از قبیل خواندن ابرها، باراندن باران و صدای رعد را دارد.^۵

بلکه بر سخنان فوق این امر را هم افزودند که او می‌تواند سوار ابر شود و بر روی آن به جایی که می‌خواهد برود^۶ آنان به امکان وقوع این امور خارق‌العاده با جدیت و سماجت شدید اعتقاد دارند. همچنین می‌پندارند که همه این امور و اعمال خارق‌العاده به اذن خداوند به وسیله او انجام شده است. آنان پس از اینکه نتوانسته‌اند برای توجیه این ادعاها دلیلی از قرآن یا سنت نبوی بیاورند به چنین نظری روی آورده‌اند.

این اعتقادات بسیار خطرناک و برخلاف ایمان به توحید ربوبی پروردگار می‌باشد. زیرا خداوند - جلّ شأنه - می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۝﴾ [البقرة: ۱۰۷].

«آیا نمی‌دانستی که حکومت آسمان‌ها و زمین، از آن خداست؟! (و حق دارد هر گونه

۱- بحار الأنوار (۳۲۶/۷)، نگا: تأویل الآيات (۷۳۶).

۲- الکافی (۴۰۸/۱).

۳- نگا: بحار الأنوار (۵۰-۱۷/۴۲)، باب جوامع معجزاته، (۵۶-۵۰/۴۲)، باب غرائب معجزاته و نگا: مدینه المعاجز سید هاشم بحرانی.

۴- ارشادالقلوب (۲۶۵).

۵- بحار الأنوار (۳۲/۲۷) و الاختصاص (۳۲۷).

۶- الاختصاص (۱۹۹).

تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد؟! و جز خدا، ولی و یاورى برای شما نیست. (و اوست که مصلحت شما را می‌داند و تعیین می‌کند).

همچنین فرموده است: ﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ [الفرقان: ۲].

«خداوندی که حکومت آسمان‌ها و زمین از آن اوست، و فرزندی برای خود انتخاب نکرد، و همتایی در حکومت و مالکیت ندارد».

همچنین فرموده است: ﴿هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [فاطر: ۳].

«آیا آفریننده‌ای جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد».

همچنین فرموده است: ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [الروم: ۴۸].

«خداوند همان کسی است که بادها را می‌فرستد تا ابرهایی را به حرکت در آورند، سپس آن‌ها را در پهنه آسمان آن‌گونه که بخواهد می‌گستراند و متراکم می‌سازد».

همچنین می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ﴾ [الرعد: ۱۲].

«او کسی است که برق را به شما نشان می‌دهد، که هم مایه ترس است و هم مایه امید؛ و ابرهای سنگین بار ایجاد می‌کند».

کشی در کتاب رجالش ذکر می‌کند که گروه‌هایی از مردم سخنان زشت و ناروایی را ذکر و به دروغ به امام جعفر بن محمد علیه السلام و اهل بیت پاکش علیهم السلام نسبت می‌دهند و گمان می‌کنند که علی علیه السلام بر روی ابر به همراه باد حرکت می‌کند، و او پس از مرگ صحبت می‌کرد، و او در هنگام غسل دادن حرکت می‌کرد، و او خداوند آسمان و زمین است و او را به روی نادانی و گمراهی شریک خداوند قرار داده‌اند. به خدا قسم امام صادق هرگز چنین سخنانی نگفته است. ایشان در برابر خداوند بسیار پرهیزگارتر و متقی‌تر از این بودند که این سخنان را بر زبان بیاورد. مردم این اقوال را شنیده و آن را ضعیف می‌دانستند. اگر شما امام جعفر صادق علیه السلام می‌دیدید درمی‌یافتید که او هم

یکی از مردم است.^۱

در اینجا ممکن است انسان اندیشمند و عاقل از خود سؤال کند که چگونه می‌توان میان توحید و یگانگی خداوند در آفرینش، حکومت کردن و اداره کردن امور و اینکه او شریک و هم‌تا و همانندی ندارد، و معجزات و کرامت‌های فراوان پیامبران و اولیاء از قبیل: زنده کردن مردگان، شفا دادن بیماران، تبدیل کردن عصا به مار و ... هماهنگی و سازگاری ایجاد کرد. آیا این امر شریک شدن در آفریدن و حکومت خداوند نیست؟ جواب سؤال فوق جنبه‌های مختلفی دارد؛ از جمله:

اولاً: ما نشانه‌ها و معجزاتی را که برای پیامبران علیهم‌السلام و کرامات اولیاء و صالحان روی می‌دهد انکار نمی‌کنیم. زیرا این امر حقیقتی ثابت است که در کتاب خداوند و سنت پیامبرش محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اجماع امت اسلامی ذکر شده است.

خداوند بزرگ فرموده است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۗ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ [یونس: ۶۲-۶۳].

«آگاه باشید (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند! همان‌ها که ایمان آوردند، و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می‌کردند».

هر فرد مؤمنی به اندازه میزان ایمان و تقوایش دوست خداوند صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. گاهی خداوند به دست او اموری خارق‌العاده را که کرامت نامیده می‌شوند می‌نماید.

ثانیاً: فرد مسلمان باید از صحت روایاتی که درباره کرامات اولیاء و نیکوکاران روایت می‌شود، اطمینان پیدا کند تا به ایشان امور نسبت داده نشود که آن را انجام نداده‌اند که این امر شامل دروغ می‌شود. همچنان که بر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دروغ بستند و کرامات، اقوال و اعمالی را به ایشان نسبت دادند که آن را انجام نداده بود که در صفحات پیشین آن را ذکر کردیم.

ثالثاً: ضرورتی ندارد که کرامتی که برای یک نفر از اولیا اتفاق می‌افتد برای اولیای دیگر نیز روی بدهد. همچنین انجام یا وقوع کرامت از سوی فردی دلیل بر این نیست که وی از دیگر اولیای خداوند برتر است.

بلکه عکس این قضیه صحیح است. یعنی عدم وقوع کرامت از سوی اولیا دلیلی بر نقص آن‌ها نیست. زیرا وقوع کرامت از سوی فردی به معنای تأیید، تثبیت و اعانه فرد

در دینش است. به همین دلیل کرامت‌ها در زمان تابعین بیش از دوران صحابه رضی الله عنهم بود. زیرا یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و علیه السلام در زمینه تثبیت، تأیید و امداد الهی موهبتی داشتند که آن‌ها را از کرامات بی‌نیاز می‌کرد و آن وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ایشان بود. وقوع کرامات بعد از عهد تابعین بیش از دوران‌های قبل بود و این امری است که به وضوح آن را درمی‌یابیم. بنابراین لازم نیست که برای هر ولی کرامت و معجزه روی دهد. بلکه بسیاری از اولیا دارای اعمال خارق‌العاده نبوده‌اند.

رابعاً: بعضی از کرامات به دروغ به بعضی از مردم نسبت داده می‌شوند و چنانچه ما درباره نشانه‌های ایمان آن فرد و التزام او به هدایت پیامبر جستجو کنیم درمی‌یابیم که فردی نافرمان بوده و در انجام عبادات کوتاهی می‌ورزیده است. نه تنها سنت‌های مؤکده را انجام نمی‌داده است بلکه بر ادای نمازهای واجب هم مواظبت نمی‌کرده است. بلکه حتی درمی‌یابیم که او غیر خدا را می‌خوانده و مردگان را عبادت می‌کرده است. پس چگونه می‌توان نام ولی متقی را که خداوند او را دوست دارد بر چنین فردی گذاشت؟

همچنین باید همواره به یاد داشته باشیم که براساس آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده است و آن را برای یاران و خاندانش تشریح نموده است بزرگترین کرامتی که برای فرد مسلمان اتفاق می‌افتند، هدایت او به سوی حق و ثبات او بر صراط مستقیم می‌باشد.

پس از بیان اموری که گذشت لازم است کمی درباره یکی از جوانب توحید ربوبی بیشتر تأمل کنیم و آن عقیده وحدانیت و یکی دانستن خداوند در تدبیر و اداره امور است و اینکه حق خلق [آفرینش] و امر [فرمان دادن و اداره کردن] یا قضا و قدر از آن خداوند است.

بخش دوم:

اهمیت ایمان به قضا و قدر

فرد مسلمان به قضا و قدر الهی و حکمت و مشیت پروردگار اعتقاد دارد. همچنین معتقد است که در جهان یا اعمال بندگان جز پس از علم و تقدیر خداوند امری اتفاق نمی‌افتد و خداوند - تعالی - در قضا و قدرش عادل و در تدبیر و تصرف حکیم است و حکمت او تابع مشیت و اراده اوست. هر آنچه بخواهد و اراده کند اتفاق می‌افتد، و هر آنچه را که اراده نکند روی نخواهد داد. هیچ‌کس جز با کمک او هیچ نیرو و توانی ندارد.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لا یؤمن أحدکم حتی یؤمن بالقدر خیره وشره وحلوه ومره». «هیچ کدام از شما مؤمن نخواهید بود مگر اینکه به قضا و قدر الهی اعم از خیر و شرّ و تلخ و شیرین آن معتقد باشد»^۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «هر امتی مجوسیانی دارد. مجوس این امت کسانی هستند که معتقدند قضا و قدری وجود ندارد»^۲.

امام موسی کاظم علیه السلام برای یکی از پیروانش معنای قضا و قدر را به طور کامل بیان نمود و فرمود: هیچ امری اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه خداوند آن را اراده، تقدیر و تعیین نماید. آن فرد می‌گوید از امام پرسیدم: معنی «شاء» چیست؟ فرمود: شروع کردن فعل. گفتم: معنی قدر چیست؟ فرمود: به معنای تعیین کردن طول و عرض شیء می‌باشد. گفتم: «قضا» یعنی چه؟ فرمود: چنانچه حکمی را اراده کند آن را عملی کند. این امری است که هیچ بازگشتی ندارد^۳.

بدان که ایمان به قضا و قدر الهی شامل ۴ امر است که هیچ کدام از آنها قابل تفکیک از دیگری نیست. این امور عبارتند از:

۱- التوحید (۳۷۹).

۲- بحار الأنوار (۱۲۰/۵).

۳- الکافی (۱۵۰/۱)، بحار الأنوار (۱۲۲/۵) و المحاسن (۲۴۴/۱).

اولاً: ایمان به اینکه خداوند به جزئیات و کلیات همه امور از ازل تا ابد کاملاً عالم و آگاه است. این علم شامل اموری است که به افعال خداوند و اعمال بندگان مربوط می‌شود.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿٩٨﴾﴾ [طه: ۹۸].

«و علم او همه چیز را فرا گرفته است».

ثانیاً: ایمان به اینکه خداوند مقادیر خلق و آفرینش را در لوح محفوظ در نزد خودش تعیین کرده است. افرادی که در جستجوی خوشبختی و سعادت و پیروی درست از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرانقدرش علیهم السلام هستند به این امر ایمان دارند که خداوند - سبحانه - قبل از اینکه آفرینش را بیافریند همه آنچه را اتفاق افتاده و روی خواهد داد می‌داند، و علم او شامل همه چیز می‌شود. در ملک او همه امور با علم او انجام می‌شود، و هیچ عملی که از بنده‌ای سر می‌زند بر او پوشیده نیست. حتی خداوند قبل از اینکه آن بنده، عمل را انجام بدهد، از آن آگاه است، و این امر نشانه‌ای بر احاطه کامل علم او بر همه چیز است.

این علم ازلی در لوح محفوظ در نزد او در آسمان‌های بلندمرتبه تدوین شده است.

خداوند - سبحانه و تعالی - می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾﴾ [الحج: ۷۰].

«آیا نمی‌دانستی خداوند آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند؟! همه این‌ها در کتابی ثبت است (همان کتاب علم بی‌پایان (اللوح المحفوظ) پروردگار)؛ و این بر خداوند آسان است».

امین‌الدین ابوعلی طبرسی می‌گوید: این امر دلجویی از پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر آزار و اذیتی بود که از سوی مشرکان دریافت می‌کرد. یعنی چگونه ممکن است که اعمال آن‌ها از دید خداوند پنهان بماند. حال آنکه او با دلیل می‌داند که خداوند - سبحانه - همه اموری را که در آسمان‌ها و زمین روی می‌دهد، می‌داند و این امور را قبل از انجام شدن در لوح محفوظ نوشته و ثبت کرده است و حفظ، اثبات و احاطه بر آن برای او آسان است.^۱

خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحديد: ۲۲].

«هیچ مصیبتی در زمین (مانند: قحط باران، ضعف گیاهان، نقص میوه‌ها)، و نه در وجود شما (مانند: آفت‌ها، بیماری‌ها، رنج‌ها، فقر) روی نمی‌دهد مگر اینکه همه آن‌ها قبل از آنکه آن (زمین، مصیبت، مردم) را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است».

امین‌الدین ابوعلی طبرسی می‌گوید: «ما أصاب من مصیبه» یعنی هر مصیبتی همانند نباریدن باران و کمبود باران و کم شدن میوه‌ها و «لا فی أنفسکم» و بیماری‌ها و از دست دادن فرزندان در میان شما اتفاق می‌افتد، «إلا فی کتاب» بی‌تردید در لوح محفوظ ثبت و ذکر شده است «من قبل أن نبرأها»: قبل از آفرینش نفس‌ها [این امر به وقوع پیوسته است] یعنی: خداوند - تعالی - قبل از آفرینش نفس‌ها در لوح محفوظ ثبت کرده است تا فرشتگان برای اثبات عالم به ذات بودن و حقائق اشیاء به آن استدلال کنند^۱.

خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ [الطلاق: ۳].

«خداوند برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است».

امین‌الدین طبرسی می‌گوید: یعنی خداوند برای هر چیزی میزان و زمانی را تعیین کرده است و این آیه به واجب بودن توکل بر خداوند اشاره دارد. زیرا از آنجایی که خداوند میزان و زمان هر چیزی را می‌داند، چیزی جز تسلیم در برابر آن و تفویض امور به او باقی نمی‌ماند^۲.

کاشانی درباره آیه: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [التغابن: ۱۱]. می‌نویسد: یعنی هر امری فقط با تقدیر و مشیت او انجام می‌شود^۳.

۱- تفسیر مجمع‌البیان (۲۴۰/۵)، تفسیر شبر (۵۴۰/۱).

۲- تفسیر جامع‌الجوامع (۷۰۶/۴)، نگا: التبیان (۳۳/۱۰)، جدید (۱۷۸/۷).

۳- تفسیر الصافی (۱۸۴/۵)، تفسیر المعین (۱۵۲/۳).

سید عبدالله شبر می‌نویسد: یعنی هر امری با قضا و علم او انجام می‌شود.^۱
سید محمد حسینی شیرازی می‌گوید: خداوند - سبحانه - تنها کسی است که
میزان امور را تقدیر می‌کند و چنانچه تقدیر او نبود هیچ امری در جهان روی
نمی‌داد.^۲

ناصر مکارم شیرازی می‌نویسد: حوادثی که روی می‌دهد همگی به اذن خداوند
می‌باشد و هرگز هیچ امری خارج از اراده او نیست این همان معنی توحید افعالی است.
علت اینکه در ابتدا از مصائب سخن به میان آورده است این است که انسان همواره از
اراده خداوند آن را دریافت می‌کند و فکر او را به خود مشغول می‌سازد. هنگامی که
می‌گوییم این امر به اراده خداوند انجام شده است قصد ما اراده تکوینی خداوند است
نه اراده تشریحی.^۳

از حمدان بن سلمان روایت شده است که گفت: به امام رضا علیه السلام نامه نوشتم و در
آن درباره افعال بندگان سؤال نمودم که آیا اعمال بندگان مخلوق است یا خیر؟ امام در
جواب من نوشت: افعال و اعمال بندگان دو هزار سال قبل از آفرینش در علم خداوند
بزرگ تعیین و مقدر شده است.^۴

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ
اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدَّرَ الْمَقَادِيرَ وَدَبَّرَ التَّدَابِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِالْفِي عَامٍ»: «خداوند عز و جل دو هزار
سال پیش از آنکه آدم را خلق کند مقادیر [امور و اشیاء] را تعیین و امور را تدبیر
فرموده است».^۵

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: اولین چیزی که خداوند آفرید قلم
بود سپس به او امر فرمود: بنویس. سپس [قلم] همه آنچه را که بود و تا روز قیامت

۱- تفسیر شبر (۵۵۷/۱)، نگا: تفسیر الجوهر الثمین (۲۲۷/۶).

۲- تفسیر تقریب القرآن (۱۲۹/۲۸).

۳- تفسیر الأمثل (۳۵۵/۱۸).

۴- عیون الأخبار (۱۳۶/۱)، کنز الدقائق (۱۳۵/۱۸)، بحار الأنوار (۲۹/۵)، التوحید (۴۱۶).

۵- التوحید (۳۷۶)، بحار الأنوار (۹۳/۵)، عیون الأخبار (۱۴۰/۱)، (۳۱/۲).

خواهد بود، نوشت^۱.

از ابن عباس روایت شده است که گفت: اولین چیزی که خداوند آفرید، قلم بود سپس بدان امر فرمود تا همه آنچه را که تا روز قیامت خواهد بود، بنویسد و [نوشته] و کتاب در نزد او بود. سپس خواند: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾ [الزخرف: ۴].

«و آن در «ام‌الکتاب» (لوح محفوظ) نزد ما بلندپایه و استوار است»^۲.

میر سیدعلی حائری می‌نویسد: پیامبر ﷺ (چهل یا چهل و پنج شب پس از استقرار یافتن نطفه در داخل رحم فرشتگان بر آن وارد می‌شوند و می‌پرسند: آیا این فرد خوشبخت است یا بدبخت؟ پس آن دو فرشته می‌نویسند. می‌پرسد: خدایا آیا این نطفه مرد خواهد بود یا زن؟ آن دو فرشته نیز می‌نویسند و اعمال، روزی و اجل او را تعیین کرده و می‌نویسند. سپس اوراق را جمع کرده و چیزی از آن کم یا بر آن افزوده نخواهد شد. سپس آن فرشته می‌پرسد خدایا این نوشته را چه کار کنم؟ خداوند می‌فرماید: او را بر گردنش تا زمان مرگش آویزان کن.

من^۳ معتقدم که این امر با اختیار بنده در زمینه صلاح و فساد تناقضی ندارد و به معنای جبر در زمینه خوشبختی یا بدبختی نیست. زیرا هدف از این نوشته نمایاندن علم خود به آن فرشته می‌باشد. و این نوشته به معنای مجبور کردن به انجام آن افعال نیست. بلکه هدف تنها بیان علم پیشین خداوند درباره سرنوشت فرد است. برای بیان مطلب مثالی می‌زنیم. شما با شناخت ضمیر و نیت درونی پادشاه می‌دانید که او فردا دستور مرگ زید را که یک سارق است صادر خواهد کرد. بنابراین به پسران می‌گویید که فردا زید کشته خواهد شد و چنین رخ خواهد داد و فردای آن روز پادشاه دستور کشتن زید را صادر می‌کند و زید کشته می‌شود. آیا اینکه شما خبر مرگ و کشته شدن او را به فرزندتان داده‌اید سبب مرگ زید شده است، یا اطلاع دادن امر به او از موجبات قتل زید است؟ این امر نیز چنین است و مثال نیز با واقعیت همخوانی دارد. خداوند - تعالی - به فرشته دستور می‌دهد که براساس علم پیشین و سُبَقِ او امور را بنویسد، نه

۱- بحار الأنوار (۳۶۶/۵۴)، تفسیر قمی (۱۹۸/۲).

۲- بحار الأنوار (۳۷۱/۵۴).

۳- نویسنده تفسیر، یعنی میر سید علی حائری.

اینکه برای او سعادت یا شقاوت اجباری را بنویسد. بلکه در امور تکوینی از جمله، مرد یا زن بودن، طول قامت و ... به علت وجود حکمت الهی جبر وجود دارد. اما اعمال صادره از انسان براساس اراده او اختیاری است. بلکه تنها عامل اصلی و انگیزه به وجود آمدن آن‌ها میل و اراده انسان می‌باشد.^۱

ثالثاً: ایمان به اینکه همه کائنات خواه در امور مربوط به افعال پروردگار یا اعمال مخلوقات تحت فرمان و مشیت الهی هستند.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [التکویر: ۲۹].

«و شما اراده نمی‌کنید مگر این که خداوند - پروردگار جهانیان - اراده کند و بخواهد».

سیدمحمدحسین فضل‌الله می‌نویسد: ممکن است در نهادتان در خلال عناصر اختیار دارای حرکت اراده ذاتی باشید. اما اراده شما در تقدیر نظام هستی که اشیاء پیرامون آن در حرکتند تابع اراده الهی است. پس بنده دارای استقلال مطلق از خداوند نمی‌باشد. حتی در چهارچوب آزادی‌اش به شیوه دیگری تابع اراده الهی است.^۲

خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ [ابراهیم: ۲۷].

«و خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد».

سید عبدالله شبر می‌نویسد: یعنی خداوند هر عملی را از جمله تأیید و تثبیت فرد مؤمن و رها کردن کافر به همراه کفرش انجام می‌دهد.^۳

محمدحسین فضل‌الله می‌نویسد: یعنی خداوند در زندگی انسان و امور مردم هر عملی را که حکمت آن را ایجاب و اقتضا می‌نماید، انجام می‌دهد. زیرا اوست که هیچ چیزی نمی‌تواند اراده او را ردّ نماید. هرگاه او چیزی را اراده نماید، انجام می‌شود.^۴

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ﴾ [النساء: ۹۰].

«و اگر خداوند بخواهد، آنان را بر شما مسلط می‌کند».

شیخ محمد سبزواری نجفی می‌گوید: این آیه نشان دهنده توانایی و قدرت الهی است. پس چنانچه انجام امری را اراده نماید، بی‌تردید آن را انجام خواهد داد و آن‌ها

۱- تفسیر مقتنیات الدرر (۱۶۲/۲)، نگا: بحار الأنوار (۳۸۳/۵۷).

۲- تفسیر من وحی القرآن (۱۱۱/۲۴).

۳- تفسیر شبر (۲۵۹/۱)، نگا: الجوهر الثمین (۳۵۹/۳).

۴- تفسیر من وحی القرآن (۱۲۹/۱۳).

را مجبور می‌کرد با شما بجنگند ... اما خداوند چنین اراده نفرمود. بلکه در دل آن‌ها ترس و بیم را به وجود آورد.^۱

محمد جواد مغنیه می‌نویسد: بی‌تردید خداوند به وسیله اراده تکوینی‌اش در هیچکدام از امور مردم و مسلمان دخالت نمی‌کند. اما خداوند آن‌ها را به وسیله بی‌طرفی‌شان از این امر بازداشت. پس عبارت ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ﴾ [النساء: ۹۰]. بدین معناست که اگر خداوند اراده می‌کرد به آن‌ها در برابر شما جرأت می‌داد و ترس از شما را در دل آن‌ها به وجود نمی‌آورد تا آن‌ها مجبور به فرار و ترک شما شوند. این امر جزو اراده تکوینی نیست بلکه اگر بتوان این تعبیر را صحیح دانست مشیت و اراده توفیقی است.^۲

اعمال انسان گوناگون است و براساس آنچه امیرالمؤمنین بیان فرموده‌اند، همه این اعمال براساس علم و قضا و قدر الهی انجام می‌شوند.

از امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: شنیدم پدرم امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌فرماید: اعمال سه دسته‌اند: فرایض (واجبات و فریضه‌ها)، براساس دستور خداوند است، و با رضایت، قضا و قدر و علم او انجام می‌شوند، فضائل: براساس دستور خداوند نیست. اما شامل رضایت، قضا و قدر و علم او می‌شوند. اما معاصی: براساس فرمان خدا انجام نمی‌شوند بلکه جزو قضا و قدر و علم خداوند است و انسان به علت انجام آن‌ها بازخواست می‌شود.^۳

چنانچه فرد مسلمان معنای حقیقی قضا و قدر را بداند، اشکال و شبهه بزرگی در این زمینه از ذهن او رفع می‌شود.

یونس به روایت از امام رضا علیه السلام می‌گوید که امام فرمود: ای یونس به عقیده قدری‌ها و جبرگرایان اعتقاد نداشته باش. زیرا قدری‌ها نه به عقیده اهل بهشت اعتقاد دارند، و نه به عقیده اهل آتش، و نه به عقیده ابلیس. بهشتیان می‌گویند: «سپاس خدایی که ما را به سوی این [راه] هدایت کرده است و اگر خدا ما را راهنمایی نمی‌کرد هدایت نمی‌شدیم». همچنین به عقیده اهل آتش و دوزخیان نیز معتقد نیستند زیرا

۱- تفسیرالجديد (۳۲۲/۲)، نگا: مقتنیات الدرر (۱۵۲/۳).

۲- الکاشف (۴۰۲/۲).

۳- التوحید (۳۶۹)، بحار الأنوار (۲۹/۵)، عیون الأخبار (۱۴۲/۱)، کشف الغمه (۲۸۸/۲).

دوزخیان می‌گویند: «پروردگارا بدبختی و شقاوت بر ما غلبه کرده است». ابلیس نیز گفته است: «پروردگارا تو مرا گمراه کردی.» پس گفتم: سرورم من به عقیده آنان اعتقاد ندارم اما معتقدم که فقط آن چیزی روی می‌دهد که خداوند اراده نمود و در قضا و قدرش مقدرّ نموده باشد. امام فرمود: ای یونس! این‌گونه نیست. بلکه فقط آنچه که خداند اراده، و در قضا و قدرش مقدر و براساس مشیت او باشد رخ خواهد داد. ای یونس آیا می‌دانی مشیت الهی چیست؟ گفتم: خیر. امام فرمود: آن ذکر اول یعنی «لا إله إلا الله» است. آیا می‌دانی اراده چیست؟ عرض کردم: خیر. امام فرمود: قصد انجام هر کاری که بخواهد آن را انجام دهد. آیا می‌دانی تقدیر چیست؟ گفتم: خیر. فرمود: تعیین حد و حدود اجل، رزق، بقا و فناست. آیا می‌دانی قضا چیست؟ گفتم: خیر. فرمود: آن به وقوع پیوستن همان امری است که خداوند اراده کرده است. این امر فقط آن چیزی است که خداوند در ذکر اول آن را اراده نموده است.^۱

رباعاً: ایمان به اینکه خداوند همه ذات، صفات و حرکات [اعمال] مخلوقات را آفریده است. خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [الزمر: ۶۲].

«خداوند آفریدگار همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیا است».

همچنین خداوند از زبان ابراهیم علیه السلام می‌فرماید که خطاب به قومش گفت: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الصافات: ۹۶].

«با اینکه خداوند هم شما را آفریده و هم بتهایی که می‌سازید».

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ وَتَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲].

«و همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً برآورد کرده است».

امام رضا علیه السلام خطاب به مأمون می‌نویسد: «از جمله اسلام خالص این است که [اعتقاد داشته باشی] که خداوند بر هیچ نفسی بیش از اندازه و توان آن تکلیف تعیین نموده است و افعال بندگان توسط خداوند به وسیله اراده تکوینی خلق شده‌اند. خداوند آفریننده همه چیز است و ما به جبر و تفویض اعتقاد نداریم».^۲

۱- بحار الأنوار (۱۱۶/۵)، تفسیر قمی (۲۴/۱).

۲- بحار الأنوار (۳۰/۵).

الف) نتایج ایمان به قضا و قدر

بی‌تردید ایمان به قضا و قدر در تصحیح عقیده و ایمان فرد مسلمان تأثیر فراوانی دارد.

از جمله ثمرات آن: آرامش و اطمینان قلب، نداشتن دگرگونی و نگرانی در این دنیا است. زیرا فردی که به قضا و قدر الهی اعتقاد دارد، از عوامل و مشتقاتی در زندگی دچار آن‌ها می‌شود، تأثیر نمی‌پذیرد. زیرا ایمان دارد آنچه بدان مبتلا و دچار می‌شود از سوی خداوند تعیین و مقدر شده است، و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را بازگرداند.

خداوند می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِك عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحديد: ۲۲].

«هیچ مصیبتی در زمین (مانند: قحط باران، ضعف گیاهان، نقص میوه‌ها)، و نه در وجود شما (مانند: آفت‌ها، بیماری‌ها، رنج‌ها، فقر) روی نمی‌دهد مگر اینکه همه آن‌ها قبل از آنکه آن (زمین، مصیبت، مردم) را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است.»

به همین دلیل کسی که به قضا و قدر ایمان دارد، احساس آرامش می‌نماید و شکر پروردگار را به جای می‌آورد. پیامبر ﷺ خطاب به علی عليه السلام فرمود: «هر آنچه که به وسیله آن هدایت می‌یابی تو را دچار خطا نمی‌کند، و هر آنچه تو را دچار خطا می‌کند نمی‌تواند تو را به راه راست بیاورد.» برخلاف کسی که به قضا و قدر معتقد نیست. زیرا او دچار غم و اندوه می‌شود تا جایی که دنیا در نظر او تنگ جلوه می‌کند و تلاش می‌کند به هر شیوه حتی با خودکشی از آن رهایی یابد.

از ثمرات دیگر ایمان به قضا و قدر می‌توان به توانایی مقابله با بحران‌ها و مشکلات، مواجهه با سختی‌های زندگی اشاره کرد که فرد با قلب ثابت و یقین راستینی که مشکلات نمی‌تواند آن را به لرزه درآورد فرد آن‌ها را تحمل می‌کند. زیرا او می‌داند که این دنیا، محل امتحان و آزمایش است. چنان‌چه خداوند - تعالی - فرموده است:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾ [الملک: ۲].

«آن کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک از شما بهتر عمل می‌کنید، و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است.»

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ

وَالصَّادِقِينَ وَتَبَلَّوْا أَخْبَارَكُمْ ﴿۳۱﴾ [محمد: ۳۱].

«ما همه شما را قطعاً (با فرض کردن جهاد مسلحانه بر شما) می‌آزماییم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند، و اخبار شما را بیازماییم».

به همین دلیل پیامبران دچار محنت‌ها و مصائب فراوان شده‌اند اما آن‌ها با ایمان راستین و عزم استوار خود به مقابله با آن‌ها پرداخته‌اند تا اینکه آن‌ها را با موفقیت پشت سر گذاشته‌اند. علت این امر آن بوده است که آن‌ها به قضا و قدر الهی اعتقاد داشته‌اند و بدان یادآوری می‌نموده‌اند و همواره این آیه را تکرار می‌نموده‌اند: ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۵۱﴾ [التوبة: ۵۱].

«بگو: «هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد، مگر آنچه خداوند برای ما نوشته و مقرر داشته است؛ او مولا (و سرپرست) ماست؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند»^۱.

از دیگر ثمرات ایمان به قضا و قدر الهی می‌توان به تبدیل شدن مصیبت‌ها و رنج‌ها به پاداش و ناگواری‌ها به اجر و جزای نیک اشاره کرد. خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۱﴾ [التغابن: ۱۱].

«هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا، و هرکس به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می‌کند، و خداوند به هر چیز داناست».

محمد باقر ناصری می‌نویسد: هر مصیبتی که شما بدان دچار می‌شوید به وسیله علم خداوند یا از بین بردن مانع میان شما و کسی که می‌خواهد آن را انجام دهد بدان دچار می‌شوید. همچنین گفته شده است که آن امر مخصوص افعال باری تعالی یا آنچه بدان امر می‌کند می‌باشد. کسی که به خداوند ایمان داشته باشد و به قضا و قدر او راضی باشد، خداوند قلبش را هدایت می‌کند تا صبر پیشه کند و جزع و فزع ننماید تا به ثواب دست یابد. گفته می‌شود: آیه بدین معنی است که خداوند قلب او را هدایت می‌کند چنان‌چه به مصیبتی دچار شود، صبر پیشه می‌کند و در صورتی که به او نعمتی داده شود، شکر نعمت را بجا خواهد آورد، و چنان‌چه به او ظلم شود، از گناه ظالم در می‌گذرد.^۲

۱- بحار الأنوار: (۱۵۴/۲)، أعلام الدین: (۳۴۶)، الخصال: (۵۴۳/۲).

۲- مختصر مجمع البیان (۴۳۱/۳).

از نتایج دیگر این عقیده می‌توان توکل کردن بر پروردگار در هنگام انجام اسباب را برشمرد، به گونه‌ای که فرد بر خود سبب اعتماد و توکل نمی‌نماید. زیرا هر چیزی براساس قضا و قدر الهی انجام می‌شود. همچنین فرد در صورت رسیدن به هدفش مغرور و متکبر نمی‌شود. زیرا این امر نعمتی از سوی پروردگار بزرگ است که به وسیله مقدر کردن اسباب خیر و موفقیت آن را برای او فراهم نموده است. تکبر و خودبزرگ بینی باعث می‌شود فرد بجا آوردن شکر نعمت را فراموش کند.

ب) کسانی که از ایمان به قضا و قدر منحرف شده‌اند

از جمله فرقه‌هایی که درباره ایمان به قضا و قدر دچار گمراهی شده‌اند، قدریه و جبریه می‌باشند. جبریه معتقدند: فرد در انجام اعمالش از سوی خدا مجبور است و هیچ اراده و قدرتی در انجام آن ندارد. بطلان عقیده آنان در نظر اهل ایمان کاملاً روشن و معلوم است زیرا آنان می‌دانند که خداوند برای بندگان مشیت و اراده قرار داده و عمل را بدان افزوده است. خداوند می‌فرماید: ﴿مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾ [آل عمران: ۱۵۲].

«از میان شما گروهی هستند که دنیا و [نعمت‌های آن] را می‌خواهند و دسته‌ای خواستار [نعمت‌های] آخرت هستند».

خداوند همچنین فرموده است: ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الکهف: ۲۹].

«بگو: [این حق است از سوی پروردگارتان! هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می‌خواهد کافر گردد!».

همچنین خداوند بزرگ فرموده است: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَلِيدِ﴾ [فصلت: ۴۶].

«هرکس که کار نیک بکند به نفع خود می‌کند و هر کس که کار بد بکند به زیان خود می‌کند و پروردگار تو کمترین ستمی به بندگان نمی‌کند».

قدریه معتقد بودند که اراده و قدرت فرد در انجام عملش مستقل است. مشیت و قدرت خداوند در آن اثری ندارد. پس خداوند فقط بعد از انجام فعل عبد از آن آگاه می‌شود.

بیان بطلان اعتقاد آن‌ها همانند آرای جبریه کاملاً واضح و بدیهی است و آن اینکه

خداوند آفریننده همه چیز است و همه مخلوقات با اراده او آفریده شده‌اند. همچنین خداوند در قرآن به این امر اشاره فرموده‌اند که افعال و اعمال بندگان با مشیت و اراده او انجام می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا مِنَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ أَخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا وَلَكِنْ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ [البقرة: ۲۵۳].

«و اگر خدا می‌خواست، کسانی که بعد از آن‌ها بودند، پس از آن همه نشانه‌های روشن که برای آن‌ها آمد، جنگ و ستیز نمی‌کردند؛ (اما خدا مردم را مجبور نساخته؛ و آن‌ها را در پیمودن راه سعادت، آزاد گذارده است؛ ولی این امت‌ها بودند که با هم اختلاف کردند؛ بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند؛ (و جنگ و خونریزی بروز کرد. و باز) اگر خدا می‌خواست، با هم پیکار نمی‌کردند؛ ولی خداوند، آنچه را می‌خواهد، (از روی حکمت) انجام می‌دهد (و هیچ‌کس را به قبول چیزی مجبور نمی‌کند)».

اما عقیده صحیح که در وسط این دو عقیده تندروانه قرار دارد و همه مسلمانان براساس فهم‌شان از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن اجماع دارند عبارت است از اینکه وقایع ناگواری که فرد بدان دچار می‌شود، یا اعمالی که بنده انجام می‌دهد، علم آن نزد خداوند از ازل و قبل از اینکه آسمان و زمین را بیافریند وجود داشته است. سپس آن را نوشته و در لوح محفوظ نگهداری نموده است. خداوند اراده فرموده است که بنده این عمل را انجام دهد به همین دلیل او را در این دنیا آفریده و آنچه را که می‌خواهد انجام دهد برای او فراهم نموده است. به همین دلیل است که خداوند فرموده است:

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الصفات: ۹۶].

«با اینکه خداوند هم شما را آفریده و هم بتهایی که می‌سازید».

این عقیده کلید خوشبختی و راهنمای انسان به سوی آن باور مبارک راستینی است که باید هر فرد مسلمان آن را در قلب خود به وجود آورد. پس کسی که بداند که همه چیز در دنیا مطلقاً به دست خداوند است، و او در جهان تصرف مطلق می‌نماید، و همچنین اوست که امور جهان را پس از آفرینش اداره و تدبیر می‌نماید، در خود فروتنی و نیازی نسبت به او احساس خواهد کرد. بنابراین جز خداوند قوی و عزیز از کسی استمداد نخواهد کرد و همواره فقط بر او توکل خواهد نمود و هرگز به هیچ‌کدام از مخلوقات دیگر که خود ضعیف و نیازمند کمک و یاری پروردگارند، پناه نخواهد برد.

ج) داشتن صبر در برابر قضا و قدر الهی

از جمله امور مهمی که با عقیده قضا و قدر در ارتباط است، داشتن صبر و رضایت در برابر آن چیزی است که خداوند - سبحانه - مقدر فرموده است. این امر مسأله بسیار مهمی است که بسیاری از مسلمانان از آن غفلت می‌ورزند.

صبر: خویشتنداری نفس در برابر جزع، حفظ زبان از خشم و شکایت نمودن، خویشتنداری و حفظ اعضا از زدن بر سر و صورت، گریبان دریدن و غیره در هنگام مبتلا شدن به مصیبت و داشتن رضایت در برابر آن چیزی است که خداوند مقدر فرموده است.

صبر سه نوع است:

نوع اول: صبر در برابر آنچه خداوند بدان امر فرموده است.

نوع دوم: صبر در برابر آنچه خداوند از آن نهی فرموده است.

نوع سوم: صبر در برابر قضا و قدر الهی در هنگام مصایب که این نوع مورد بحث ماست.

خواننده گرامی بدان که نداشتن صبر و بی‌تابی کردن در برابر قضا و قدر الهی باعث خشم پروردگار می‌شود و از آنجا که در آن تسلیم شدن و رضایت و ایمان به قضا و قدر الهی نهفته است با کمال توحید در تناقض است.

پس فرد مؤمن باید در برابر آنچه بدان دچار می‌شود صبر پیشه کند و بداند که خداوند عز و جل آن را برای او مقدر نموده است و خالصانه تسلیم آن شود. کسی که چنین نماید، خداوند در دنیا به جای آنچه از دست داده است، در دنیا و آخرت به او امر دیگری را عنایت می‌فرماید.

خداوند - تعالی - فرموده است: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالْعَمَلِ ۗ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾ [البقرة: ١٥٥-١٥٧].

«قطعا همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت‌کنندگان آن‌ها که هرگاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: «ما از آن خدائیم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم!» این‌ها، همان‌ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آن‌ها هستند هدایت‌یافتگان.»

پیامبر صلی الله علیه و آله زنی را دید که در کنار قبر فرزندش گریه می کرد او را از این کار نهی کرد و به او دستور داد که صبور باشد و به او فرمود: اجر به همراه تحمل مصیبت اوّلی و محتمل تر است.^۱

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرموده کسی به قضا و قدر راضی باشد، دچار قضا و قدر می شود و اجر و پاداش می گیرد. کسی که به خاطر قضا و قدر خشمگین شود، دچار آن می شود در حالی که خداوند اعمال نیک او را از بین می برد. همچنین از ایشان روایت شده است: در صدر عبادات خداوند صبر و رضایت است. همچنین از ایشان روایت شده است که فرمود: خداشناس ترین فرد آن است که بیش از بقیه به قضای خدا راضی باشد.^۲

در دوران معاصر مشاهده می کنیم بسیاری از مسلمانان به برپایی سالروز وفات و شهادت بعضی از اولیاء و صالحین به عنوان یادبود اقدام می کنند و اعمال خلاف شرع خداوند و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام انجام می دهند. از جمله به زدن بر سر و صورت خود، دریدن گریبان، زدن به سر و صورت خود با شمشیر و خنجر، طبل زدن، سیاه پوشیدن، آوردن شعرای زن و مرد و ... می پردازند و معتقدند که این اعمال یاد آن ها را زنده نگه می دارد و آن ها را به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاکش علیهم السلام نزدیک می کند و آن ها را وسیله شفاعت شان قرار می دهد. می توان روش صحیح و راه حقیقت درباره موضوع فوق الذکر را در موارد زیر خلاصه کرد:

اولاً: برپایی جشن میلاد یا مراسم یادبود وفات بزرگان جزو سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. بلکه روش مخالفین شریعت اسلام است.

بعضی از پیامبران شهید و شکنجه شدند در حالی که آن ها برای دعوت و هدایت مردم از سوی خداوند عز و جل فرستاده شده بودند. از جمله آن ها: حضرت زکریا علیه السلام که بسیار شکنجه شد و در پایان در اثر شکنجه در گذشت. سرش قطع و آتش زده شد. این واقعه بسیار ناگوار برای بعضی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله مانند حمزه بن عبدالمطلب، جعفر بن ابی طالب و حنظله رضی الله عنه و دیگران اتفاق افتاد. تا جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله گریست و

۱- مستدرک الوسائل (۳۵۱/۲)، نگا: بحار الأنوار (۹۳/۷۹)، دعائم الإسلام (۲۲۲/۱).

۲- مستدرک الوسائل (۴۱۱/۲).

بسیار اندوهگین شد. اما ایشان به اصحابشان دستور ندادند که برایشان مراسم عزاداری و سوگواری بگیرند، یا این ایام را به عنوان یادبود وفاتشان مراسم یا سالگرد قرار دهند. چنان که بعضی از مردم این دوران این کار را می‌کنند.

ثانیاً: خداوند عز وجل در بسیاری از آیات قرآن کریم ما را به صبر فرا می‌خواند. همچنین عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سخنان ائمه علیهم السلام نیز در دسترس ما هستند. در همه آن‌ها بر تعلق گرفتن اجر و پاداش به صابرين تأکید دارد.

ثالثاً: اعمالی که مردم این دوران انجام می‌دهند، از قبیل پوشیدن لباس سیاه، زدن شمشیر به سر، زنجیرزنی و ... مخالفت با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین اقوال ائمه علیهم السلام می‌باشد.

از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «أربعة لا تزال في أمّتي إلى يوم القيامة: الفخر في الأحساب والطعن في الأنساب والنياحة...» «چهار چیز تا روز قیامت در میان امت من باقی می‌ماند: افتخار کردن به اصل و نسب، تحقیر و طعن در نسب‌ها و ناله و زاری در هنگام مصیبت و زاری ...»^۱.

ایشان خود به این امر عمل و مسلمانان را بدان سفارش نمودند. زمانی که در بازگشت از صفین وارد کوفه شد و بر شامیان گذر کرد، گریه مردم بر کشتگان صفین را شنید. به همین دلیل به شرحبیل شامی گفت: آیا زنانتان در ایجاد این سر و صدا بر شما غلبه پیدا کرده‌اند؟ آیا آن‌ها را از این صداها نهی نمی‌کنید؟^۲.

این روشی است که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله براساس آن عمل و حرکت کرده‌اند. از امام صادق روایت شده است که به روایت از پدراناش فرموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیون و ناله در هنگام مصیبت و رجز و نوحه‌خوانی و گوش دادن به آن و آمدن زنان در پی جنازه نهی فرمودند.^۳

۱- بحار الأنوار (۴۵۱/۲۲)، نگا: مستدرک الوسائل (۹۳/۱۳)، وسائل الشیعة (۱۲۸/۱۷)، الخصال (۲۲۶/۱).

۲- نهج البلاغة (۵۳۲)، وسائل الشیعة (۲۷۵/۳)، مستدرک الوسائل (۴۵۵/۲)، بحار الأنوار (۶۱۹/۳۲).

۳- بحار الأنوار: (۲۵۷/۷۸)، من لایحضره الفقیه: (۳/۴)، وسائل الشیعة: (۲۷۲/۳)، وانظر: أمالی الصدوق: (۴۲۲).

از جمله مواردی که در آخر حیات مبارکش زنان را از آن نهی فرمودند، حدیثی است که از طریق امام صادق علیه السلام روایت شده است که در آن آمده است: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مکه را فتح نمودند با مردان بیعت نمودند. سپس زنان آمدند. ام حکیم می‌گوید: ای رسول خدا آن امر معروف و پسندیده‌ای که خداوند به ما دستور داده است که درباره آن از فرمان شما سرپیچی نکنیم کدام است؟ پس گفت: «هرگز بر سر و روی خود ننزید و صورت خود را مخراشید، موهای خود را نکشید و گریبان خود را پاره نکنید و لباس سیاه نپوشید»^۱.

این امر یعنی اظهار حزن و عزاداری - حتی اگر بدون سر و صدا و فقط در پوشیدن لباس نشان داده شود - نارواست زیرا علی علیه السلام به یارانش امر می‌فرمود که لباس سیاه نپوشید زیرا لباس فرعون است^۲.

از محسن بن احمد روایت شده است که می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: من در حالی که نماز می‌خوانم کلاهی سیاه می‌پوشم. امام فرمودند: با آن کلاه نماز نخوان. زیرا لباس اهل آتش است^۳.

ممکن است بسیاری از مردم با مصیبت‌هایی که بر سر امام حسین علیه السلام و خاندان پاکش آمد و خون آنان ریخته شد، همدردی نمایند. بنابراین یاد آنچه را که بر سر آنان آمده است زنده نگه می‌دارند و می‌گویند ما بدین علت زنجیرزنی و سینه‌زنی می‌کنیم و با شمشیر به سر خود می‌زنیم تا یادبود شهادت امام حسین علیه السلام را که هیچ مسلمانی به مصیبتی مانند آن گرفتار نشده است زنده نگه داریم.

میان احساس همدردی و عواطف مثبت در برابر مصائب امام حسین علیه السلام و اینکه عواطف بر فرد مسلمان غلبه پیدا و او را وادار به انجام اموری خلاف شرع در تعامل با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماید تفاوت وجود دارد. این مسأله و دلیلی را که عمل مسلمانان در برابر مصیبت امام حسین علیه السلام را توجیه می‌نماید، می‌توان براساس دو امر زیر به

۱- نگا: بحار الأنوار: (۱۳۴/۲۱)، الکافی: (۵۲۷/۵)، مستدرک الوسائل: (۴۴۹/۲)، وسائل الشیعة: (۲۱۱/۲۰)، تفسیر القمی: (۳۶۴/۲).

۲- من لا یحضره الفقیه: (۲۵۱/۱)، وسائل الشیعة: (۳۸۳/۴)، ونگا: الخصال: (۶۱۴/۲)، علل الشرائع: (۳۴۶/۲).

۳- الکافی (۴۰۳/۳)، تهذیب الأحکام (۲۱۳/۲)، وسائل الشیعة (۳۸۴/۴)، علل الشرائع (۳۴۶/۲).

سوی حق رهنمود کرد:

وفات رسول اکرم ﷺ و فقدان او برای امت اسلامی بسیار عظیم‌تر و ناگوارتر از شهادت و وفات پیامبران دیگر، اولیا و صالحان می‌باشد. و هیچکدام از آنان در این امر بر او برتری ندارند و از این قاعده مستثنی نیستند.

از عمر بن سعید بن هلال روایت شده است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا نصیحت کن. فرمود: تو را به رعایت تقوا سفارش می‌کنم ... و چنان چه به مصیبتی مبتلا شدی پس مصیبت وفات رسول خدا ﷺ را به یاد بیاور. زیرا مردم هرگز به چنین مصیبتی دچار نشده‌اند.^۱

علیرغم اینکه مصیبت فقدان رسول خدا ﷺ از مصیبت‌های همه مردم ناگوارتر است، اما پیامبر ﷺ فرزند بزرگوارشان و سرور زنان جهان، فاطمه زهرا علیها السلام را به صبر و شکیبایی و در پیش گرفتن روش صحیح در هنگام وفاتش فرا خواند.

از عمر بن ابی مقداد روایت شده است که شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می‌گوید: «آیا می‌دانید، معنای آیه ﴿وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ﴾ [الممتحنة: ۱۲] چیست؟ عرض کردم: نه. گفت: پیامبر ﷺ به فاطمه علیها السلام فرمود: «إِذَا مِتُّ فَلَا تَحْمِشِي عَلِيَّ وَجْهًا وَلَا تَرْخِي عَلِيَّ شَعْرًا وَلَا تَنَادِي بِالْوَيْلِ وَالشُّوْرِ وَلَا تَقِيْمِي عَلِيَّ نَائِمَةً»: «هرگاه من از دنیا رفتم صورت خود را نخراش، و موهایت را به خاطر من پریشان نکن و [مرا] با شیون و زاری مخوان [شیون و زاری سر مده] و بر من نوحه و سوگواری مکن.» این همان معروفی است که خداوند ﷻ فرموده است.^۲

امام حسین علیه السلام نیز که بسیاری از مردم به او اموری را نسبت می‌دهند و در روز شهادت او گریه می‌کنند، با پیروی از سنت جدش پیامبر ﷺ این اعمال را حرام دانسته و از آن تبری جسته است.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: زمانی که امام حسین علیه السلام

۱- مستدرک الوسائل (۴۴۳/۲)، نگا: (۱۶۸/۸)، بحار الأنوار (۵۴۵/۲۲)، امالی صدوق (۶۸۱)، امالی مفید (۱۹۴).

۲- مستدرک الوسائل (۴۵۱/۲)، نگا: الکافی (۵۲۷/۵)، وسائل الشیعة (۲۷۲/۳)، بحار الأنوار (۴۶۰/۲۲).

خواست وارد مدینه شود، زنان بنی عبدالمطلب به سوی او آمدند و خواستند شیون و زاری سر دهند. امام حسین علیه السلام در میان آنان راه رفت و فرمود: شما را به خاطر خدا سفارش می‌کنم که این امر [شیون و زاری] را به خاطر معصیت بودن آن نزد خداوند و پیامبرش ظاهر نکنید^۱.

از امام علی بن حسین علیه السلام روایت شده است که امام حسین علیه السلام به خواهرش زینب رضی الله عنها فرمود: ای خواهرم! تو را قسم می‌دهم پس قسم مرا به جا بیاور. هرگاه من کشته شدم، برای [مرگ] من گریبان خود را پاره نکن، صورت خود را نخراش و برای من شیون و زاری سر مده و مرا مخوان^۲.

بسیاری از مردم از شنیدن این سخنان تعجب می‌کنند و می‌پرسند: چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله [دخترش را] از گریه کردن نهی می‌کند. در حالی که یعقوب علیه السلام در فقدان پسرش آن قدر گریست تا بینایی چشمانش را از دست داد؟ آیا این امر با صبر در برابر قضا و قدر تناقض ندارد؟

ما در جواب می‌گوییم: پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را از گریه کردن نهی نفرموده‌اند. بلکه چنان‌که گذشت، ایشان از امور دیگری که ممکن است همراه گریه و حزن انجام شوند: از قبیل خود زنی، سینه‌زنی، زنجیرزنی، زدن با شمشیر و خنجر بر سر، فغان، شیون، زاری، داد و فریاد، پوشیدن لباس سیاه، آوردن زنان و مردان شاعر و اعمال عجیب و نامشروع دیگر نهی فرموده‌اند.

پیامبر صلی الله علیه و آله روزی که فرزندش ابراهیم از دنیا رفت، فرمود: «ما کان من حزنٍ فی القلب والعین فإتّما هو رحمة وما کان من حزن اللسان وبالید فهو من الشیطان». «اندوهی که در قلب و چشم باشد، رحمت است. اما اندوهی که در زبان و دست [جوارح] ظاهر شود [از سوی شیطان است]»^۳.

اما دربارهٔ یعقوب علیه السلام باید گفت که ایشان هنگامی که فرزندش یوسف علیه السلام را از دست داد در برابر قضا و قدر الهی صبر پیشه کرد، زیرا خداوند از زبان او می‌فرماید:

۱- مستدرک الوسائل (۲/۴۵۳).

۲- مستدرک الوسائل (۲/۴۵۱)، نگا: بحار الأنوار (۲/۴۵)، الارشاد (۲/۹۳)، اعلام الوری (۲۳۹).

۳- مستدرک الوسائل (۲/۴۶۳).

﴿فَصَبِّرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸].

«[کار من] صبر جمیل است. [صبری که جزع و فزع، زیبایی آن را نیلاید و ناشکری و ناسپاسی اجر آن را نزداید و به گناه تبدیل ننماید] و تنها خداست که باید از او در برابر یاوه رسواگرانه‌ای که می‌گویید یاری خواست.»

ناصر مکارم شیرازی درباره شدت گریه یعقوب علیه السلام می‌نویسد: قلب‌های بندگان محل عواطف است. پس جای تعجب ندارد که گریه آن‌ها همواره سرازیر باشد. اما مهم آن است که بر خود مسلط باشند، تعادل [روحی] خود را از دست ندهند، و سخنی نگویند که پروردگار را به خشم آورد. جالب اینکه همین سؤال را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند در حالی که ایشان برای وفات فرزندشان ابراهیم گریه می‌کردند. گفتند: ای رسول خدا آیا ما را از گریه کردن نهی می‌کنی و خود گریه می‌کنی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جواب آنان فرمودند: «تدمع العين ویحزن القلب ولا تقول ما یسخط الرب»: «چشم اشک می‌ریزد، قلب غمگین می‌شود اما آنچه را که موجب خشم پروردگار می‌شود، نمی‌گوییم.» و در روایت دیگری آمده است که ایشان فرمودند: «لیس هذا بکاء، إته رحمة»: «این گریه نیست بلکه رحمت است». این امر به این مسأله اشاره دارد که در سینه انسان قلب وجود دارد، نه سنگ، و طبیعی است که انسان در برابر مسائل عاطفی متأثر شود و ساده‌ترین راه متأثر شدن، جاری شدن اشک است.^۱

بنابراین کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت و یاران او را دوست دارد، باید براساس روش آنان عمل نماید، و از شیوه آن بزرگواران که مردم را به اطاعت از شریعت می‌خواندند تبعیت و پیروی کند، و با کتاب خداوند که انسان را به در پیش گرفتن صبر در هنگام مشکلات فرا می‌خواند، مخالفت ننماید.

۱- تفسیر الأمثل، نگا: تفسیر الکاشف، تفسیر من وحی القرآن (سورة یوسف: آیه ۱۸).

فصل سوم: توحيد الوهيت

شامل مباحث زير است:

بخش اول: تعريف توحيد الوهيت

بخش دوم: سؤال و جواب درباره توحيد الوهيت

بخش سوم: پرهيز از خطر شرك ورزیدن به پروردگار

بخش چهارم: نمونه‌هائی از وقوع شرك در ميان مردم

بخش اول:

تعریف توحید الوهیت

توحید الوهیت عبارتست از یکی دانستن خداوند در عبادت‌هایی مانند: نماز، امید، کمک، پناه بردن و مدد جستن و ... پس خداوند جنیان و انسان‌ها را برای عبادت خودش به تنهایی و بدون قرار دادن شریک آفریده است. سپس آن [عبادت] را در این جهان فانی بر آنان واجب نموده است تا آنان را بیازماید. زیرا تنها اوست که شایستگی آن را دارد که این عبادات به او تعلق گیرد.

خداوند بزرگ فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای عبادت و پرستش خودم نیافریده‌ام».

همچنین فرموده است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [الإسراء: ۲۳].

«[ای انسان] پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید».

کسی که خداوند را به تنهایی عبادت کند خداوند او را رهایی می‌دهد و به پاداش عملی که انجام داده است او را وارد بهشت می‌نماید. اما کسی که غیر خدا را پرستش نماید یا برای پروردگار شریک یا مشابهی قرار دهد خداوند او را با آتش جاویدان جهنم مجازات خواهد نمود.

خداوند پیامبران علیهم‌السلام را برای [تبلیغ] این هدف بزرگ فرستاده است تا به مردم عبادات، معاملات، عقاید، شرایع، سیاست و امور بشری دیگر را که خداوند بدان امر فرموده و یا به علت حکمت، عدل و قضای مطلقش از آن نهی نموده است بدان‌ها بیاموزند که امر و نهی [مطلق] فقط از آن پروردگار است.

به علت اهمیت و عظمت این هدف همه پیامبران از نوح تا خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دعوتشان را با توحید خداوند تعالی آغاز کرده‌اند.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ

وَأَجْتَنِبُوا الصَّلُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«و بی تردید ما در میان هر ملتی پیامبری را فرستاده‌ایم [و محتوای دعوت همه پیامبران این بوده است] که خدا را بپرستید و از طاغوت [شیطان، بتان، ستمگران و ...] دوری کنید».

همچنین فرموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵].

«ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی بحق جز من نیست. پس فقط مرا پرستش کنید».

ابوجعفر محمد طوسی می‌گوید: یعنی زیرا در حقیقت معبود حقیقی فقط اوست. «فاعبدون» یعنی عبادت‌هایتان را فقط توجه او کنید^۱.

حاج سلطان جناب‌ذی می‌نویسد: خداوند همه پیامبران علیهم السلام را فرستاده است تا توحید را تبلیغ و با ترویج شرک و نظیر برای پروردگار و قرار دادن همانند و ... برای او مبارزه نمایند^۲.

محمدجواد مغنیه می‌نویسد: خداوند همه پیامبران را برای تبلیغ توحید و عبادت خالصانه برای پروردگار مبعوث کرده است^۳.

بنابراین: عبادت چیست؟ و شهادت «لا إله إلا الله» چه معنایی دارد؟
عبادت: اسم جامعی است که بر همه اقوال، اعمال ظاهری و باطنی اطلاق می‌شود که خداوند آن را دوست می‌دارد و مورد رضایت اوست و دارای ارکان و شرایطی می‌باشند^۴.

شهادت «لا إله إلا الله» یعنی: «هیچ معبود بر حقی^۵ جز الله وجود ندارد» این

۱- تفسیرالبیان (۲۴۰/۷).

۲- تفسیرالبیان السعادة (۴۷/۳).

۳- تفسیرالکاشف (۲۷۰/۵).

۴- ارکان عبادت سه رکن است که باید همگی بدون استثناء با هم در عبادت وجود داشته باشند و آن: خوف رجا و محبت است. شروط آن: اخلاص و پیگیری و تداوم در انجام عمل است.

۵- در تعریف شهادت، کلمه «حق» را آوردیم. زیرا بسیاری از مردم خدایانی را می‌پرستند، اما این

خدایان باطل هستند و هیچکدام از آن‌ها حق الوهیت ندارند. خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ

اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [الحج: ۶۲].

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [الحج: ۶۲]

[الحج: ۶۲] این بخاطر آن است که خداوند حق است؛ و آنچه را غیر از او می‌خوانند باطل است؛

شهادت نیز دارای ارکان و شرایطی است.^۱

بدان که عبادت دارای انواع فراوانی است که باید همه آنها را به خداوند، بدون شریک قرار دادن کسی اختصاص داد. از جمله این عبادات: دعا [خواندن] خداوند با همه انواع آن از قبیل استغاثه، کمک خواستن و پناه بردن می‌باشد. همچنین ذبح، نذر، نماز، زکات، روزه، حج و قرائت قرآن را در بر می‌گیرد. کسی که هر یک از این عبادات را به غیر خدا اختصاص دهد، در حقیقت به او شرک ورزیده است.

خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۱۱۶].

«بی‌تردید خداوند شرک ورزیدن به خود را [از کسی] نمی‌آمرزد و بلکه پایین‌تر از آن را از هر کسی که بخواهد [و صلاح بداند] می‌آمرزد».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶].

«و هیچ چیزی را شریک او [خداوند] مکنید».

محمد سبزواری نجفی در تفسیر این آیه می‌نویسد: خداوند سبحانه بندگان خود را امر فرموده است تا او را عبادت کنند. زیرا عبادت منحصر و مختص ذات اقدس اوست و به هیچ کدام از کائنات در آسمان‌ها و زمین تعلق ندارد. زیرا در جهان هیچ موجودی وجود ندارد که قابلیت و لیاقت مشارکت در الوهیت را داشته باشد. بلکه همه جهان مخلوق و نیازمند اوست.^۲

امین‌الدین طبرسی نیز می‌نویسد: «این آیه بدین معناست که خداوند را بزرگ و عظیم و باعظمت بدانید و در عبادت کسی را شریک او قرار ندهید. زیرا عبادت جز برای او جایز نیست. همچنین عبادت جز با انجام دادن و اعطای نعمت‌های اصلی واجب نمی‌شود و کسی جز ذات احدیت - جل شأنه - نمی‌تواند آن را انجام دهد».^۳

و خداوند بلند مقام و بزرگ است. میر سید علی طهرانی می‌گوید: زیرا بعضی از مردم او و غیر او را بهم می‌پرستند. همچنان که بعضی از مشرکین خدایان متعددی داشتند اله آسمان، اله زمین، اله ... (مقتنیات الدرر: ۹۹/۳).

۱- شهادت (لا إله إلا الله) دارای دو اصل است؛ اول: نفی که «لا إله» است. دوم: اثبات که «إلا الله» است. شروط آن ۷ شرط است: علم، یقین، اخلاص، صدق، محبت، اطاعت و قبول.

۲- الجدید (۲/۲۸۸).

۳- تفسیر مجمع‌البیان (۲/۴۵).

همچنین ناصر مکارم شیرازی می‌نویسد: «این آیه یعنی در عقیده، عمل، خواندن، مورد ندا قرار دادن و بندگی برای خداوند شریک قرار ندهید و معبود دیگری را نخوانید».

- همچنین می‌گوید: «شرک دارای سه آثار بسیار زیانباری در وجود انسان است:
۱. شرک به ضعف، ناتوانی و خواری می‌انجامد. حال آنکه توحید اساس حرکت، جنبش و عزت است.
 ۲. شرک موجب خواری و ملامت می‌شود. زیرا یک مسیر و عقیده انحرافی است که در برابر منطق عقل وجود دارد و به عنوان کفر آشکار به نعمت‌های پروردگار به شمار می‌آید.
 ۳. شرک سبب می‌شود خداوند بنده را به همراه آن اشیائی که عبادت می‌کند رها سازد و از او حمایت ننماید. این معبودهای مختلف و ساختگی نمی‌توانند از هیچ انسانی حمایت، یا مقدّری را از او دور نمایند. زیرا خداوند از این‌گونه افراد پشتیبانی نمی‌کند»^۱.

فرق بین الوهیت و ربوبیت

مردمانی که پیامبران در میان آنان برانگیخته شدند، براساس فطرت‌شان و نظر افکندن به جهان درمی‌یابند که خداوند، آفریننده، روزی‌دهنده، زنده‌کننده و میراننده آنان است.

خداوند - تعالی - دربارهٔ آنان می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنُ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿۹﴾ [الزخرف: ۹].

«اگر از آنان [مشرکان] بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، قطعاً خواهند گفت: خداوند با عزت و بسیار آگاه ... [زیرا می‌دانند بت‌های آنان هرگز چنین کاری را نکرده‌اند و آنان به معبودان خود حق خالقیت نمی‌دهند]».

همچنین خداوند بزرگ می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنُ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ﴿۳۸﴾ [الزمر: ۳۸].

«اگر از آنان [مشرکان] بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ حتماً خواهند

گفت: خدا ...».

در قرآن کریم آیاتی با این مضمون بسیار فراوانند. اما این امر [عقیده به خداوند به همراه شریک قرار دادن برای او] به آنان سودی نمی‌رساند. زیرا این امر فقط اقرار به ربوبیت پروردگار است، و اقرار به ربوبیت خداوند به تنهایی کافی نیست. زیرا مجرد شناخت بدون عمل است. این امر زمانی سودمند خواهد بود که توحید الوهیت و اقرار به آن را هم به همراه داشته باشد که عبارت از پرستش خداوند به تنهایی، عمل کردن برای او بدون قرار دادن شریک است.

به همین دلیل دعوت پیامبران بر توحید الوهیت و یکی دانستن خداوند در عبادت بدون قرار دادن شریک برای او همانند و واسطه متمرکز شده است.

نوح علیه السلام قومش را به عبادت خداوند به تنهایی و ترک بت‌هایی فرا خواند که آن‌ها را واسطه میان خود و خداوند قرار داده بودند و آن‌ها را می‌پرستیدند. وی ۹۵۰ سال در میان آنان زندگی کرد و آنان را به سوی توحید دعوت کرد. اما چنان‌که خداوند فرموده است، عکس‌العمل آنان چنین بود: ﴿وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [النوح: ۲۳].

«و گفتند: دست از خدایان و بت‌های خود بردارید، بت‌های ودّ و سُوَاع و یَغُوث و یعوق و نسر را هرگز رها نکنید و دست از دامن‌شان نکشید».

سید عبدالله شبر معانی اسماء ذکر شده در آیه را بیان نموده و می‌نویسد: این اسماء، نام‌های گروهی از نیکوکاران بودند که در فاصله زمانی آدم و نوح علیهما السلام زندگی می‌کردند. زمانی که از دنیا رفتند، به عنوان تبرک از آنان مجسمه‌ای ساختند. با گذشت زمان مورد پرستش قرار گرفتند. سپس این افکار و بت‌پرستی به میان اعراب منتقل شد.

قمی می‌گوید: آن‌ها گروهی از مؤمنان بودند که قبل از نوح زندگی می‌کردند زمانی که از دنیا رفتند، مردم به خاطر مرگ آن‌ها بسیار ناراحت شدند. پس شیطان آمد و عکس (مجسمه) آن‌ها را برایشان ساخت تا به آن انس بگیرند. زمانی که زمستان فرا رسید مجسمه‌ها را وارد خانه‌هایشان کردند. آن قرن گذشت. قرن بعد شیطان دوباره آمد و به آن‌ها گفت: این افراد در حقیقت خدایانی بودند که پدران آن‌ها را می‌پرستیدند. بدین ترتیب آن مردم نیز آن بت‌ها را پرستیدند و به وسیله آن‌ها مردم بسیاری گمراه شدند. نوح علیه السلام آنان را نفرین کرد. در نتیجه خداوند آن‌ها را هلاک

نمود. همچنین می‌نویسد: وُدّ نام بت کلب، سواع بُت هُدَیل، یغوث بت قبیله مراد و یعوق از آن همدان و نسر بت قوم حصین بود^۱.

پس از نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام آمد. از قومش و پدرش به علت عبادت و پرستش بت‌ها و ستارگان و واسطه قرار دادن آن‌ها میان خودشان و خداوند تبری و دوری می‌کرد. ایشان همچنین در راه دعوت آنان آزار و اذیت فراوانی را متحمل شد. خداوند ابراهیم خلیل علیه السلام را و فرزندش به علت تمسک به توحید خالص می‌ستاید و می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۳۶﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿۳۷﴾﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷].

«و به خاطر بیاور (ای محمد) هنگامی را که ابراهیم به پدرش (آزر) و قومش گفت: من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم. مگر آن کسی که مرا آفریده، که او هدایت‌م خواهد کرد!».

سید محمد تقی مدرسی می‌گوید:

رسالت ابراهیم علیه السلام علیه تداوم امری بود که در میان قومش به وجود آمده بود و آن عبادت پدران و تقدیس آیین، اعتقادات و تاریخ آن‌ها بود. به همین دلیل به پدرش گفت: من از آنچه شما غیر خداوند و در برابر او می‌پرستید، برائت می‌جویم. این یکی از ویژگی‌هایی است که ابراهیم علیه السلام را از میان پیامبران دیگر متمایز می‌کند. برائت جستن ابراهیم از آنچه پدرانش آن را می‌پرستیدند باعث قطع ارتباط او با آنان شد. وی برای خود و خانواده‌اش و فرزندانش برنامه‌ای جدید و بی‌آلایش پایه‌گذاری کرد که همان توحید بود^۲.

خداوند در خلال داستان موسی علیه السلام دربارهٔ شرک به وجود آمده در میان بنی اسرائیل می‌فرماید: ﴿وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالِ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿۱۳۸﴾﴾ [الأعراف: ۱۳۸].

«و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم؛ (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بت‌هایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند. (در این هنگام، بنی اسرائیل) به

۱- تفسیر الجوهر الثمین (۲۹۰/۶)، نگا: الصافی (۲۳۲/۵)، البرهان (۳۸۸/۵)، نورالتقلین (۴۲۵/۵)، کنزالدقائق (۴۵۸/۱۳)، بیان السعادة (۲۰۶/۴).

۲- تفسیر من هدی القرآن (۴۶۱/۱۲)، نگا: تفسیرالمیزان (۹۹/۱۸)، الجدید (۳۴۸/۶).

موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آن‌ها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید».

ابوجعفر طوسی می‌فرماید: آن‌ها گمان می‌کردند که عبادت غیر خدا جایز است ... موسی علیه السلام بدان‌ها فرمود: شما کسانی هستید که نمی‌دانند چه کسی سزاوار و شایسته عبادت است و چه چیزی موجب تقرب و نزدیکی به پروردگار می‌شود^۱.

میر سید علی طهرانی نیز می‌گوید: آنان از موسی خواستند که برای آنان مجسمه‌ای را تعیین کند تا به وسیله عبادت آن به خداوند نزدیک شوند. قرآن این گفته را از زبان بت‌پرستان نقل می‌کند که می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

«ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند».

یوسف علیه السلام در زندان دو هم‌بندی‌اش را به توحید فرا می‌خواند. زمانی که آنان تعبیر خوابشان را از او خواستند، او قبل از اینکه به سؤال آن‌ها پاسخ دهد، فرمود: ﴿يَصْحَبِي السَّجْنِ عَرَبَاتٌ مُتَّفِقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿۳۹﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَعَابَاؤَكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۴۰﴾﴾ [یوسف: ۳۹-۴۰].

«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟! این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسم‌هائی (بی‌مسما) که شما و پدرانتان آن‌ها را خدا نامیده‌اید، نیست؛ خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده؛ حکم تنها از آن خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

خاتم‌الانبیاء، محمد صلی الله علیه و آله و سلم که قبل از بعثت در میان اعراب به صادق امین شهرت داشت ۱۳ سال در میان آن‌ها ماند و با شعار «لا إله إلا الله» آنان را به سوی عبادت خداوند و ترک آنچه پدرانشان می‌پرستیدند دعوت کرد. آنان معنی این شهادت را که وی مردم را به سوی آن فرا می‌خواند می‌دانستند. اما عذر و بهانه می‌تراشیدند و می‌گفتند: ما این بت‌ها را با این عقیده که آن‌ها خدایان مستقلی هستند نمی‌پرستیم.

بلکه بدین علت آن‌ها را می‌پرستیم که مجسمه‌هایی از اشخاصی هستند که مقرب درگاه خداوند هستند. ما آن‌ها را می‌پرستیم تا برای ما در پیشگاه خداوند شفاعت کنند^۱.

آنان به علت گمراهی شدیدشان، صداقت و امانت او را فراموش کردند و او را به سحر و دروغگویی متهم نمودند. آنان به او می‌گفتند: آیا تو خدایی یگانه را بدون واسطه می‌پرستی و خدایان پدرانمان را کنار گذاشته‌ای. این مسأله عجیبی است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا سَحِرٌ كَذٰبٌ ﴿٣٥﴾ أَجْعَلُ الْاِلٰهَةَ الْاِلٰهًا وَّحِدًا اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٣٦﴾ [ص: ۴-۵].

«در شگفتند از اینکه بیم‌دهنده‌ای از خودشان به سویشان آمده است و کافران می‌گویند: این جادوگر بسیار دروغگویی است. آیا او به جای این همه خدایان، به خدای یگانه‌ای معتقد است؟ واقعاً این [حرفی که می‌زند] چیز شگفتی است.»

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿اِنَّهُمْ كٰثِرُوۡا اِذَا قِيْلَ لَهُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ يَسْتَكْبِرُوۡنَ ﴿٣٥﴾ وَيَقُوْلُوۡنَ اَيْنَا لَتٰرِكُوۡا اِلٰهَيْتِنَا لِيَشٰعِرَ مَجْنُوۡنٍ ﴿٣٦﴾ [الصافات: ۳۵-۳۶].

«چرا که وقتی به آن‌ها گفته می‌شد: «معبودی بحق جز خدا وجود ندارد»، تکبر و سرکشی می‌کردند. و پیوسته می‌گفتند: «آیا ما معبودان خود را بخاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟».

بعضی از علما علت به اشتباه افتادن کفار مکه را ذکر نموده‌اند. ناصر مکارم شیرازی می‌نویسد: مشرکان به اوهام استناد می‌کنند. آن‌ها در آنچه ادعا می‌کنند هیچ دلیلی ندارند. بلکه در تمسک به خرافات و اساطیری که هیچ پایه و اساس و صحتی ندارد، طوطی‌وار از پدرانشان تقلید می‌نمایند ... و بدون داشتن دلیل صحیحی به شرک روی می‌آورند^۲.

علیرغم این همه گمراهی، پیامبر صلی الله علیه و آله در انجام این دعوت مبارک و خجسته مأیوس نشد. بلکه آن را ابتدا از نزدیکانش شروع کرد. وی عمویش ابوطالب را که از او در مقابل مشرکان حمایت می‌کرد، در هنگام احتضار به اسلام دعوت نمود و به او فرمود: «ای عمو سخنی بگو که به وسیله آن در روز قیامت برای تو شهادت و گواهی دهم.»

۱- نگا: مقتنیات الدرر (۲۱۷/۹)، همچنین تفسیرالجدید (۱۷۱/۶).

۲- تفسیرالأمثل (۴۷۳/۱۰).

وی گفت: اگر اعراب نمی‌گفتند ابوطالب در هنگام مرگ شیون و زاری سر داد و [کم آورد] آنچه را که تو می‌گویی تکرار می‌کردم. همچنین روایت شده است که او گفت: من بر دین شیوخ و بزرگان هستم. همچنین گفته شده است که گفت: من بر دین عبدالمطلب هستم. همچنین روایت‌های دیگری نیز نقل شده است.^۱

پیامبر ﷺ به دعوتش ادامه داد تا اینکه بسیاری از مردم به اسلام - دین توحید - ایمان آوردند. قریش از مبارزه با این دین جدید که تعلق و وابستگی آنان به خدایان ساختگی‌شان را ساده‌لوحانه می‌داند، مأیوس شدند. خدایانی که منافع شخصی و کسب روزی و درآمد از حجاجی که به سوی مکه می‌آمدند در آن‌ها نهفته بود. آنان به این خدایان باطل و دروغین متوسل می‌شدند تا در پیشگاه خداوند بزرگ برای آنان شفاعت کنند. آنان به پیامبر پیشنهادهایی بسیار فریبنده دادند. همه اعراب به سوی او می‌آمدند تا دست از دعوتش بردارد. اما او هرگز چنین نکرد. بلکه وی به همراه یارانش در راه دعوت توحید آزار و اذیت، سرکشی و نافرمانی قریش را تحمل نمود تا اینکه به لطف خداوند بعد از ۱۳ سال دعوت ایشان پیروز شدند.

اما در روزگار ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که براساس راه و روش جاهلیت سیر می‌کنند. علی‌رغم اینکه «لا إله إلا الله» را بر زبان جاری می‌کنند، اما می‌بینیم که در همه انواع عبادات از قبیل خواندن، خوف، نذر و تبرک اولیا و بندگان صالح خداوند را شفیع و واسطه بین خود و خداوند قرار می‌دهند.

علیرغم این توضیح مفصلی که عرض شد گاهی از این جهت شبهات و وسوسه‌هایی در قلوب بعضی از مسلمانان به وجود می‌آید که ممکن است این اصل بزرگ و رکن اساسی از ارکان ایمان را ضعیف و نابود سازد.

در بخش بعد درباره این موضوع به طور مفصل بحث خواهیم کرد.

بخش دوم:

سؤال و جواب درباره توحید الوهیت

در این بخش بعضی از سؤالاتی را که درباره عبادت به وجود می‌آید به وسیله بیان و ردّ، جواب می‌دهیم تا حق به صورت کامل آشکار شود و هیچ شبهه‌ای در آن باقی نماند. به ویژه آنکه بزرگترین و مهم‌ترین چیزی که بنده در برابر خداوند عرضه می‌کند کمال عبودت خداوند - عزّ و جلّ - می‌باشد.

سؤال (۱): بعضی از مردم ضعیف و نیازمند را می‌بینیم که به نزد افراد ثروتمند شهر می‌روند تا نزد حکام و رهبران برای رفع نیازشان، واسطه شوند. ما هم در پیشگاه خداوند نیازهایی داریم. از آنجایی که اولیا و به ویژه اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام را دوست داریم و از راه و روش آن‌ها پیروی می‌کنیم، زیرا این عقیده به راه نجات منتهی می‌شود، پس آن‌ها به طریق اولی هرگز کسانی را که آن‌ها را دوست دارند به حال خود وا نمی‌گذارند. بنابراین آن‌ها در دنیا و آخرت واسطه بین ما و خداوند عزّوجلّ خواهند بود.

جواب: اولاً: این سخن اشتباه است و در آن نسبت به علم و رحمت خداوند نسبت به آفریده‌هایش طعن وجود دارد. همچنین، در آن تشبیه خداوند (خالق) به مخلوق دیده می‌شود.

حکام و فرمانروایان از همه آنچه در میان مردم می‌گذرد و نیاز آنان به کمک و یاری اطلاع ندارند. حتی شاید حقوق همه افراد صاحب حق را ادا نمی‌کنند و نمی‌توانند همه احوال مردم و آنچه بدان نیازمندند بشنوند و ببینند. آیا اگر از مرده‌ای خواسته شود که میان بنده و خداوند واسطه شود آیا او فقط سخن کسی را می‌شنود که در کنار قبر اوست یا دعای کسانی را که دور از او هم قرار دارند می‌شنود؟ آیا او می‌تواند در یک زمان سخن همه کسانی را که او را می‌خوانند بشنود؟

او که در این دنیا و در حال حیاتش قادر به چنین امری نیست، پس چگونه پس از مرگ از عهده این کار برمی‌آید؟ آیا کسی جز خداوند قادر به انجام این کار است؟ اما خداوند عزّوجلّ همه آنچه را که روی داده و روی خواهد داد، آنچه بوده، خواهد بود یا نبوده است و وجود می‌داشت چگونه می‌بود، می‌داند و هرگز به بندگانش ظلم

نمی‌کند. سخن همه آن کسانی را که از مکان‌های مختلف، به هر زبانی و در هر زمانی او را می‌خوانند می‌شنود.

ثانیاً: خداوند - تبارک و تعالی - در قرآن کریم چگونگی راه و روش انبیاء علیهم‌السلام در پناه بردن به او را بیان نموده است.

نوح علیه‌السلام خدایش را خواند. خداوند او را از بلای بزرگ رهایی داد. ابراهیم علیه‌السلام در میان قومش عقیده و تعلق خویش به خداوند را آشکارا بیان فرمود. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۲۸﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿۲۷﴾ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۲۸﴾﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۸]. «و به خاطر بیاور (ای محمد) هنگامی را که ابراهیم به پدرش (آزر) و قومش گفت: «من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم. مگر آن کسی که مرا آفریده، که او هدایت‌م خواهد کرد!». او کلمه توحید را کلمه پاینده‌ای در نسل‌های بعد از خود قرار داد، شاید به سوی خدا باز گردند».

همچنین موسی علیه‌السلام در برابر آل فرعون تحدی کرد و آنان را به مبارزه طلبید. وی هنگامی که سپاه فرعون به بنی‌اسرائیل نزدیک شد، فرمود: ﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿۶۲﴾﴾ [الشعراء: ۶۲].

«(موسی) گفت: «چنین نیست! یقیناً پروردگارم با من است، بزودی مرا هدایت خواهد کرد!».

همچنین زمانی که زکریا علیه‌السلام دچار ضعف و عجز شد، به آرامی و مخفیانه خداوند را خواند. ایوب علیه‌السلام نیز زمانی که دچار زیان شد، خدایش را به تنهایی خواند. یوسف علیه‌السلام نیز در هنگام فتنه خدایش را خواند و گفت: ﴿مَعَادُ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾ [یوسف: ۲۳].

«پناه می‌برم به خدا! او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرمی داشته؛ (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!))».

یونس علیه‌السلام نیز در تاریکی [شکم ماهی] خداوند را به تنهایی خواند.

پیامبرمان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم زمانی که به همراه دوستش در غار بود از او پرسید: در مورد دو نفری که سومین نفرشان خداوند است، چه گمان می‌کنی؟ خداوند فرمود: ﴿إِذْ

يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ﴿[التوبة: ۴۰].

«در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ماست.»
به همین دلیل کسی که بین خودش و خداوند واسطه قرار می‌دهد، در حقیقت نسبت به اینکه خداوند از بین برنده زیان، سود رساننده و روزی‌دهنده است و روش پیامبران گمان نیک نداشته است. همچنین باید دانست که او انسانی را به عنوان واسطه قرار نداده است. بلکه خداوند (خالق) را به مخلوق تشبیه کرده است.
ثالثاً: طلب و خواستن چیزی از خداوند از سوی بنده برخلاف گمان بعضی از مردم نیازی به واسطه ندارد. دعا و عبادت‌های خاص دیگر، مخصوص پروردگار و خطاب به اوست و پیامبران و اولیا در آن نقش و دخالتی ندارند. بلکه امر و وظیفه آن‌ها فقط تبلیغ رسالت خداوند - تبارک و تعالی - آموزش شریعت خداوند به آنان پس از درخواست مردم است.

خداوند صلی الله علیه و آله در کتابش این امر را بیان نموده و فرموده است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاهْلَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَاجِّ﴾ [البقرة: ۱۸۹].

«در باره «هلال‌های ماه» از تو سؤال می‌کنند؛ بگو: «آن‌ها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است.»

همچنین فرموده است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾ [البقرة: ۲۱۹].

«در باره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: «در آن‌ها گناه و زیان بزرگی است؛ و منافی (از نظر مادی) برای مردم در بردارد؛ (ولی) گناه آن‌ها از نفع‌شان بیشتر است.»

همچنین می‌فرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۰].

«و از تو در باره یتیمان سؤال می‌کنند، بگو: «اصلاح کار آنان بهتر است. و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزد، (مانعی ندارد؛) آن‌ها برادر (دینی) شما هستند.» (و همچون یک برادر با آن‌ها رفتار کنید!).»

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَدَىٰ﴾ [البقرة: ۲۲۲].
«از تو درباره [آمیزش با زنان به هنگام] حیض می‌پرسند. بگو زیان و ضرر است [و علاوه بر نافرمانی خداوند، بیماری‌هایی نیز به دنبال دارد].»

همچنین می‌فرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵].

«ای پیامبر! از تو درباره روح می‌پرسند [که چیست]. بگو: روح چیزی است که تنها پروردگرم از آن آگاه است [و خلقتی اسرارآمیز و ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و عجوبه جهان آفرینش است. بنابراین جای شگفت نیست اگر به حقیقت روح پی نبرید] چرا که جز دانش اندکی به شما داده نشده است».

در همه این آیات به جز یک آیه لفظ «یسألونک» و جواب تعلیمی «قل» آمده است. که این یک آیه به شیوه و اسلوب دیگری آمده است. آیه موردنظر این سخن پروردگار است که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۶].

«و هنگامی که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم! دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)».

بنابراین خداوند در این آیه عبارت ﴿قُل﴾ یعنی بگو: ... را ذکر نکرده است. بلکه مستقیماً فرموده است: ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾: پس من نزدیک هستم. زیرا درخواست کردن فقط باید از خداوند انجام شود و به واسطه‌ای میان بندگان و خداوند نیازی نیست حتی اگر آن بنده، پیامبر ﷺ باشد. در این صورت نیاز به واسطه قرار دادن صالحین و اولیا به طریق اولی باطل است. زیرا پیامبر ﷺ فرستاده خداوند و پیام‌آور خداوند در میان مردم برای تبلیغ رسالت و شریعت می‌باشد. اما در زمینه دعا و عبادت باید گفت که میان خداوند و بنده هیچ حجاب و پرده‌ای وجود ندارد تا نیازی به واسطه وجود داشته باشد. این امر مصداق آیه ﴿أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶] می‌باشد.

رابعاً: خداوند تنها کسی است که می‌تواند مشکلات و سختی‌ها را از انبیاء و پیامبران دور نماید. اوست که آن‌ها را حفظ نموده است. همچنان که موسی عليه السلام را در حالی که طفلی شیرخوار بود را در صندوقی در نیل، و همچنین یونس عليه السلام را در داخل شکم ماهی حفظ نمود. همچنین سایر انبیاء عليهم السلام را از گزند دشمنان و مصائب حفظ نموده است.

سؤال اساسی این است که:

آیا زمانی که شما به مشکلی دچار شوید آیا خداوند قادر به حل و رفع آن مشکل است یا خیر؟

- آیا خداوند از احوال شما اطلاعی دارد و صدایتان را می‌شنود یا نه؟ آیا خداوند برای [حفاظت و حمایت از] بنده‌اش کافی نیست؟

- آیا خداوند آن کسی نیست که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند؟

- آیا اولیا و صالحان بیشتر از خداوند به فکر حفظ شما و دلسوزتان هستند؟ یا بیشتر از خداوند به شما لطف دارند؟ یا بیش از پروردگار شما را دوست دارند؟

مطمئن هستیم که در جواب خواهید گفت: امر و فرمان و حکومت همه از آن خداست.

پس ای بندگان خداوند چرا مستقیماً و بدون واسطه به خداپناه نمی‌برید؟ ما دوباره به شما می‌گوییم: چرا در عبادت‌هایتان بین خودتان و خداوند واسطه قرار می‌دهید؟

آیا گمان می‌کنید آن اولیاء بیشتر از خداوند از احوال شما آگاهی دارند و در برآورده کردن نیازهایتان تواناترند؟

اگر در پاسخ بگویید (بله) ... این کلام کفر ورزیدن به خداوند ﷻ است و چنانچه بگویی (نه) از شما می‌پرسیم: چرا به جای طلب کردن و درخواست کردن از خداوند به سوی غیر او دست نیاز دراز می‌کنید؟

سؤال (۲): خداوند ﷻ فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ

الْوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: ۳۵].

«ای مؤمنان از خدا بترسید (و از اوامر او اطاعت کنید و از نواهی او اجتناب ورزید) و برای تقرب به خدا وسیله بجوید (که عبارت از اطاعت، عبادت، اعمال شایسته و بایسته است)».

همچنین ما گناهکاران می‌دانیم که افراد صالح و نیکوکار و اولیای خداوند در پیشگاه او جاه و منزلت رفیعی دارند. آنچه ما بدان امیدواریم این است که زمانی که ما بدان‌ها توسل می‌کنیم به وسیله آن‌ها خود را به خداوند نزدیک می‌کنیم تا خداوند آنچه را که از او می‌خواهیم از جمله برطرف کردن نیازها، دفع زیان و کسب منفعت را

به ما بدهد و دعای ما را مستجاب نماید.

جواب: در این آیه هیچ دلیلی درباره آنچه ذکر کردند وجود ندارد. به چند دلیل:

اولاً: وسیله شرعی که خداوند در قرآن کریم بدان امر کرده است عبادت خداوند عَلَيْكُمْ و تقرب به او به وسیله آنچه او مقرر فرموده است، نه اینکه تقرب بدین صورت انجام شود که در عبادتش کسی را با خداوند شریک قرار دهد و این در اموری اعم از دعا، توسل، شفاعت، خوف و رجا نسبت به یکی از اولیا و صالحین انجام پذیرد.

خداوند فرموده است: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾ [الإسراء: ٥٧].

«کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیکتر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می‌ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است».

میر سیدعلی حائری طهرانی می‌نویسد:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ﴾ [الإسراء: ٥٧] «کسانی که خدا را می‌خوانند و به وسیله عبادت خداوند و طلب قربت و وسیله می‌نمایند. آنان برتر و نزدیک‌ترند». خداوند این امر را بدان علت ذکر کرده است تا مردم را به پیروی از آنان بخواند و از در پیش گرفتن این روش زشت و قبیح برحذر دارد. پس انسان باید به رحمت پروردگار امیدوار، از عذاب او بیمناک باشد. زیرا باید از عذاب پروردگار پرهیز کرد^۱.

محمد باقر ناصری می‌گوید: یعنی به وسیله انجام عبادات می‌خواهند قرب پروردگار را به دست آورند ... زیرا پیامبران با وجود مراتب عالی و جایگاه ارزشمندشان غیر خدا را پرستش نکردند. پس شما به طریق اولی نباید غیر خدا را پرستش کنید^۲.

ثانیاً: چنانچه انسان مرتکب گناه یا خطایی شود. باید به سوی خداوند باز گردد و توبه نماید و به واسطه‌ای نیاز ندارد تا او را به خداوند نزدیک کند. همچنین خداوند

می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ٦٢].

«[آیا] بت‌ها بهترند] یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف

می‌سازد».

۱- تفسیر مقتنیات الدرر (۲۴۶/۶).

۲- مختصر مجمع‌البیان (۲۲۵/۲).

اما کسی که در عبادتش میان خود و خداوند واسطه‌ای قرار می‌دهد و معتقد است که او را به خدا نزدیک و در پیشگاه خداوند برای او شفاعت خواهد کرد، بی‌تردید عبادت او همانند نصاری است که عیسی علیه السلام و مادرش، مریم علیها السلام را به عنوان شفیع در نزد پروردگار قرار می‌دهند. همچنین همانند عبادت اعراب جاهلی خواهد بود که آنان افراد صالح و نیکوکار را می‌پرستیدند و لات و عزری را شفیع و واسطه قرار می‌دادند.

این در حالی است که خداوند می‌فرماید: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ۗ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ۗ وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾ [المائدة: ۷۵-۷۶].

«مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند، مادرش، زن بسیار راستگویی بود؛ هر دو، غذا می‌خوردند؛ (با این حال، چگونه دعوی الوهیت مسیح و پرستش مریم را دارید؟! بنگر چگونه نشانه را برای آن‌ها آشکار می‌سازیم! سپس بنگر چگونه از حق بازگردانده می‌شوند! بگو: «آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که مالک سود و زیان شما نیست؟! و خداوند، شنوا و داناست.»

عبارت ﴿كَأَنَّا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ﴾: «غذا می‌خوردند» حکمت بسیار عظیم و بزرگی را بیان می‌کند و آن اینکه عیسی بن مریم علیهما السلام و مادرش غذا می‌خوردند. قصد و مراد خداوند در این آیه بیان نیازمندی و احتیاج آنان به خداوند و اثبات این دو صفت برای آنان است و اینکه دو صفت نیازمندی و احتیاج در ذات خداوند بزرگ وجود ندارد و آن دو بندگان مخلوقی هستند و قادر به جلب منفعت یا دفع ضرر از خود یا دیگران نیستند. به همین دلیل در ادامه آن آیه خداوند بیان می‌فرماید که نفع و زیان به دست خداوند علیه السلام است.

ناصر مکارم شیرازی نیز این مطلب را تأیید می‌نماید و می‌نویسد: کسی که از مادری متولد شده باشد که او را در رحمش حمل کرده باشد و در بسیاری از امور نیازمند باشد، چگونه می‌تواند خدا باشد؟ علاوه بر این با ایمان به اینکه مادرش صدیقه است، این امر بدان علت است که او نیز به رسالت مسیح علیه السلام ایمان داشت و با او منسجم بود و از او دفاع می‌کرد. به همین دلیل وی نیز یکی از بندگان

مقرب خدا بود. پس نباید آنگونه که در میان مسیحیان رواج یافته است که در برابر مجسمه او تا حد عبادت خم می‌شوند، عبادت شود.^۱

محمد جواد مغنیه می‌گوید: مراد از (ما) [در عبادت «ما لا یملک لکم ضراً»] همه آن مخلوقاتی است که به عنوان معبود قرار داده می‌شوند و در آن عیسی و مریم علیهما السلام و ... و بت‌ها قرار می‌گیرند. اما وجه استدلال این آیه علیه نصاری این است که خداوند معبود تنها کسی است که سود و زیان بندگان در دست اوست. کسی که عاجز باشد محال است بتواند خدایی کند. در انجیل‌ها ذکر شده است که عیسی علیه السلام که مسیحیان ادعای خدایی او را مطرح می‌کنند، مورد اهانت واقع شد، به صلیب کشیده و در پایان پس از اینکه تاج خاردار را بر سرش گذاشتند دفن شد. کسی که قادر به جلب منفعت و سود برای خود و دفع ضرر و زیان از خود نباشد، به طریق اولی نمی‌تواند به دیگران نفعی یا ضرری برساند. فرد عاقل کسی را که چنین وضعیتی داشته باشد پرستش نمی‌کند. ابراهیم علیه السلام به پدرش گفت: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾ [مریم: ۴۲].

«ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و اصلاً شر و بلائی را از تو دور نمی‌کند».

یک اعرابی بتی داشت که آن را پرستش و تقدیس می‌کرد. روزی به سوی بتش آمد تا همانند عادت همیشگی‌اش برای آن سجده کند. در نزدیکی بت، روباهی را دید. گمان کرد که روباه آمده است تا به آن تبرک جوید. هنگامی که خواست برای بت سجده کند، مشاهده کرد که بر روی سر بت نجاست روباه قرار دارد. ضمیرش بیدار شد و شروع به کوبیدن و شکستن بت کرد و می‌گفت: آیا چیزی که روباه بر سر آن نجاست بریزد خداست. نه بی‌تردید چنین موجودی خوار و پست است.^۲

ما در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین اعتقادی داریم. قریش به سوی او سنگ‌پرانی می‌کردند و او را کاهن، ساحر و دیوانه می‌نامیدند و بر سر مبارکش شکمبه حیوانات می‌ریختند، در جنگ احد شکست خورد. دندان‌ش شکست. فرقی شکافته شد از سرزمین و خاندانش رانده شد. دشمنانش خواستند او را به قتل برسانند [پس بی‌تردید

۱- تفسیر الأمل (۱۰۵/۴).

۲- تفسیر الکاشف (۱۰۶/۳)، نگا: تفسیر المیزان (۷۷/۶)، مختصر مجمع البیان (۴۱۹/۱).

چنین کسی نمی‌تواند خدا باشد].

پیامبرانی که قبل از ایشان آمده‌اند همانند ابراهیم، نوح، زکریا، یوسف علیهم السلام و ... نیز چنین بودند. آن‌ها نیز در حالی که در قبرهایشان هستند و بودند قادر به جلب منفعت و دفع زیان از مردم نبوده و نیستند. بلکه آن‌ها مأموریت داشتند آنچه را که خداوند مقرر فرموده است از جمله توحید و امور دیگری از عبادات و معاملات به مردم ابلاغ نمایند و کسانی را که با آن‌ها مخالفت می‌کنند از آتش جهنم برحذر دارند و پیروان‌شان را به بهشتی مزده دهند که عرض آن به اندازه پهنای آسمان‌ها و زمین است.

مصیبت‌هایی که بر سر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد بر ضعف آنان و ناتوانی‌شان در دفع آنچه خداوند مقدر کرده بود از خودشان دلالت دارد. زیرا آن‌ها در زمان حیات‌شان قادر به حفظ خودشان از کشته شدن نبودند.

همچنان‌که این امر برای امام علی و امام حسین علیهما السلام اتفاق افتاد. پس چگونه در زمان وفات و پس از مرگشان قادر به انجام عملی برای دیگران خواهند بود.

به همین دلیل خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۷].

«و آن‌هایی را که جز او می‌خوانید، نمی‌توانند یاریتان کنند، و نه (حتی) خودشان را یاری دهند».

همچنین از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو: «من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد؛ (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند)؛ و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زبانی) به من نمی‌رسید؛ من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند! (و آماده پذیرش حقند)».

محمد جواد مغنیه می‌نویسد: این اعتقاد مسلمانان دربارهٔ پیامبرشان محمد صلی الله علیه و آله اشرف مخلوقات می‌باشد که او قادر به جلب خیر یا دفع ضرر از خود نمی‌باشد. چه رسد به اینکه آن را بتواند برای دیگری انجام دهد. داشتن این عقیده دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله

نتیجه قطعی ایمان به توحید است ... اما وظیفه پیامبر ﷺ در سه امر زیر منحصر می‌گردد:

تبلیغ رسالت پروردگار در میان مردم، بیم دادن کسانی که از فرمان خداوند سرپیچی می‌کنند به عذاب، و مژده دادن به کسی که از او پیروی می‌کند به پاداش خداوند. اما علم غیب و رساندن نفع و ضرر فقط در اختیار خداوند است.^۱

بلکه حتی پیامبر ﷺ از اینکه به صورت مستقل از خداوند و بدون اذن او قدرت رساندن نفع یا ضرر یا هدایت مردم داشته باشد، تبری می‌جست. خداوند از زبان پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ [الجن: ۲۱].
«بگو: من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم».

ابوجعفر طوسی می‌گوید: خداوند به پیامبر ﷺ امر فرموده است که به بندگان خداوند بگوید: ... من نمی‌توانم قدر را از شما دور، و منافع را برای شما جلب نمایم. فقط خداوند بزرگ قادر به انجام آن است. من فقط می‌توانم شما را به سوی خیر دعوت و به راه راست هدایت کنم. چنانچه آن را قبول کنید به ثواب دست می‌یابید، و در صورتی که آن را ردّ نمایید دچار عذاب و مجازات سنگینی خواهید شد.^۲

سیدمحمد تقی الدین مدرسی می‌نویسد: این امر نهایت خلوص و توحید خداوند و علت تعلق مساجد از سوی پیامبر ﷺ فقط به خداوند است. این آیه به روی آوردن فقط به سوی خداوند تأکید دارد. زیرا فقط اوست که قادر به رساندن نفع و زیان به بندگان است. همچنین مردم را به تکیه بر مواهب و نعمت‌های خداوند برای بشریت و تلاش نفس به عنوان یک روش صحیح و یکی از قسمت‌های راه تأکید دارد.^۳

سؤال (۳): آیات گذشته دربارهٔ کسانی نازل شده است که بت‌ها را می‌پرستیدند. چگونه شما پیامبران و صالحین را همانند بت‌ها می‌دانید؟

جواب: اولاً: قبل از اینکه به این شبهه پاسخ دهیم بهتر است آیات زیر را باهم بخوانیم: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲].

۱- تفسیرالکاشف (۴۳۱/۳)، نکا: من هدی القرآن (۵۱۲/۳).

۲- تفسیرالتبیان (۱۵۷/۱۰)، نکا: مجمع‌البیان (۳۷۳/۵)، جامع‌الجوامع (۷۵۹/۴).

۳- تفسیر من هدی القرآن (۴۶۶/۱۶).

«و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند! خداوند پیام خود را به گوش هر کس خواهد می‌رساند، و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‌اند برسانی».

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۲۱﴾ أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿۲۲﴾﴾ [النحل: ۲۰-۲۱].

«معبودهایی را که غیر از خدا می‌خوانند، چیزی را خلق نمی‌کنند؛ بلکه خودشان هم مخلوقند. آن‌ها مردگانی هستند که هرگز استعداد حیات ندارند؛ و نمی‌دانند (عبادت‌کنندگانشان) در چه زمانی محشور می‌شوند».

بیایید از خودمان بپرسیم: آیا سنگ‌ها مردگان را زنده می‌کنند.

جواب بدیهی آن است که بگوییم: نه، این بت‌ها فقط مجسمه‌هایی هستند که به شکل افراد نیکوکار ساخته شده‌اند. در این آیه کلمه موصول (الذین) ذکر شده است که همواره موصول خاص به جمع مذکر عاقل است، و هیچ ربطی به جمادات ندارد.

ثانیاً: این آیات دربارهٔ عبادت مشرکین و همه کسانی نازل شده است که همانند آنان عمل می‌کنند و در عبادت‌هایشان اشیاء و کسانی از جمله صالحان و اولیاء را واسطه میان خود و خداوند قرار می‌دهند. حال این واسطه قرار دادن به صورت توسل، استغاثه، شفاعت یا عبادت‌های دیگر باشد و این امر به وسیلهٔ بت‌ها، تصاویر، ضریح‌ها و یا آثار آنان انجام شود.

مسیحیان به عیسی و مادرش مریم علیهما السلام توسل می‌جویند و آن‌ها را شفیع خود قرار می‌دهند. مشرکان دوران جاهلیت به لات، عزی، منات و خدایان دیگری از افراد صالح و نیکوکار توسل می‌جستند و آن‌ها را شفیع قرار می‌دادند.

میر سیدعلی طهرانی می‌نویسد: زمانی که مشرکان بهانه می‌آوردند و می‌گفتند: ما این بت‌ها را با این اعتقاد که آن‌ها خدایان مستقلی هستند نمی‌پرستیم. بلکه بدان علت آن‌ها را پرستش می‌کنیم که آن‌ها مجسمه‌هایی از افرادی هستند که در پیشگاه خداوند مقرب بوده‌اند بنابراین ما آن‌ها را برای شفاعت می‌پرستیم.^۱

همچنان‌که در دوران معاصر ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که براساس روش این مخالفان حرکت کرده‌اند آن‌ها به پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام و اولیا و نیکوکاران دیگر متوسل می‌شوند. حال آنکه مسأله یکی است.

۱- تفسیر مقتنیات الدرر (۲۱۷/۹) و نگا: تفسیرالجدید (۱۷۱/۶).

سؤال (۴): اولیاء و نیکوکاران در قبرهایشان همانند جمادات نیستند بلکه آنها زنده‌اند و سخنان ما را می‌شنوند و از آنچه در میان مردم می‌گذرد اطلاع دارند. چنان که خداوند عز و جل می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹].

«ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان در حالی که در قبرشان هستند جواب سلام کسانی را که به او سلام می‌کنند، می‌دهند.

به همین دلیل ما به ضریح و قبور اولیاء و صالحین روی می‌آوریم و از آنها یاری می‌طلبیم تا برای ما واسطه بشوند و ما را در پیشگاه خداوند - تعالی - برای رفع نیازهایمان در دنیا و آخرت از قبیل نفع، ضرر، روزی و شفا نزدیک کنند.

جواب: این سؤال سخن حقی است که باطل از آن اراده می‌شود، و می‌خواهند از آن برداشت غلطی بکنند، و برای بیان دوری آن از اثبات حقیقت به امور زیر توجه نمایند.

اولاً: استدلال به این آیه برای اثبات اینکه مردگان می‌شنوند و آنچه را که در میان مردم روی می‌دهد، می‌دانند، باطل است و اصلاً حقیقت ندارد.

بلکه شهدا و صالحان زندگی برزخی غیبی دارند که ما چگونگی آن را نمی‌دانیم. آنان در میان نعمتهایی هستند که خداوند به آنها ارزانی داشته است.

ناصر مکارم شیرازی درباره زندگی شهدا می‌نویسد: منظور از زندگی در این آیه همان زندگی برزخی در جهان پس از مرگ است نه زندگی جسمانی. علیرغم اینکه زندگی برزخی فقط به شهدا اختصاص ندارد و بسیاری از مردم نیز دارای زندگی برزخی هستند، اما زندگی برزخی شهدا از نوع بسیار رفیع آن است.^۱

حاج سلطان جنابذی نیز می‌نویسد: زندگی شهدا از زندگی این دنیا کامل‌تر، برتر و عالی‌تر است و آنان در پیشگاه پروردگارشان در زندگی مناسب مقامشان روزی داده می‌شوند.^۲

۱- تفسیر الأمل (۲/۵۰۶).

۲- تفسیر بیان السعادة (۱/۳۱۳).

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی درباره شهید فرمودند: «و يجعل الله روحه في حواصل من طير خضر تسرح في الجنة حيث يشاء ويأكل من ثمارها وتأوى إلى القناديل من ذهبٍ معلقَةٍ بالعرش»: «خداوند روح او را در سینه پرنده سبز رنگی قرار می دهد که به هر جا که بخواهد پرواز می کند. این پرنده از میوه های بهشت می خورد و در قندیل های طلایی آویزان شده از عرش مسکن می گزیند»^۱.

زمانی که انسان از دنیا برود و بمیرد اعمال او قطع می شود و سرنوشت او در قبر یا نعمت داده شده است، یا در عذاب خواهد بود. پس او در هر دو حال نتیجه اعمال این دنیایش را به صورت نعمت یا عذاب می بیند یا همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده اند، به وسیله ثواب اعمالی که بدو می رسد.

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «إذا مات الإنسان انقطع عنه عمله إلا من ثلاث: صدقةٌ جاریةٌ، أو علمٌ كان علمه للناس فانتفعوا به، أو ولد صالح يدعو له»: «هرگاه انسان از دنیا می رود عمل او از وی جدا و قطع می شود به جز از سه راه: صدقه جاریه، علمی که آن را به مردم آموخته باشد و از آن استفاده کرده باشند، یا فرزند نیکوکاری که برای او دعا کند»^۲.

ثانیاً: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله ما را می شنود و این امر جزو امور مختص به آن حضرت صلی الله علیه و آله است و کسی جز ایشان این ویژگی را ندارد. زیرا این امر به وسیله نصوص شرعی ثابت شده است که کسی را نمی توان با ایشان مقایسه کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «لا تتخذوا قبري مسجداً ولا بُيوتكم قبوراً وصلّوا عليّ حيثما كنتم فإنّ صلاتكم وسلامكم يبلغني»: «قبر مرا تبدیل به مسجد نکنید و خانه هایتان را به قبر تبدیل ننمایید. در هر جا که بودید بر من درود و سلام بفرستید که بی تردید سلام و درود شما به من خواهد رسید»^۳.

۱- تفسیر نورالثقلین (۴۰۹/۱). نگا: مستدرک الوسائل: (۱۰/۱۱)، بحار الأنوار (۱۲/۹۷).

۲- شرح نهج البلاغة (۲۵۸/۲۰)، بحار الأنوار (۲۳/۲)، عوالی اللآلی (۹۷/۱).

۳- بحار الأنوار (۳۲۴/۸۰)، مستدرک الوسائل (۳۴۳/۳)، کنز الفوائد (۱۵۲/۲).

ثالثاً: اما اینکه آن‌ها ادعا می‌کنند که با این هدف به مرقد اولیا و صالحان می‌روند و از آنان می‌خواهند در پیشگاه خداوند بر ایشان واسطه شوند تا نیازهایشان برطرف شود، این امر شرک به خداوند به حساب می‌آید. زیرا اهل بیت علیهم‌السلام سخن آنان را نمی‌شنوند، و به طریق اولی پاسخ نمی‌دهند. بلکه آن‌ها همچنان که گرگ از خون یوسف علیه‌السلام، میرا بود. از این افراد و کسانی که بدانها توسل می‌جویند، اعلان برائت می‌کنند. چنان‌که در نص صحیح آمده است، آن‌ها و همچنین قبل از آن‌ها -رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - بهترین الگو و اسوه برای ما هستند.

چنان‌که خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَفُلُونَ ﴿٥﴾ [الأحقاف: ٥].

«چه کسی گمراهتر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید (زیرا او چیزی را به دعا خوانده است که خود نمی‌شنود مانند: مردگان، بت‌ها، درختان، چه رسد به این‌که به خواننده خویش سودی را جلب، یا ضرری را از وی دفع نماید) نه فقط آنان را اجابت نمی‌گویند بلکه حتی از دعایشان (کاملاً) بی‌خبرند (و صدای آن‌ها را هیچ نمی‌شنود!)».

مولی محسن کاشانی می‌نویسد: این امر انکار آن است که فردی از مشرکان گمراه‌تر باشد. زیرا آنان عبادت خداوند شنوا، پاسخ‌دهنده توانا و بسیار آگاه را رها کرده‌اند و کسانی را عبادت می‌کنند که نه تنها از نهران‌های آنان اطلاعی ندارند و مصالح آنان را تا روز قیامت نمی‌توانند حفظ نمایند، بلکه حتی اگر دعای آن‌ها را بشنوند نمی‌توانند آن را پاسخ دهند، و آنان از دعای آنان اطلاعی ندارند. زیرا آن‌ها یا جمادات هستند یا بندگانی که تسخیر شده‌اند و به امور خودشان مشغول هستند^۱.

سیدمحمدتقی مدرسی می‌نویسد: بدین ترتیب آن‌ها به عنوان شریک خداوند قرار داده می‌شوند. چنان‌چه انسان تا روز قیامت آن‌ها را بخواند بی‌تردید پاسخ او را نمی‌دهند. بلکه آن‌ها از شنیدن دعای او غافل هستند و به جای توجه به امور کسانی که آن‌ها را می‌خوانند به امور خاص خودشان مشغول هستند. حال خواه این شریکان سنگی باشند یا مردگانی که مشرکان آن‌ها را شریک خداوند قرار می‌دادند و گمان می‌کردند در روز قیامت برای آن‌ها شفاعت می‌کنند، یا بت‌های انسانی که در مقابل

۱- تفسیر الصافی (۱۱/۵)، نگا: کنزالدقائق (۱۷۱/۱۲)، الجوهر الثمین (۷/۶).

خداوند پرستش می‌شوند. هر کدام از آن‌ها به اموری مشغول هستند که مانع پرداختن آن‌ها به دعاوی دعا کنندگان‌شان می‌شود. سنگ‌ها اصلاً جان و بیداری و هوشیاری ندارند و مردگان هم براساس اعمال‌شان در پیشگاه خداوند بدان‌ها جزا و پاداش داده می‌شوند.^۱

باید به یاد داشته باشیم که در روز قیامت ادعاهای باطل از سخنان حقیقی مشخص می‌شود و آن زمانی است که هر مخلوقی آتش و حساب را می‌بیند.

خداوند می‌فرماید: ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾ ﴿۳۶﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿۳۷﴾ [البقرة: ۱۶۶-۱۶۷].

«در آن هنگام، رهبران (گمراه و گمراه‌کننده) از پیروان خود، بیزاری می‌جویند؛ و کيفر خدا را مشاهده می‌کنند؛ و دستشان از همه جا کوتاه می‌شود. و (در این هنگام) پیروان می‌گویند: «کاش بار دیگر به دنیا برمی‌گشتیم، تا از آن‌ها (پیشوایان گمراه) بیزاری جویم، آن چنان که آنان (امروز) از ما بیزاری جستند! (آری)، خداوند این چنین اعمال آن‌ها را به صورت حسرت‌زایی به آنان نشان می‌دهد؛ و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد».

همچنین خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [النحل: ۸۶].

«و هنگامی که مشرکان معبودهایی را که همتای خدا قرار دادند می‌بینند، می‌گویند: «پروردگارا! این‌ها همتایانی هستند که ما به جای تو، آن‌ها را می‌خواندیم!» «در این هنگام، معبودان به آن‌ها می‌گویند: «شما دروغگو هستید! (شما هوای نفس خود را پرستش می‌کردید!)» گویی بدان‌ها پاسخ داده می‌شود.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَرْزَاقِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظِيمِينَ مَّا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾ ﴿۱۸﴾ [غافر: ۱۸].

«[ای پیامبر!] و آن‌ها را از روز نزدیک بترسان، هنگامی که از شدت وحشت دل‌ها به گلوگاه می‌رسد و تمامی وجود آن‌ها مملو از اندوه می‌گردد؛ برای ستمکاران دوستی وجود ندارد، و نه شفاعت‌کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود».

خداوند تعالی درباره عیسی الصلی علیہ و آله و سلم می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾ [المائدة: ۱۱۶].

«و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: «آیا تو به مردم گفתי که من و مادرم را بعنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!»، او می گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! بیقین تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها باخبری.»

عیسی الصلی علیہ و آله و سلم با اعلان براءت خود از این سخن فرمود: ﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾ [المائدة: ۱۱۷].

«من، جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آن‌ها نگفتم؛ (به آن‌ها گفتم): خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست! و تا زمانی که در میان آن‌ها بودم، مراقب و گواشان بودم؛ ولی هنگامی که مرا از میان‌شان برگرفتی، تو خود مراقب آن‌ها بودی؛ و تو بر هر چیز، گواهی.»

یعنی من جز آنچه را که در مدت زندگی‌ام با آنان دیده‌ام علمی ندارم و درباره آنچه در غیبت من روی می دهد چیزی نمی دانم؛

خداوند می فرماید: ﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعْوَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۱۸﴾ [فاطر: ۱۱۸].

«اگر آن‌ها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی گویند؛ و روز قیامت، شرک (و پرستش) شما را منکر می شوند، و هیچ کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) با خبر نمی سازد.»

سید محمدتقی مدرسی می گوید: چگونه ممکن است که آن‌ها نجوا یا سخنان سری و پنهانی شما را بشنوند یا قادر به شنیدن دعای شما در تاریکی‌ها باشند؟ با فرض محال اینکه آن‌ها بتوانند آن را بشنوند، هرگز قادر به پاسخ دادن به شما نخواهند بود. زیرا آن‌ها قادر به دفع ضرر از خود نیستند. پس چگونه می توانند برای شما کسب

منفعت کنند؟ ﴿وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ﴾: «در روز قیامت شرک‌ورزی شما را انکار می‌کنند». یعنی بی‌تردید فرشتگان و پیامبرانی چون عیسی علیه السلام و اولیای نیکوکار و صالح شرک‌ورزی آنان را انکار می‌نمایند. ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾: «هیچ کس همانند [خداوند] آگاه [از احوال آخرت تو را از چنین اموری به شیوه یقینی و قطعی] تو را آگاه نمی‌کند». خبیر آن کسی است که به امر احاطه و اطلاع کامل دارد و ابعاد مسأله را می‌داند و چه کسی از خداوند آگاه‌تر است؟ او که علمش همه چیز را شامل می‌شود و در بر می‌گیرد؟^۱

محمدجواد مغنیه می‌نویسد: ﴿إِنْ تَدَّعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ﴾ «یعنی اگر آنچه آن‌ها را می‌خوانید مانند سنگ و درخت و ستاره بی‌احساس و غیرعاقل باشند قادر به شنیدن دعای شما نیستند. ﴿وَلَوْ سَمِعُوا﴾ یعنی اگر آن چیزهایی که آن‌ها را در مقابل خداوند و غیر از او می‌خوانید، انسان، جن یا فرشته باشند، ﴿مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ﴾: نمی‌توانند به شما پاسخ دهند. زیرا آن‌ها قادر به جلب نفع یا دفع ضرر از خودشان هم نیستند. پس چگونه می‌توانند آن را درباره دیگران انجام دهند؟ ﴿وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ﴾: در روز قیامت شرک شما را انکار و تقبیح می‌کنند. از شما برائت می‌جویند و شما را به علت شرک و گمراهی‌تان سرزنش می‌کنند. ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾: و هیچ کسی همانند خداوند آگاه مطلق تو را از امور جهان و همچنین سرنوشت این افرادی که پیامبری تو را دروغ می‌دانستند و گردنکشان و افراد نافرمان دیگر، آگاه نمی‌کند.^۲

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَزَيْلَنَا بَيْنَهُمُ وَقَالَ شُرَكَائِهِمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ﴾ [یونس: ۲۸].

«(به خاطر بیاورید) روزی را که همه آن‌ها را جمع می‌کنیم، سپس به مشرکان می‌گوییم: «شما و معبودهایتان در جای خودتان باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود!)» سپس آن‌ها را

۱- تفسیر من هدی القرآن (۳۹/۱۱).

۲- تفسیر الکاشف (۲۸۴/۶)، نگا: من وحی القرآن (۱۰۴/۱۹).

از هم جدا می‌سازیم (و از هر یک جداگانه سؤال می‌کنیم). و معبودهایشان (به آنها) می‌گویند: «شما (هرگز) ما را عبادت نمی‌کردید».

محمدحسین فضل‌الله می‌نویسد:

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا﴾: «روزی که همه انسان‌ها و مخلوقات را گرد هم می‌آوریم». پس هیچ‌کدام از آنها از شرک تخلف نمی‌کنند. ﴿ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ﴾: «سپس به کسانی که شرک ورزیده‌اند می‌گوییم شما و معبودهایتان سر جای‌تان بایستید... حرکت نکنید هر کدام از شما باید در سر جای خود باقی بماند». هرکدام از آن کسانی که شریک خدا خوانده می‌شدند نیز باید در سر جای خود بمانند و با حقیقت‌کشنده و تلخی که همه امیدها را بر باد می‌دهد و لرزه بر اندام‌ها می‌اندازد، روبرو شوند. آنها همان کسانی هستند که در عبادت برای خداوند شریک قرار داده‌اند و این شریکان را در مقابل پروردگار و غیر از او پرستش کرده‌اند. آن شریکان نه آنها را می‌شناسند و نه بدانها سود و شفاعتی می‌رسانند ﴿فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ﴾: یعنی رابط‌های میان آنها را از بین بردیم پس هیچ چیزی وجود ندارد که آنها را به هم مرتبط سازد. آنها را بنگر که با حالت انکار و رد عبادت‌های آنان برایشان با هم روبرو می‌شوند تا از مسؤولیت‌رهایی یابند و عبادت‌شان برای آنها را انکار کنند. تا مسؤولیت‌گمراهی و شرک آن مشرکان بر دوش آنان نیفتد و اتهام تشویق و ترغیب، گمراه کردن و نیرنگ متوجه آنان نباشد. آنان با آن مشرکان چه کار می‌کنند؟ ﴿وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ﴾: «شریکانشان می‌گویند شما ما را پرستش نمی‌کردید» زیرا ما شما را بدان سفارش نکرده بودیم تا عمل شما به عنوان خضوع و پیروی از فرمان ما عبادت به شمار آید. ممکن است این امر به صورت کنایه بدان علت بیان شده است که آنها [شریکان] استحقاق عبادت را نداشته‌اند تا با مسؤولیت این امر در پیشگاه پروردگار روبرو نشوند.^۱

بخش سوّم:

خطر دچار شرک شدن

توحید خالص پروردگار آن است که برای او شریکی قرار داده نشود. زیرا شرک ظلم و گناه بس بزرگ و امر خطرناکی است. همچنان که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]. «بی‌تردید شرک ستم بزرگی است».

همچنین خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۱۱۶].

«بی‌تردید خداوند شرک ورزیدن به خود را [از کسی] نمی‌آمرزد و بلکه پایین‌تر از آن را از هر کسی که بخواهد [و صلاح بداند] می‌بخشد».

محمد سبزواری نجفی می‌نویسد: یعنی خداوند بزرگ آمرزنده گناهان است. اما مطلقاً و تحت هیچ شرایطی گناه شرک را مورد عفو قرار نمی‌دهد و حکم فرموده است کسی که شرک بورزد در آتش جاودان خواهد بود. زیرا اثر این گناه هرگز از بین نمی‌رود و شامل عفو نمی‌شود مگر آنکه فرد مشرک توبه نماید و به اسلام باز گردد و به ربوبیت و الوهیت خداوند به تنهایی ایمان بیاورد. در این صورت توبه‌اش باعث می‌شود گناه شرکی که قبلاً می‌ورزیده است از بین برود. ﴿وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾: یعنی «هر گناهی پایین‌تر از شرک را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد». و او بدون توبه این گناهان را می‌بخشد ﴿لِمَنْ يَشَاءُ﴾: آن بخشش و عفو برای کسانی است که خودش به فضل و کرم خود از آن‌ها در گذرد و آن‌ها را عفو نماید. زیرا مقتضی این حالت ماندن در وضعیت خوف و رجاست. بنابراین با توبه نکردن نمی‌توان بدان چشم طمع دوخت!

این خطری است که درباره‌ی ایمان و عمل بندگان وجود دارد و هیچ کسی از این قاعده استثنا نشده است و چنان‌چه کسی بدان گناه [شرک] گرفتار شود، بی‌تردید از عذاب در امان نخواهد بود.

این امری است که در آیه زیر بدان اشاره شده است که خداوند خطاب به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۵﴾ [الزمر: ۶۵].

«به تو و به یکایک پیامبران، پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی کردارت [باطل و بی‌پاداش می‌گردد و] هیچ و نابود می‌شود و در این صورت بی‌تردید از زیانکاران خواهی بود».

سیدمحمد حسینی شیرازی می‌گوید:

خداوند بر مسأله توحید تأکید فراوانی کرده است تا جایی که هر کسی که شرک بورزد، اعمال او بی‌ارزش و پوچ می‌شود حتی اگر آن فرد پیامبر باشد... ای پیامبر به تو و پیامبرانی که پیش از تو آمده‌اند وحی شده است چنان‌چه به خداوند شرک بورزی و همراه با او کس دیگری را بخوانی و مورد ندا قرار دهی، بی‌تردید اعمال نیک تو از بین می‌رود. احباط عمل به معنی باطل شدن و بی‌ثواب بودن آن است. یعنی اگر شرک بورزی در مقابل اعمال نیکت هیچ پاداشی نمی‌گیری، و هرگاه که شرک بورزی از جمله کسانی خواهی بود که زیان خواهند دید. کسانی که خودشان، خانواده‌شان و دنیا و آخرت را از دست داده‌اند. اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پیامبران دیگر این‌گونه مورد خطاب قرار گرفته‌اند بدان علت است تا مردم آگاه شوند که این امر حتی در مورد برترین فرد از میان مردم هم انجام می‌شود و هیچ‌گونه عفو و بخششی برای آن‌ها وجود ندارد^۱.

ابراهیم علیه السلام نیز این امر را به مردم تذکر می‌داد. وی نگران بود مبادا خودش و فرزندش دچار شرک شوند. خداوند فرموده است: ﴿وَأَجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴿۳۵﴾ [ابراهیم: ۳۵]. «و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور نگاه دار».

همچنین محمد صلی الله علیه و آله نگران امتش بود که مبادا به شرک مبتلا شوند.

مجلسی در بحار الأنوار روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ! قِيلَ: وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ: «ترسناک‌ترین چیزی که من می‌ترسم شما بدان گرفتار شوید، شرک اصغر می‌باشد».

گفته شد: شرک اصغر چیست؟ فرمود: «ریا»^۱.

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الموجبتان: من مات يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له دَخَلَ الجنة، ومن مات يشرك بالله شيئاً يَدْخُل النار»: «دو امر حتمی هستند: کسی که از دنیا برود در حالی که شهادت می دهد که هیچ خدایی بحق جز الله نیست و او تنها و بی شریک است، وارد بهشت می شود، و فردی در حالی که به خداوند شرک می ورزد از دنیا برود وارد آتش جهنم می شود»^۲.

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به روایت از اجداد بزرگوارش علیهم السلام روایت شده است که فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةٌ عَظِيمَةٌ كَرِيمَةٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَالِهَا مَخْلِصًا اسْتَوْجِبَ الْجَنَّةَ وَمَنْ قَالِهَا كَاذِبًا عَصَمَتْ مَالَهُ وَدَمَهُ وَكَانَ مُصِيرَهُ إِلَى النَّارِ»: «عبارت لا إله إلا الله در پیشگاه خداوند کلام عظیم و بسیار ارزشمندی است. کسی که خالصانه آن را بگوید، بهشت برای او واجب می شود. کسی که به دروغ آن را بر زبان جاری کند، مال و جانش را (گفتن این کلمه) حفظ کرده و سرنوشت او به سوی آتش خواهد بود»^۳.

مجلسی در شرح عبارت «ومن قالها كاذباً» می نویسد: یعنی در خیر دادن از اعتراف به آن و تصدیق آن دروغ بگوید ...»^۴.

به همین دلیل خداوند بیان فرموده اند که گناه شرک را بدون توبه نخواهد بخشید. این امر میزان خطرناک بودن آن را بیان می کند. اگر فردی در حالی که از دنیا می رود مشرک باشد، - پناه بر خدا - دچار زیان شدید شده است. به همین دلیل پیامبران و ائمه علیهم السلام مردم را از آن برحذر می داشته اند و افتادن در دام آن را موجب وارد شدن در آتش جهنم دانسته اند که چه بد سرنوشتی است. آنان مردم را به توحید خالص برای پروردگار دستور داده اند. این همان راه کسب رضایت پروردگار و دخول در بهشت است.

از آنجا که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را از وقوع در شرک به پروردگار - حتی اگر

۱- بحار الأنوار (۲۶۶/۷۲).

۲- بحار الأنوار (۵/۳).

۳- بحار الأنوار (۵/۳).

۴- بحار الأنوار (۵/۳).

در نظر عوام مردم کوچک و کم‌اهمیت جلوه کند - برحذر می‌داشتند. این امری است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آن بیم داشت. همچنان که از ایشان روایت شده است که زمانی که وضو می‌گرفت از کسی کمک نمی‌گرفت تا بر او آب بریزد. به او گفته شد: یا امیرالمؤمنین، چرا کسی را نمی‌خوانی تا بر شما آب بریزد؟ فرمود: دوست ندارم در نماز کسی را شریک قرار دهم.^۱

به همین دلیل پس از آنکه خطر وقوع شرک را بیان کردیم بعضی از اعتقادات و عباداتی را که گروهی از مردم در انجام آن دچار انحراف شده‌اند ذکر می‌نماییم. از خداوند تعالی می‌خواهم این کتاب هدایت و دلیلی برای ما باشد، نه شاهدی علیه ما.

۱ - نگا: من لا یحضره الفقیه (۴۳/۱).

بخش چهارم:

نمونه‌هایی از وقوع شرک در میان مردم

۱- تصاویر و مجسمه‌ها

از جمله راه‌های خطرناکی که به شرک منتهی می‌شود و به عنوان یکی از امور بسیار مهمی که خداوند از آن نهی کرده است به شمار می‌آید ساختن مجسمه (و عکسبرداری و نقاشی) است. علت این امر آن است که عمل مجسمه‌ساز (و عکسبردار و نقاش) شبیه آفرینش خداوند است.

نوری طبرسی از کتاب (لب الألباب) روایت می‌کند: از میان آتش، گردنی برافراشته می‌شود. گفته می‌شود: کجاست آن کسی که به خداوند دروغ بسته است؟ کسی که خداوند را خوار و کوچک شمرده است کجاست؟ آنکه با خداوند دشمنی کرده است کجاست؟ سؤال می‌شود: این سه دسته چه کسانی هستند؟ در جواب گفته می‌شود: کسی که ساحری نموده است به خداوند دروغ بسته است. کسی که مجسمه ساخته است با خداوند دشمنی کرده است، و کسی که ریا نموده است، خداوند را خوار و کوچک دانسته است^۱.

منظور از مجسمه و تصویری که پیامبر ﷺ مردم را از انجام آن نهی کرده‌اند، مجسمه جانداران به ویژه افراد بزرگ بشریت مانند پیامبران، اولیا، دانشمندان و ... می‌باشد. یا تصویری که بر روی لباس نقش می‌بندد. خواه این تصویر بر روی صفحه یا ورقه یا دیواری کشیده شده باشد. همه این‌ها حرام هستند. زیرا یکی از راه‌های ختم‌شونده به شرک و فساد عقیده در میان مردم است. همچنین باید گفت که اولین شرکی که در زمین به علت ساختن و نصب مجسمه و عکس روی داد.

در روایتی به نقل از امام محمدباقر علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: اولین کسی که مجسمه آدم علیه السلام را ساخت تا مردم را بدان فریب دهد و آن‌ها را از عبادت خداوند منحرف سازد، ابلیس بود. سپس مجسمه (وَدَّ)، (سواع)، (یغوث) و (یعوق) را ساخت. تا

۱- مستدرک الوسائل (۳/۴۵۴)، (۱۳/۱۱۰).

اینکه خداوند ادریس علیه السلام را به پیامبری مبعوث کرد. ایشان مردم را از بت پرستی برحذر داشت و آن‌ها را از این کار منع کرد.^۱

به همین دلیل، پیامبر صلی الله علیه و آله مجسمه‌سازان و عکسبرداران را لعن نموده و فرموده‌اند که آن‌ها در روز قیامت بیش از همه مردم عذاب می‌بینند و همچنین دستور داده‌اند مجسمه‌ها را بشکنند و تصاویر را پاک و محو کنند. همچنین از ایشان نقل شده است که فرشتگان وارد منزلی که در آن تصویری باشد، نمی‌شوند. علت همه این امور فساد و خطر شدید آن برای اعتقادات مردم است.

اما امروزه ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که تصاویر پیامبران، اولیا، علما و دیگران را در مساجد، مجالس ذکر و خانه‌ها و اماکن دیگر آویزان می‌کنند. یا عکس پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاکش و تصویر نوح علیه السلام و سلیمان علیه السلام و ... را نصب می‌نمایند و با این کار ناآگاهانه از روش غیرمسلمانان از قبیل مشرکان و مسیحیان پیروی می‌کنند.

نوری طبرسی به نقل از کتاب (عوالی اللالی) می‌نویسد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أَهْلَ هَذِهِ الصُّورِ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُقَالُ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ». «سازندگان این مجسمه‌ها و تصاویر در روز قیامت عذاب داده می‌شوند. پس بدان‌ها گفته می‌شود: آنچه را که آفریده‌اید زنده کنید».^۲

مجلسی در بحار الأنوار روایت می‌کند که فردی به ابن عباس رضی الله عنهما گفت: من این مجسمه‌ها و عکس‌ها را می‌سازم. پس درباره این امر برای من حکم صادر کن و فتوا بده. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «كُلُّ مَصُورٍ فِي النَّارِ، يَجْعَلُ لَهُ لِكُلِّ صُورَةٍ صُورَهَا نَفْسًا فَتُعَذَّبُ فِي جَهَنَّمَ». «جای هر مجسمه‌ساز و عکسبردار در آتش است. خداوند در مقابل هر مجسمه‌ای و عکسی که می‌سازد برای او نفس [و روحی] قرار می‌دهد و آن را در جهنم عذاب می‌دهد».^۳

ابن بابویه قمی در کتاب «من لا يحضره الفقيه» بابتی را تحت عنوان «ذکر جمل من مناهي النبي صلی الله علیه و آله» آورده است. سپس می‌نویسد: «وخی عن التصاویر»: پیامبر صلی الله علیه و آله از

۱- نگا: قصص الأنبياء (۶۷).

۲- مستدرک الوسائل (۲۱۰/۱۳).

۳- بحار الأنوار (۲۴۵/۸۰).

مجسمه‌سازی و رسم و کشیدن تصویر نهی فرمود. آنگاه در ذیل آن بخش این حدیث را ذکر می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةَ كَلْفِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفَخَ فِيهَا وِلْيَسَ بِنَافِخٍ»: «هر کسی که مجسمه‌ای را بسازد و تصویری بکشد در روز قیامت خداوند او را وادار می‌کند که در آن روح بدمد. اما او هرگز قادر به این کار نخواهد بود»^۱.

از امام محمدباقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: کسانی که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را اذیت می‌کنند همان مجسمه‌سازان و صورت‌گرانند که در روز قیامت آن‌ها مجبور می‌شوند که در آن مجسمه‌ها روح بدمند^۲.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که به روایت از پدرانش می‌فرماید: امیرالمؤمنین فرمود: از ساختن مجسمه و تصویر جداً پرهیز کنید. زیرا در روز قیامت در برابر آن مسؤول خواهید بود و از شما به خاطر انجام آن بازخواست می‌شود^۳.

از محمد بن مروان روایت شده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سه نفر در روز قیامت عذاب داده می‌شوند: کسی که مجسمه حیوانی را بسازد، شکنجه می‌شود تا روح در آن بدمد. اما او هرگز قادر به این کار نخواهد بود^۴.

این امری است که پیامبر صلی الله علیه و آله یارانش به ویژه امام علی علیه السلام را بدان سفارش می‌کرد.

از امام جعفر صادق علیه السلام به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به مدینه فرستاد و فرمود: «هر تصویر و مجسمه‌ای را که در آن دیدی آن را از بین ببر. هر قبر [مرتفعی] را دیدی آن را با خاک یکسان کن و به هر سگی که برخورد کردی، آن را بکش»^۵.

ممکن است بگویند: این نهی صریح پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ساختن مجسمه است و

۱- من لا یحضره الفقیه (۵/۴)، نگا: وسائل الشیعة (۲۹۷/۱۷)، بحار الأنوار (۲۴۴/۸۰)، مجموعة ورام (۲۵۶/۲).

۲- وسائل الشیعة (۳۰۷/۵)، بحار الأنوار (۲۸۷/۷۶)، المحاسن (۶۱۶/۲).

۳- مستدرک الوسائل (۲۱۰/۱۳).

۴- الخصال (۱۰۸/۱)، ثواب الأعمال (۲۲۳)، وسائل الشیعة (۲۹۷/۱۷)، بحار الأنوار (۳۵۰/۷۳).

۵- وسائل الشیعة (۵۶۲/۳).

شامل تصاویر و عکس نمی‌شود که بر روی دیوار یا پارچه نقش می‌بندد. پس چرا در این باره بر مردم سخت می‌گیرید؟

جواب این امر مواردی از نهی امامان اهل بیت علیهم السلام را ذکر می‌کنیم. از آن جمله:

از جراح مدائنی روایت شده است که امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: بر روی قبرها بنا نسازید و روی سقف خانه‌ها تصاویر نکشید. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله این امر را ناپسند می‌دانست.^۱

بدیهی است که نمی‌توان مجسمه‌ها را روی سقف خانه گذاشت یا از آن آویزان کرد. بلکه از کشیدن تصویر روی آن نهی شده است.

در اخبار صحیح از تصویر کشیدن به ویژه بر روی پرده‌ها به صراحت نهی شده است. روایت شده است که هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله پرده‌ای را می‌دید که دارای تصاویری بود دستور می‌داد سر آن تصاویر قطع شود.^۲

این امر زیان‌های فراوان و خطرناکی دارد و آن بی‌برکت شدن خانه در اثر دوری فرشتگان از تصاویر است.

این امر را نوری طبرسی به نقل از «درر اللالی» روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تدخل الملائكة بيتاً فيه صورة ولا كلب ولا جُب»: «فرشتگان وارد خانه‌ای نمی‌شوند که در آن تصویر، یا سگ و یا فرد جنبی باشد».^۳

شاید کسی که دوستدار اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است با تفسیر دمیری درباره حدیث فوق اطمینان بیشتری کسب کند وی می‌گوید: «علما درباره وارد نشدن فرشتگان خانه‌ای که در آن سگ یا تصویر باشد، معتقدند که علت دوری آن‌ها از خانه‌ای که در آن تصویر باشد این است که این کار [کشیدن تصاویر] گناه بزرگی است و در آن تشبیه کردن به آفرینش خداوند است و بعضی از آن‌ها به گونه‌ای است که در مقابل خداوند پرستش می‌شوند».^۴

۱- وسائل الشیعة (۳/۵۶۲).

۲- شرح نهج البلاغة (۹/۲۳۴).

۳- مستدرک الوسائل (۳/۴۵۳).

۴- نگا: بحار الأنوار (۵۴/۶۲).

به علت تأکید ائمه علیهم‌السلام بر توحید و خالصانه عمل کردن برای خداوند، ایشان از نماز خواندن در جایی که در آن تصاویر یا مجسمه‌ای باشد نهی کرده‌اند و این امر در فتاوی ایشان ذکر شده است.

عبدالله بن حسن از پدر بزرگش علی بن جعفر روایت می‌کند که از برادرش امام موسی کاظم علیه‌السلام پرسیدم آیا نماز خواندن در خانه‌ای که در آن تصویر ماهی یا پرنده‌ای و یا مانند آن وجود دارد که اهل خانه بدان مشغول می‌شوند جایز است؟ ایشان فرمودند: نه تا زمانی که سر آن [تصویر] قطع نشود یا از بین نرود، جایز نیست. و چنانچه در این مکان نماز بخواند، نیازی به دوباره خواندن آن نیست. از ایشان درباره نماز خواندن در اتاق یا خانه‌ای که در آن مجسمه‌ای باشد سؤال کردم. ایشان فرمود: در صورتی که آن مجسمه‌ها در جلوی نمازگزار باشند نباید در آن اتاق نماز بخواند. مگر آنکه چاره‌ای نداشته باشد پس باید سر آن‌ها را قطع کند. در غیر این صورت نباید در آنجا نماز بخواند.^۱

از حسن به روایت از جدش علی بن جعفر آمده است که از برادرش امام موسی بن جعفر علیه‌السلام درباره اینکه آیا نماز خواندن در مسجدی که در آن تصاویر و مجسمه‌هایی وجود دارد صحیح است؟ فرمود: باید سر مجسمه‌ها شکسته و سر تصاویر پاک شود. در این صورت نماز خواندن در آن اشکالی ندارد.^۲

از ابی بصیر روایت شده است که به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: ما بالش‌هایی را پهن می‌کنیم که بر روی آن تصاویری وجود دارد و ما از آن استفاده می‌کنیم حکم آن‌ها چیست؟ فرمود: از آنجا که پهن می‌شوند و لگدمال می‌شوند اشکالی ندارد. اما چنانچه بر روی دیوار یا تخت نصب شوند، اشکال دارد.^۳

خداوند به امام جعفر صادق علیه‌السلام پاداش فراوان بدهد. چه جواب زیبایی به این سؤال داده‌اند! جوابی که از منبع نبوت سرچشمه می‌گیرد. ایشان بیان فرموده‌اند که هر تصویری که مورد اهانت و تحقیر قرار می‌گیرد هیچ اشکالی ندارد. اما هرگاه قصد تعظیم یا بزرگداشت آن تصاویر باشد مانند نصب آن‌ها بر دیوار، این کار حرام و گناه

۱- بحار الأنوار (۲۸۸/۸۰).

۲- وسائل الشیعة (۱۷۲/۵).

۳- وسائل الشیعة (۲۲۰/۱۲).

بزرگی است.

از سعد بن اسماعیل به نقل از پدرش روایت شده است که از امام رضا علیه السلام درباره نماز خواندن بر روی فرشی که روی آن مجسمه‌هایی قرار دارد پرسیدم. آیا بر روی آن نماز می‌خواند یا نه؟ امام فرمود: به خدا قسم من آن را زشت می‌پندارم. روایت شده است که فردی بر فرد دیگری وارد شد در حالی که در کنار او فرشی بود که روی آن مجسمه‌ای قرار داشت. آن مرد پرسید: آیا در اینجا مجسمه‌سازی یافت می‌شود؟ آن فرد در پاسخ گفت: نه در اینجا نماز نخوان^۱.

همه احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره این موضوع مهم فقط برای جلوگیری از نفوذ ناآگاهانه شرک در میان مسلمانان از طریق تعظیم و غلو می‌باشد، همانگونه که برای امت‌های دیگر این اتفاق افتاد.

۲- غلو کردن درباره افراد صالح و نیکوکار

از جمله اموری که از کوتاهی و سستی در زمینه توحید به وجود می‌آید، افراط و غلو درباره افراد نیکوکار می‌باشد. این امر یکی از زشت‌ترین و خطرناک‌ترین اموری است که بنای توحید را در هم می‌کوبد و ممکن است این امر به هر نوع شرک و شری ختم شود.

غلو: به معنای از حد گذشتن است. گویی برای افراد صالح یکی از امور و حقوق مخصوص به پروردگار را قرار دهد. از جمله اموری که فقط مختص پروردگار است و هیچ‌کس در آن شریک نیست و آن صفات را ندارد، کمال مطلق، غنای مطلق و تصرف مطلق در همه جنبه‌هاست و اینکه جز او هیچ کس شایسته عبادت و خدایی نیست. کسی که درباره یکی از مخلوقات خداوند غلو کند تا جایی که در یکی از امور فوق سهمی برای او قائل باشد در حقیقت به وسیله آن امر، آن مخلوق را با خداوند یکسان دانسته است و این امر بزرگ‌ترین نوع شرک است.

کسی که یکی از افراد نیکوکار را مدح و ستایش کند و مقام او را به بیش از آنچه خداوند بر آن دلیل نازل فرموده بالا ببرد، بی‌تردید درباره آن فرد غلو کرده است و این امر به شرک و انهدام بنیان دین منتهی می‌شود.

پیامبر ﷺ فرمود: «لا ترفعوني فوق حقي، فإنَّ الله تعالى اتخذني عبداً قبل أن يتخذني نبياً»؛ «مقام مرا بیش از آنچه حق من است بالا نبرید زیرا خداوند قبل از آنکه مرا پیامبری قرار داده باشد، مرا بندهٔ خود آفریده است»^۱.

مردم در تعامل با افراد نیکوکار سه دسته‌اند:

اهل جفا: کسانی که حقوق آن‌ها را رعایت نمی‌کنند و آن‌ها را آنگونه که شایسته است دوست نمی‌دارند و به دوستی و به آن‌ها احترام نمی‌گذارند و تکریم نمی‌کنند.

اهل غلو: کسانی که آن‌ها را دارای مقامی بالاتر از آنچه خداوند برای آن‌ها قرار داده می‌خوانند.

اهل حق: کسانی که آن‌ها را دوست دارند و با آن‌ها دوستی می‌کنند و حق واقعی و شایسته آن‌ها را به جا می‌آورند. اما دربارهٔ آن‌ها غلو و ادعای عصمت نمی‌کنند.

صالحان کسانی هستند که از اینکه حقی از حقوق خاص پروردگار را به خود اختصاص دهند خودداری می‌کنند. خداوند - تعالی - از زبان عیسی عليه السلام می‌فرماید:

﴿سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ﴾ [المائدة: ۱۱۶].

«[عیسی عليه السلام] گفت: تو را از آن پاک و منزّه می‌دانم که دارای شریک باشی. شایسته من نیست که چیزی را بگویم [و بخواهم که وظیفه و] حق من نیست».

این امری است که اهل بیت گرامی پیامبر عليه السلام بدان اعتقاد داشته و براساس آن عمل کرده‌اند.

نمونه‌ای در این باره:

مردم دربارهٔ امیرالمؤمنین علی عليه السلام به سه دسته تقسیم شده‌اند: گروهی از آن‌ها دربارهٔ او غلو کرده و منزلت او را با منزلت پروردگار جهانیان یکی دانسته‌اند.

از جمله نمونه‌های غلو آنان دربارهٔ آن حضرت می‌توان به امور زیر اشاره کرد: گمان می‌کنند که خداوند ولایت ایشان را بر پیامبران، عرضه کرد. گروهی آن را پذیرفتند و

گروهی دیگر از قبول آن سر باز زدند. آن کسانی که این امر را انکار کردند بر مصائب و بلایی مختلف گرفتار شدند. چنان‌که آدم عليه السلام دچار معصیت شد، نوح عليه السلام دچار طوفان

شد. ابراهیم عليه السلام به آتش انداخته شد. یوسف عليه السلام به داخل چاه انداخته شد. ایوب عليه السلام

دچار بیماری شد. داود علیه السلام به اشتباه افتاد و یونس علیه السلام نیز در شکم ماهی افتاد^۱.
فریبنده‌تر از همه این‌ها اینکه ادعا می‌کنند که امیرالمؤمنین خود آن‌ها را با اجازه خداوند نجات داد^۲.

کسی که این روایات را می‌خواند به خوبی درمی‌یابد که ذکر نام خداوند در عبادت فقط برای زیبا جلوه دادن آن عبارت قبیح و شنیع است. در غیر این صورت، آنگونه که آنان گمان می‌کنند به امیرالمؤمنین حق تصرف مطلق که از توانایی ذاتی او سرچشمه می‌گیرد داده شده است.

گروهی نیز در بغض و تنفر از ایشان غلو کرده‌اند از جمله آن‌ها خوارج، نواصب و ... می‌باشند. از جمله کسانی که حق و جایگاه ایشان را دربارهٔ محبت و موالاتی که لایق او باشد رعایت کرده‌اند و دربارهٔ ایشان غلو نکرده‌اند، اهل حق می‌باشند.

امیرالمؤمنین علیه السلام خودشان دربارهٔ خطر غلو کردن به ویژه دربارهٔ ایشان هشدار داده‌اند و فرموده‌اند: دو گروه دربارهٔ من دچار هلاک [و گمراهی] می‌شوند: دوستداری که دربارهٔ من غلو می‌کند، و دشمنی که در عداوت من افراط نماید^۳.

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: به سبب عقیده دربارهٔ من دو گروه هلاک می‌شوند: دوستدار و طرفدار افراطی که حب و عشق من او را به سوی غیر حقیقت بکشاند. دشمن و مخالف افراطی که کینه من او را از حق دور سازد. بهترین مردم دربارهٔ اعتقاد به من آنانی هستند که راه میانه را در پیش می‌گیرند. پس بدان تمسک جوید^۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا خواند و فرمود: «إِنَّ فِيكَ مَثَلًا مِنْ عِيسَى، أَبْغَضْتَهُ يَهُودٌ خَيْرٌ حَتَّى بَهْتُوا أُمَّهُ، وَأَحَبَّتَهُ النَّصَارَى حَتَّى أَنْزَلُوهُ الْمَنْزِلَةَ الَّتِي لَيْسَ لَهُ، إِلَّا فَإِنَّهُ يَهْلِكُ فِيْ اثْنَانِ: مَحَبٌّ مَفْرُطٌ يُفْرَطُ بِمَا لَيْسَ فِيْهِ، وَمَبْغُضٌ يَحْمِلُهُ بَغْضِي عَلَى أَنْ يُبْهَتَنِي، إِلَّا إِيَّيْ لَسْتُ بِنَبِيِّ وَلَا يُوحَى إِلَيَّ، وَلَكِنِّي أَعْمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ مَا

۱- نگا: تفسیر نور الثقلین (۳/۴۳۵)، بحار الأنوار (۵۲/۶۱)، قصص الأنبياء للجزائری (۴۳۸)، المناقب (۱۳۸/۴).

۲- الأنوار النعمانية (۳۱/۱)، بحار الأنوار (۵/۲۶).

۳- بحار الأنوار (۲۸۵/۲۵).

۴- شرح نهج البلاغة (۱۱۲/۸)، بحار الأنوار (۳۷۲/۲۳).

استطعت، فما أمرتكم من طاعة الله فحق عليكم طاعتي فيما أحببتم أو كرهتم: «تو همانند عیسی علیه السلام هستی. یهود خیبر از کینه به دل داشتند به همین دلیل به مادرش بهتان و اتهام زدند. مسیحیان او را دوست داشتند و او را به جایگاهی رساندند که حق و مناسب او نبود. [امام علی فرمود:] بدان که درباره من دو گروه گمراه می‌شوند: دوستدار و طرفدار افراطی که درباره آنچه در من وجود ندارد افراط می‌کند. و مخالف کینه‌توز افراطی که بغض و کینه من او را بدان جهت می‌کشاند که به من اتهام و تهمت وارد سازد. بدانید که من پیامبر نیستم و بر من وحی نازل نمی‌شود. اما من به اندازه‌ای که می‌توانم به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می‌کنم. پس هر آنچه را که از اطاعت پروردگار به شما دستور دادم، [عمل کردن بدان] بر شما واجب می‌شود. خواه آن را دوست داشته باشید یا نپسندید»^۱.

بلکه حتی تهدید او علیه السلام درباره کسانی که در زمینه اعتقاد به ایشان غلو می‌کنند و او را به جایگاهی بالاتر از آنچه حق ایشان است می‌رسانند، شدیدتر می‌شود و می‌فرماید: خدایا من از غالیان مبرا هستم همچنان که عیسی بن مریم علیهما السلام نیز از مسیحیان برائت می‌جست. خدایا آن‌ها را شکست بده و خوار گردان و هیچکدام از آنان را یاری مفرما^۲.

این امری است که امامان دیگر از ائمه اهل بیت علیهم السلام نسبت بدان هوشیاری داشته‌اند و درباره آن تذکر داده‌اند و سخنان ایشان در این باره فراوان است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: بدترین مخلوقات خداوند غالیان هستند که عظمت خداوند را کوچک جلوه می‌دهند و ادعای خدایی بندگان خداوند را می‌کنند. به خدا غالیان از یهودیان، مسیحیان، مجوسیان و مشرکان بدترند^۳.

این هشدار جدی از سوی ائمه علیهم السلام ما را به تحقیق و جستجو درباره اساس غلو و منشأ آن وادار می‌کند که امام صادق علیه السلام این امر را بیان فرموده‌اند.

از ابان بن عثمان روایت شده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند عبدالله بن سبأ را لعنت کند. زیرا او ادعا می‌کرد امیرالمؤمنین خداست. اما به خدا

۱- بحار الأنوار (۳۱۷/۳۵)، العمده (۲۱۱).

۲- بحار الأنوار (۲۸۴/۲۵)، امالی طوسی (۶۵۰)، مناقب (۲۶۳/۱).

۳- منبع پیشین.

قسم امیرالمؤمنین، بنده‌ای فرمانبردار و مطیع بود. وای بر کسی که بر ما دروغ ببندد. گروهی از مردم درباره‌ی ما سخنانی می‌گویند که ما درباره‌ی خودمان نمی‌گوییم. ما از آن‌ها به خداوند پناه می‌بریم. ما از اعمال آن‌ها براءت می‌جوییم و به خدا پناه می‌بریم.^۱ مسأله‌ی علاقه‌ی شدید بعضی از پیروان ائمه علیهم السلام بدیشان و افراط ناشی از آن، از نظر و عنایت آن بزرگواران به دور نبوده است.

ابن ابی نجران به روایت از عبدالله به نقل از امام صادق علیه السلام ذکر می‌کند که امام فرمود: «ما اهل بیت بسیار راستگو هستیم. اما دروغ‌گویانی بر ما دروغ می‌بندند و صداقت ما به وسیله‌ی نسبت یافتن دروغ‌های آنان به ما از بین می‌رود».^۲ باید همواره به یاد داشته باشیم که امامان اهل بیت به رحمت خداوند امیدوارند و از عذاب او بیمناکند. آنان همواره خداوند را می‌خوانند. آن‌ها بر دیگران هیچ‌گونه برتری ندارند. امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: به خدا قسم ما فقط بندگانی هستیم که خداوند ما را آفریده و برگزیده است ما نمی‌توانیم که نفع یا زیان برسانیم. چنانچه لطفی شود از کرم و رحمت اوست، و چنانچه شکنجه شویم به علت گناهانمان است. به خدا ما در برابر خداوند هیچ حجت و برهانی نداریم و در برابر خداوند و در پیشگاه او هیچ مصونیت و براءتی نداریم. ما بی‌تردید می‌میریم و در قبر دفن می‌شویم و در روز قیامت زنده می‌شویم و در محشر می‌ایستیم و از ما بازخواست می‌شود. وای بر آنان! آن‌ها را چه شده است؟ لعنت خداوند بر آنان باد.

آنان خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قبرش، امیرالمؤمنین، فاطمه، امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر - صلوات الله علیهم - را اذیت کردند. من در محضر شما شهادت می‌دهم که من مردی هستم که از نسل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمده‌ام. من از سوی خداوند هیچ براءتی ندارم. چنانچه از او اطاعت کنم به من رحم می‌نماید، و در صورتی که از فرمان او سرپیچی کنم، مرا به وسیله‌ی عذاب شدیدی شکنجه خواهد کرد.^۳

۱- بحار الأنوار (۲۸۶/۲۵).

۲- بحار الأنوار (۲۸۷/۲۵).

۳- رجال الکشی (۲۲۵ و ۲۲۶).

۳- غلو دربارهٔ قبرها

از جمله مواردی که در زمینه غلو دربارهٔ افراد نیکوکار در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی می‌بینیم، ساختن ضریح بر روی قبرها، گچ‌کاری و تبدیل کردن آن‌ها به زیارت‌گاه می‌باشد که به وسیلهٔ نذر، ذبح کردن، توسل، طواف دور آن، طلب یاری و کمک و مساعدت از صاحب قبر، تقدیم کردن قربانی، تاج گل، عطرها و صرف اموال بدعت‌های دیگری که همانند عقاید یهودیان و مسیحیان است عبادت می‌شوند، و گمان می‌کنند که این کارها آن‌ها را به خداوند - سبحانه و تعالی - نزدیک می‌کند.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي قِبْلَةً وَلَا مَسْجِدًا؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْيَهُودَ حِينَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»: «قبر مرا تبدیل به قبله یا مسجد نکنید. زیرا هنگامی که یهودیان قبرهای پیامبران‌شان را تبدیل به مسجد کردند، خداوند آنان را لعن کرد»^۱.

از زراره روایت شده است که به امام جعفر صادق عليه السلام عرض کردم: آیا نماز خواندن در میان قبرها جایز است؟ فرمود: در میان آن‌ها نماز بخوان^۲. و هیچکدام از آن‌ها را قبله قرار مده. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این کار نهی کرده و فرموده‌اند: «لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي قِبْلَةً وَلَا مَسْجِدًا، فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَعَنَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدًا»: «قبر مرا تبدیل به قبله و مسجد نکنید. زیرا خداوند کسانی را که قبر پیامبران‌شان را به مسجد تبدیل می‌کنند لعن و نفرین کرده است»^۳.

از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت شده است که می‌فرماید: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا تَتَّخِذُوا قُبُورَكُمْ مَسَاجِدَكُمْ وَلَا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا»: «قبرهایتان را به مساجد و خانه‌هایتان را به قبر تبدیل نکنید»^۴. یعنی خانه‌هایتان را مانند قبرها نکنید که در آن نمازهای مستحبی و نوافل خوانده نشود.

در صفحات پیشین نهی و هشدار نسبت به نماز خواندن در قبرستان و ساختن بنا بر روی قبرها و تزئین آن‌ها گذشت.

۱- من لایحضره الفقیه (۱/۱۷۸)، وسائل الشیعة (۳/۲۳۵)، (۵/۱۶۱)، بحار الأنوار (۲۰/۷۹).

۲- نماز خواندن در مقابر بطور کلی صحیح نیست. و این حدیث ضعیف است به این سبب که از زبان خود امام در حدیث بعدی از نماز خواندن مقابر نهی شده است مترجم.

۳- بحار الأنوار (۸۰/۳۱۳)، علل الشرائع (۲/۳۵۸).

۴- مستدرک الوسائل: (۲/۳۷۹).

از علی بن جعفر روایت شده است که از امام موسی کاظم علیه السلام درباره ساختن بنا بر روی قبرها و نشستن بر روی آنها سؤال کردم که آیا این کار جایز است یا خیر؟ امام فرمود: ساختن بر روی قبرها، نشستن بر روی آنها، گچ کاری و گل اندود کردن آنها جایز نیست.^۱

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: بر روی قبرها بنا نسازید و روی سقف خانه‌ها تصاویر نکشید. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله از این کار تنفر داشتند.^۲

از امام صادق علیه السلام به روایت از پدران نشان روایت شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله از گچ کاری قبرها، نماز خواندن در آنها نهی فرمودند. همچنین ایشان از خواندن نماز در قبرستان، راه‌ها، دره‌ها، آسیاب‌ها، محل بستن شتران و روی پشت‌بام کعبه نهی فرمودند.^۳

از امام جعفر صادق به نقل از پدران بزرگوارشان روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از خوردن طعام با دست چپ، غذا خوردن فرد در حالی که تکیه داده است و گچ کاری قبرها و نماز خواندن در آنها نهی فرموده‌اند.^۴

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا برای صاف کردن و تخریب قبرها و شکستن تصویر و مجسمه‌ها فرستاد.^۵

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هفت چیز زیر جزو درآمدهای حرام به شمار می‌آیند: رشوه گرفتن در قضاوت، پاداش کاهن، قیمت سگ و هزینه ساختن بنا بر روی قبر و ...^۶

در بعضی از روایات عوامل منع‌کننده این عمل را ذکر کرده‌اند.

نوری طبرسی به روایت از حلی در کتاب (النهایه) به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت

۱- الاستبصار (۲۱۷/۱).

۲- وسائل الشیعة (۲۱۰/۳)، تهذیب الأحکام (۴۶۱/۱)، بحار الأنوار (۱۵۹/۷۳)، المحاسن (۶۱۲/۲).

۳- وسائل الشیعة (۱۵۸/۵)، (۲۱۱/۳).

۴- من لایحضره الفقیه (۳/۴)، بحار الأنوار (۳۲۸/۷۳)، الأمالی للصدوق (۴۲۲)، مجموعة ورام (۲۵۶/۲).

۵- الکافی (۵۲۸/۶)، وسائل الشیعة (۲۱۱/۳)، بحار الأنوار (۲۸۶/۷۶)، المحاسن (۶۱۴/۲).

۶- مستدرک الوسائل (۳۴۷/۲).

می‌کند که ایشان از اینکه قبرها گچ‌کاری شوند یا بر روی آن‌ها بنایی ساخته شود، نهی فرمودند. همچنین از نشستن و نوشتن روی قبرها نهی فرمودند. زیرا این امور جزو زینت‌های دنیاست و مرده نیازی به آن‌ها ندارد.^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: همه آنچه غیر از خاک روی قبر مرده قرار داده می‌شود، باعث سنگینی روی مرده می‌شود.^۲

واقعیت امر این است که: امامان اهل بیت علیهم السلام در خلال فتاوایشان بر توحید تأکید داشته‌اند نه بر دروغ‌های ساخته شده‌ای که برخلاف قرآن و هدایت آن بزرگواران است و بدیشان نسبت داده می‌شود.

بدین ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ساختن بنا روی قبرها و گچ‌کاری آن نهی فرموده‌اند و مردم را به عبادت بی‌واسطه و مستقیم خداوند فرا می‌خواندند. بدین ترتیب ائمه علیهم السلام نیز مردم را از این امور نهی می‌کردند و نسبت بدان هشدار می‌دادند.

عجیب اینکه گروهی از مردم برای مشروعیت دادن به طواف قبرها و سفر کردن به قصد زیارت آن‌ها به روایات دروغین و داستان‌های عجیبی متوسل می‌شوند که در حقیقت وهم و سوسه شیطان است. کسی که قبر عالم یا بزرگی همانند امام حسین علیه السلام و دیگران مانند عیدروس و بدوی و ... را بزرگ می‌دارد، به این داستان‌های دروغین یا اوهام و خیال‌های عوام دربارهٔ برکت افراد متوسل می‌شود و کتاب خداوند را به کنار می‌گذارد. خداوند فرموده است: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸].

«مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

همچنین می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَلِيمٍ﴾ [النمل: ۶۲].

«آیا بت‌ها بهترند [یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟!».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا

۱- مستدرک الوسائل (۲/۳۴۷).

۲- وسائل الشیعة (۳/۲۰۲).

نَجِّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾ [الإسراء: ٦٧].

«هنگامی که در دریاها ناراحتی‌ها [و مصایب] به شما برسد [و گرفتار طوفان‌ها و امواج سهمگین می‌شوید]، جز او، تمام کسانی را که (برای حل مشکلات خود) می‌خوانید، فراموش می‌کنید؛ اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد [از یکتاپرستی] روی می‌گردانید [و انسان‌های ناتوان و بت‌های بی‌جان را شریک خداوند قرار می‌دهید] و اصولاً انسان بسیار ناسپاس است».

آیا به آن داستان‌هایی که برخلاف قرآن هستند دل ببندیم یا بر سر مسیر هدایت و راه روشنی باشیم که سرور و برگزیده مخلوقات محمد صلی الله علیه و آله براساس آن عمل کرده‌اند و اهل بیتش را بدان می‌خوانده‌اند. اگر حق با آن‌ها نباشد ... پس حق با چه کسی است؟!

۴- دعا و انواع آن

دعا از مهم‌ترین عبادت‌هایی است که انسان را به خدایش نزدیک می‌کند. این امر به هر نوعی که باشد اعم از طلب یاری و کمک یا پناه بردن به خداوند عز و جل باعث قرب الهی می‌شود. زیرا این امر طلب، و امید به ثواب، بیم از عذاب و نیازمندی، و پناه بردن به پروردگار را در خود نهفته دارد. دعا وسیله مظلومان و راهی برای اظهار عجز و ضعف شکست‌خوردگان و باعث سعادت در دو دنیاست. کسی که مقداری از دعا را به غیر خدا اختصاص دهد یعنی غیر او را بخواند، در حقیقت شرک ورزیده است. دعا دارای انواع مختلفی است. از انواع آن دعای حرام و مشروع است، که در زیر به بیان آن می‌پردازیم:

دعای مشروع دو نوع است:

نوع اول: خواندن خداوند و طلب از او در اموری که فقط او قادر به انجام آن است. خداوند پیامبران علیهم السلام را برانگیخته است تا به بشریت خواندن پروردگار به تنهایی و اظهار عجز در برابر او را به مردم بیاموزند. قبل از بعثت، اعراب خدایشان را می‌خواندند. در هنگام دعا میان خودشان و خداوند واسطه‌هایی مانند پیامبران، اولیا، صالحان و ... قرار می‌دادند و معتقد بودند که آن‌ها برایشان شفاعت و آن‌ها را به خداوند نزدیک می‌کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان معلمی در میان آن‌ها برانگیخته شد و آنان را به خواندن

خداوند به تنهایی و بدون قرار دادن واسطه و شفیع فراخواند. حال این دعا با هدف استغاثه، طلب کمک یا پناه بردن و ... باشد. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [البجن: ۱۸].

«مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۷].

«هرکس که با خدا، معبود دیگری را به فریاد خواند، بی‌تردید هیچ دلیلی بر حقانیت آن نخواهد داشت، حساب او با خداست بی‌تردید کافران رستگار نمی‌شوند [بلکه مؤمنان رستگار می‌شوند]».

همچنین می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ [البجن: ۲۰].

«بگو: من تنها پروردگارم را می‌خوانم (و فقط او را عبادت می‌کنم) و هیچ کس را شریک او قرار نمی‌دهم».

همچنین فرموده است: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲].

«[آیا] بت‌ها بهترند [یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد؟!].»

همچنین خداوند فرموده است: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵].

«فقط تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌طلبیم».

همچنین خداوند درباره استغاثه و طلب کمک و یاری می‌فرماید: ﴿إِذْ نَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ﴾ [الأنفال: ۱۹].

«[ای مؤمنان به یاد آورید] زمانی را که [در میدان جنگ بدر از شدت ناراحتی] از پروردگار خود درخواست کمک و یاری می‌نمودید».

خداوند همچنین فرموده است: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ [الفلق: ۱].

«بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم».

پیامبر ﷺ به عبدالله بن عباس رضی الله عنهما در حالی که خردسال بود - اصول توحید را یاد داد و فرمود: ای پسر آیا به تو چیزی بیاموزم که در پیشگاه خداوند برای تو سودمند

باشد؟ من گفتم: بله. فرمود: حق خداوند را رعایت کن تا تو را حفظ نماید. حق خداوند را رعایت کن و به جا بیاور تا همواره او را در کنار خود بیابی. در حالت خوشی و نعمت خداوند را همواره به یاد داشته باش تا خداوند در هنگام مصائب از تو یاد کند. هرگاه چیزی خواستی [فقط] از خداوند طلب و درخواست کن، و هرگاه درخواست کمک نمودی [فقط] از خداوند یاری و مساعدت بجوی^۱.

نوع دوم: درخواست دعا کردن از فردی که در حال حیات است دربارهٔ اموری که قادر به انجام آن می‌باشد.

از جمله دعاهایی که مباح است این است که فرد از برادر مسلمانش که در حال حیات است بخواهد دربارهٔ امور دینی یا دنیوی کاری انجام بدهد که قادر به انجام آن باشد. مثلاً از او بخواهد در نمازش یا هنگام رفتن به حج برای او دعا کند، یا او را از شر جانور درنده‌ای، یا غرق شدن نجات دهد. یا از او برای سوار شدن بر چهارپایش کمک بخواهد، یا از شر آزار دشمنان به او پناه ببرد تا از او دفاع کند و ...

شرع مقدس این امور را جایز دانسته است به چندین شرط که از جمله عبارتند از:

(۱) فرد دعاکننده در حال حیات باشد.

(۲) فرد دعاکننده در آنجا حضور داشته باشد.

(۳) وی قادر به انجام آن عمل باشد و آن کار نیز در حد توان بشر باشد.

خداوند - تعالی - فرموده است: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ

وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲].

«در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی کنید و همدیگر را در راه تجاوز و ستمگری یاری و پشتیبانی نکنید».

خداوند در قصه موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَاسْتَعَاذَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ

عَدُوِّهِ﴾ [القصص: ۱۵].

«کسی که از قبیله او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود، از او [موسی علیه السلام] کمک

خواست».

دعای ممنوع

نمونه آن خواندن مخلوق در اموری است که فقط خداوند قادر به انجام آن است. مثلاً فردی که اولیاء و صالحانی را که از دنیا رفته‌اند، یا افراد زنده غایب را می‌خواند و از آن‌ها طلب کمک و مساعدت می‌کند و نیازهای خود از قبیل شفای بیماری، رهایی از مصیبت‌ها و دفع ضرر را از آن‌ها می‌خواهد. این عمل شرک اکبر است.

این امور ترک شده، محال، وهمی یا خیالی نیستند. زیرا ما بسیاری از مردم را مشاهده می‌کنیم که به قصد زیارت قبور اولیاء و صالحین سفر می‌کنند و آن‌ها را می‌خوانند تا آن‌ها را کمک کنند، و معتقدند که آن اموات آن‌ها را برای رفع نیازها، غم‌ها و احزان از ایشان به خداوند نزدیک می‌کنند و با این کار از اعراب جاهلی پیروی می‌کنند. چنان‌چه می‌دانید آن‌ها در این امر به داستان‌های فراوانی مستمسک می‌شوند و قرآن کلام خداوند را به کنار می‌نهد. بیایید با هم در آیات زیر تأمل کنیم:

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۴].

«آن‌هایی را که غیر از خدا می‌خوانید (و پرستش می‌کنید)، بندگانی همچون خود شما هستند؛ آن‌ها را بخوانید، و اگر راست می‌گویید باید به شما پاسخ دهند (و تقاضایتان را برآورند)».

خداوند همچنین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ [النحل: ۲۰].

«معبودهایی را که غیر از خدا می‌خوانند، چیزی را خلق نمی‌کنند؛ بلکه خودشان هم مخلوقند».

همچنین خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿فَمَا أَعْنَتَ عَنْهُمْ ءَالِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [هود: ۱۰۱].

«معبودهایی که به غیر از خدا می‌پرستیدند و به فریاد می‌خواندند کمترین سودی به آنان نرساندند و هیچ‌گونه کمکی نتوانستند بدان‌ها بکنند».

ابوجعفر محمد طوسی می‌گوید: زیرا آن‌ها آن معبودها را آلهه می‌دانستند و نیازهایشان را از آن‌ها می‌خواستند، همچنان‌که موحدان نیاز خود را از خداوند می‌خواهند. و معنای «من دون الله» یعنی کسی یا چیزی که شأن و منزلت آن پایین‌تر

از جایگاه عبادت خداوند باشد. زیرا از لفظ «الأدون» گرفته شده است که به معنی نزدیکتر از جهت پایین بودن می باشد.^۱

همچنین خداوند از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾ [الجن: ۲۲].

«بگو: (اگر من نیز بر خلاف فرمانش رفتار کنم) هیچ کس مرا در برابر او حمایت نمی کند، و پناهگاهی جز او نمی یابم».

محمدجواد مغنیه می گوید:

این آیه یکی از دهها آیه ای است که به صراحت و وضوح بیان می کند که اسلام واسطه گری میان بندگان و خدا را رد می کند، و انسان را مستقیماً در برابر پروردگار قرار می دهد، و بنده خداوند را مورد خطاب قرار می دهد، و آنچه را که می خواهد بدو می گوید، و به وسیله انجام دادن اعمال نیک و بدون شفیع و واسطه به خداوند نزدیک می شود.^۲

زمانی که خداوند آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. را نازل فرمود، پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی کوه صفا بالا رفت و خانواده و خویشان را فراخواند و فرمود: «ای بنی عبدالمطلب، ای بنی هاشم، ای بنی عبد مناف، ای بنی قصى، خودتان را از خداوند بخرید که من در مقابل خداوند نمی توانم برای شما کاری انجام بدهم. ای عباس عموی محمد، ای صفیه عمه محمد، ای فاطمه دختر محمد، سپس هر مرد و زنی را به نام صدا زد»^۳.

این هشدار پیامبر صلی الله علیه و آله به خویشاوندان و امتش است که مبادا بعد از وفات، ایشان را معبودی بدانند و او را شفیع قرار دهند. همچنان که کفار قریش افراد صالح را واسطه و شفیع قرار می دادند و مسیحیان، عیسی علیه السلام را واسطه میان خودشان و خدا می دانستند. به همین دلیل ائمه علیهم السلام تأکید فراوانی بر نصیحت و آموزش خواندن خداوند به یکتایی به مردم داشتند.

از حسن بن مغیره روایت شده است که شنیدم: امام صادق علیه السلام می فرماید: برتری

۱- تفسیر التبیان (۶۲/۶)، تفسیرالمیزان (۳/۱۱).

۲- تفسیر الکاشف (۴۴۱/۷).

۳- ارشادالقلوب (۳۲).

دعای پس از نماز واجب بر دعای پس از نماز مستحب همانند برتری نماز واجب بر نماز مستحب می‌باشد. سپس فرمود: خداوند را بخوانید و دعا کنید و مگوئید که کارمان تمام شد، زیرا دعا همان عبادت است. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰].

«کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند».

همچنین می‌فرماید: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾.

«مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم».

امام فرمود: هرگاه خواستی خداوند را بخوانی، ابتدا او را ستایش کن، پاک و بزرگ و منزّه بدان، لا إله إلا الله، الحمد لله، سبحان الله و ... بگو. بر پیامبر ﷺ صلوات بفرست. سپس آنچه را می‌خواهی از خداوند بخواه به تو داده می‌شود.^۱ علت اینکه ائمه دوستانشان را به این فرا می‌خواندند که فقط خداوند را بخوانند این است که خواندن خداوند به وسیله دعا در نظر پرودگار بسیار عظیم و با اهمیت است.

از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «الدعاء معّ العبادة وما من مؤمن يدعو الله إلا استجاب له، إما أن يجعل له في الدنيا أو يُؤجّل له في الآخرة، وإما أن يكفر عنه من ذنوبه بقدر ما دعا ما لم يدع بما آثم»:

«دعا کردن مغز عبادت است. هر مؤمنی که خداوند را می‌خواند، دعای او مستجاب می‌شود. خداوند یا در دنیا بدو عطا می‌کند یا در آخرت، و یا اینکه به اندازه‌ای که دعا کرده است از گناهانش می‌آمرزد و مورد عفو قرار می‌دهد. به شرطی که برای امور گناه [و حرام] دعا ننموده باشد».^۲

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «افزعوا إلى الله في حوائجكم والجلؤوا إليه في ملماتكم وتضرعوا إليه وادعوه، فإنّ الدعاء معّ العبادة»: «برای رفع نیازهایتان در پیشگاه خداوند گریه و زاری کنید، و در سختی‌هایتان بدو پناه ببرید و به سوی او عجز و لابه کنید و او

۱- الکافی (۳/۳۴۱).

۲- وسائل الشیعة (۷/۲۷).

را بخوانید. زیرا دعا مغز عبادت است»^۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «الدعاء مخ العبادة ولا يهلك مع الدعاء أحدٌ»: «دعا کردن مغز عبادت است و هیچ کس با دعا کردن هلاک و نابود نمی شود (یعنی خداوند او را در جاهای خطر و فنا کننده حفظ می کند)»^۲.

پس دعا برای قضای نیازها و رفع مصائب و ارتباط میان بنده و مولا و صاحب اختیارش چه عمل آسان، راه نزدیک و کوتاهی است. راهی که نه به صرف اموال، طی کردن مسافت و انتخاب واسطه نیازی ندارد.

۵- توسل

توسل: مصدر تَوَسَّلَ يَتَوَسَّلُ است که به معنای انتخاب وسیله برای رسیدن به هدف می باشد. پس اصل آن قصد رسیدن به هدف مورد نظر است.
توسل دو گونه است: مشروع و ممنوع.

نوع اول: توسل مشروع

از جمله اموری که خداوند عز وجل آن را برای بندگانش دوست می دارد، امور زیر است:
نزدیک شدن به او، دوست داشتن او، توسل به آنچه خداوند عز وجل تعیین کرده است مانند نماز، زکات، روزه، مستحبات، ترک محرمات، پرهیز از امور نهی شده، توسل به او به وسیله نام های مبارکش، صفات والایش و نزدیک شدن به ایشان به وسیله اعمال نیک.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند می فرماید: کسی که به یکی از اولیای من اهانت کند من در کمین او نشسته ام تا با او به جنگ بپردازم. بنده با هیچ عملی بهتر از آنچه بر او واجب کرده ام به من نزدیک نمی شود. بی تردید او به وسیله نوافل و مستحبات به من نزدیک می شود تا او را دوست بدارم. هرگاه او را دوست بدارم گوش او خواهم بود که به وسیله آن می شنود، چشم او که می بیند و دست او که به وسیله آن حمله می کند و پای او که به وسیله آن راه می رود. و اگر مرا بخواند، دعای او را اجابت می کنم، و اگر از من [چیزی] بخواهد، [آن را] بدو خواهم

۱- مستدرک الوسائل (۱۷۴/۵).

۲- بحار الأنوار (۳۰۰/۹۰).

داد...^۱.

این دعایی است که مستجاب می‌شود و درخواست ولی دوستدار خداوند و عمل‌کننده به فرمان او اجابت می‌شود.

این توسل مشروع است که از سوی خداوند به انجام آن تشویق و ترغیب می‌شود. زیرا خداوند می‌داند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: ۳۵].

«ای مؤمنان از خدا بترسید [و از اوامر او اطاعت کنید و از نواهی او اجتناب ورزید] و برای تقرب به خدا وسیله بجوئید [که عبارت از اطاعت، عبادت، اعمال شایسته و بایسته است]».

سید محمد حسینی شیرازی می‌گوید: منظور از توسل، وسیله‌ای است که شما را به خداوند نزدیک می‌کند از جمله انجام خیرات و اعمال نیک^۲.

گروهی دیگر گفته‌اند: آن طاعات و عباداتی که به وسیله آن‌ها به ثواب می‌رسید^۳. بعضی از انواع توسل مشروع هستند که بنده به وسیله آن‌ها به سوی پروردگارش توسل می‌جوید:

الف) توسل به ایمان:

آن عبادت است از اینکه مؤمنان به ایمانشان متوسل شوند. خداوند می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَءَامَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾ [آل عمران: ۱۹۳].

«پروردگارا! ما صدای منادی (تو) را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد که: «به پروردگار خود، ایمان بیاورید!» و ما ایمان آوردیم؛ پروردگارا! گناهان ما را ببخش! و بدی‌های ما را بپوشان! و ما را با نیکان (و در مسیر آن‌ها) بمیران».

ب) توسل به توحید و یکی دانستن خداوند:

پیامبران در دعاهایشان بر این نوع توسل تأکید فراوان داشتند. از جمله یونس عليه السلام

۱- مستدرک الوسائل (۵۸/۳)، المؤمن (۳۲)، عوالی اللآلی (۱۰۳/۴)، بحار الأنوار (۳۱/۸۴)، الکافی (۳۵۲/۲).

۲- نگا: تفسیر تقریب القرآن (۸۳/۶).

۳- نگا: تفسیر شبر (۱۱۲/۱)، تفسیر الوجیز (۳۷۸/۱).

در تاریکی شکم ماهی بدین نوع توسل می پرداخت. خداوند می فرماید: ﴿فَتَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ ﴿۸۷﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمَمِ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾ [الانبیاء: ۸۷-۸۸].

«صدا زد:» (خداوند!) جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستمکاران بودم. ما دعای او را به اجابت رساندیم؛ و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم؛ و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم.»

ج) توسل به نام های مبارک و صفات والای پروردگار:

خداوند - تعالی - می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰]. «و برای خدا، نام های نیک است؛ [که بر بهترین معانی و کامل ترین صفات دلالت می کند. پس به هنگام ستایش خداوند و درخواست حاجات خویش] خدا را به آن (نامها) بخوانید». همچنان که در دعا می خوانیم: «یا حی یا قیوم بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ»: «ای زنده و نگهدارنده جهان به رحمت تو پناه می برم»^۱.

همچنین گفته شده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى»: «پروردگارا من به وسیله نام های زیباییات از تو طلب می کنم»^۲. سپس خواستهات را ذکر می کنید.

د) توسل به اعمال نیک:

توسل کردن به اعمال نیک مانند نماز، نیکی به والدین، حفظ حقوق، رعایت امانت و قرائت قرآن، و ... در محضر پروردگار جایز است.

مثلاً فرد بگوید: خدایا من فلان کار مثلاً: کمک به فقرا و نیازمندان، کمک به مسلمانان و ... را به خاطر تو انجام داده ام. سپس خواسته خود را ذکر می کنید.

ه) توسل به طلب دعا از پیامبران و نیکوکارانی که در حال حیات هستند:

از امام محمدباقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: فرد نایبانی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا دوست داری که خداوند بیناییات را به تو بازگرداند؟ فرمود: بله. به او گفت: به طور کامل وضو بگیر. سپس دو رکعت نماز بخوان و بگو: خدایا من از تو می خواهم و به سوی تو رو می کنم و به وسیله پیامبرت که پیامبر

۱- الکافی (۲/۵۲۴، ۵۶۲).

۲- مستدرک الوسائل (۵/۷۸).

رحمت است به سوی تو روی می آورم، ای محمد من به وسیله تو به سوی خدای تو رو می کنم و از او می خواهم که بینایی مرا بازگرداند. می گویند: هنوز آن حضرت ﷺ از جای خود بر نخواستہ بود که آن مرد برگشته آمد و در حالی که خداوند بینایش را باز گردانده بود^۱.

این حدیث بیان می کند که پیامبر ﷺ در حالی که زنده بود برای آن فرد نابینا دعا کرد. خداوند دعای او را مستجاب نمود و پیامبر ﷺ به آن مرد دستور داد که برای خودش دعا کند و به وسیله دعای پیامبر ﷺ به خدا روی آورد. پس خداوند دعای او را قبول نمود.

این دعا مخصوص زمانی است که پیامبر ﷺ در قید حیات بوده اند و پس از وفات ایشان این نوع دعا جایز نیست. زیرا اهل بیت علیهم السلام و صحابه رضی الله عنهم این کار را نکرده اند و افراد نابینا پس از آن جریان از این روش استفاده ننموده اند. پس در این باره باید بسیار دقت نمود. همچنین فرد نابینا این کلام را مستقیماً و از طرف خود نگفت؛ بلکه آن را از پیامبر ﷺ دریافت نمود و آن دعا را تکرار نمود.

نوع دوم: توسل ممنوع:

توسل ممنوع آن نوعی است که در دین هیچ اصلی ندارد، مانند آنچه بعضی از افراد نادان مسلمان از انجام عمل صالح و توسل به آن ها خودداری می کنند، و به جای آن به توسل به پیامبران، اولیا و صالحان می پردازند. گروهی از آنان به مقام رسول الله ﷺ توسل می کنند و می گویند: «خدایا به خاطر محمد و آل محمد مرا عفو کن» این امر بدعت است^۲، زیرا اصحاب و اهل بیت پیامبر ﷺ این کار را نکرده اند.

مسلمانان برای بارش باران به دعای عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه - عموی پیامبر ﷺ - در حالی که زنده بود توسل جستند. اما به پیامبر ﷺ که از دنیا رفته بود متوسل نشدند^۳.

۱- مستدرک الوسائل (۳۹۰/۶)، بحار الأنوار (۳۷۳/۸۸).

۲- این نوع توسل بدعت آمیز گاهی به شرک می انجامد و آن زمانی است که فرد گمان کند که خداوند به واسطه نیاز دارد.

۳- نگا: من لا یحضره الفقیه (۴۴۹/۱).

همچنین توسل جستن به جاه و منزلت، افراد امری جدید و بدعت است. و علیرغم اینکه جایگاه و شأن رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر آنان پوشیده نبود و به خوبی آن را می‌شناختند، اما با این وجود هم به آن توسل نمی‌جستند.

چگونه می‌توان به امر مخلوق و آفریده شده‌ای برای ارتباط با خالق - پروردگار جهانیان - توسل جست؟ قسم خوردن به مخلوقات نیز چنین است، و فقط کسی که از راه راست اطلاعی نداشته باشد، و از جواب صحیح غافل باشد این اعمال را انجام می‌دهد، و این سخنان را می‌گوید. این فرد از راه اشتباهی که از مسیر هدایت دور است پیروی کرده است. به همین دلیل بنده‌ای که اهل بیت را دوست می‌دارد و از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می‌کند، از آنچه در آثار و روایات صحیح ذکر شده، پیروی می‌نماید.

۶- شفاعت

از انواع دعاهایی که در روایات ذکر شده است شفاعت می‌باشد، که عبارت از واسطه‌گری برای فرد دیگر برای جلب منفعت یا دفع ضرر می‌باشد.

شفاعت حقیقت دارد. فرد مسلمان عقیده دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله برای کسانی که اعمال خیر و شرشان برابر است و کسانی که شایسته دخول در آتشند شفاعت می‌کند که وارد بهشت شوند. همچنین مسلمان معتقد است که فرشتگان، و شهدا درباره‌ی خانواده‌هایشان شفاعت می‌کنند. روزه، قرآن خواندن و ... برای صاحبانشان شفاعت می‌نمایند.

بدان که شفاعت دو شرط دارد که باید هر دو عملی شوند تا در روز قیامت آن خواسته عملی گردد:

شرط اول: اذن پروردگار:

خداوند می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا

طه: ۱۰۹].

«در آن روز شفاعت [هیچ کسی] سودی نمی‌بخشد، مگر [شفاعت] کسی که خداوند مهربان به او اجازه دهد و گفتارش را بیسندد».

محمدباقر ناصری می‌گوید:

خداوند - سبحانه - قیامت را بدین‌گونه وصف می‌کند که مردم از صدای منادی پروردگار که در صور می‌دمد و همان اسرافیل است پیروی می‌کنند، و دعای دعاکننده

هیچ انحرافی ندارد، و کسی از آن عدول نمی‌کند. در آنجا همه صداها در برابر عظمت پروردگار به سکون و سکوت می‌افتند. پس جز نجوایی از آنان چیزی بر نمی‌آید. و در آن روز شفاعت هیچ کس فایده و نفعی ندارد مگر آن کسی که خداوند به او اجازه شفاعت بدهد و از گفتار او راضی باشد مانند پیامبران، اولیا، صدیقان و شهدا^۱.

بلکه خداوند - سبحانه - نفی می‌کند به اینکه هیچ مخلوقی جز بعد از اذن پروردگار کمترین و کوچکترین حق شفاعتی را داشته باشد. خداوند می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵].
«کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟».

ابوجعفر طوسی می‌نویسد: هیچ کدام از کسانی که حق شفاعت دارند در روز قیامت جز پس از آنکه خداوند در آن امر بدان‌ها اجازه و دستور می‌دهد، شفاعت نمی‌کنند. اما اینکه کسی بدون اجازه اقدام به شفاعت نماید - چنان‌که در دنیا مرسوم است - در قیامت وجود ندارد^۲.

واحسرتا بر کسی که گمان می‌کند مخلوقی می‌تواند بدون اذن پروردگار برای او شفاعت یا او را یاری کند.

خداوند فرموده است: ﴿لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وِليٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ۵۱].

«(روزی که در آن،) یاور و سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای جز او (خدا) ندارند؛ شاید پرهیزگاری پیشه کنند».

محمد سبزواری نجفی می‌گوید:

خداوند ولایت را فقط از آن خود دانسته است. به علاوه در قرآن که شفاعت را با صیغه مبالغه آورده تا مردم بدان اهتمام بیشتری پیدا کنند، به خداوند اختصاص پیدا کرده است. علیرغم اینکه پیامبر ﷺ و اهل بیت بزرگوارش شفاعت می‌کنند اما این امر پس از اذن پروردگار انجام می‌پذیرد^۳.

سید محمد حسینی شیرازی می‌نویسد:

۱- مختصر مجمع‌البیان (۳۲۰/۲).

۲- تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن (۳۰۸/۲).

۳- الجدید فی تفسیر القرآن (۳۴/۳).

منظور از این آیه آن نیست که خداوند شفاعت می‌کند. زیرا شفاعت او بی‌معناست. بلکه مقصود آن است که شفاعت در دست اوست. بنابراین هیچ کس جز با اجازه او شفاعت نمی‌کند.^۱

شرط دوم: رضایت از شفاعت‌کننده و فردی که درباره او شفاعت می‌شود:

خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ [النجم: ۲۶].

«و چه بسیار فرشتگان آسمان‌ها (با آن مقام و منزلت‌شان) شفاعت آن‌ها سودی نبخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد». سید محمد طباطبایی می‌نویسد:

تفاوت میان اذن و رضایت آن است که اذن عبارت از عدم وجود مانع از سوی اجازه دهنده است و رضایت همراهی نفس فرد با آن امر و نداشتن مخالفت است. شاید درباره امری اذن بدون رضایت وجود داشته باشد. اما رضایت جز با وجود بالفعل یا بالقوه اذن امکان‌پذیر نیست. در سیاق آیه آمده است که عقیده مشرکان و بت‌پرستان اینکه فرشتگان از سوی خودشان و به صورت مستقل از خداوند - سبحانه - دارای شفاعت باشند، و این امکان ندارد. پس این امر مطلقاً به خداوند - تعالی - تعلق دارد. بلکه فقط کسانی شفاعت می‌کنند که خداوند بزرگ به آن‌ها اجازه شفاعت داده باشد، و از این امر راضی باشد. بنابراین منظور از ﴿لَمَن يَشَاءُ﴾ فرشتگان هستند و آیه بدین معنی است که شفاعت بسیاری از فرشتگان آسمان‌ها تأثیری ندارد جز پس از آنکه خداوند به هر کدام از آن‌ها که بخواهد اجازه بدهد، و از آن امر رضایت داشته باشد.^۲

این شفاعت ارزشمند برای هر مخلوقی نیست. بلکه فقط گروه معینی دارای این حق هستند.

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفَاعِينَ﴾ [المدثر: ۴۸].

«از این رو شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال آن‌ها سودی نمی‌بخشد».

۱- تقریب القرآن (۹۲/۷).

۲- المیزان فی تفسیر القرآن (۴۱/۱۹)، نگا: تفسیر جامع‌الجوامع (۶۲۰/۴)، کنزالدقائق (۴۹۷/۲۱)، مقتنیات الدرر (۲۷۲/۱۰)، الجدید (۴۹/۷).

میر سیدعلی حائری طهرانی می‌گوید: حتی اگر همه پیامبران و فرشتگان بخواهند برای آن‌ها شفاعت کنند این کار بدیشان سودی نمی‌رساند، منظور این نیست که آن‌ها برایشان شفاعت نمی‌کنند. زیرا شفاعت به اذن پروردگار و به جا بودن آن بستگی دارد. چنان‌چه از سوی کسی که بدو اجازه داده شده برای کسی که قابلیت و شایستگی آن را دارد انجام شود، مقبول می‌شود. کفار شایستگی شفاعت را ندارند. بنابراین کسی اجازه شفاعت برای آن‌ها را ندارد، و کسی هم برای آنان شفاعت نمی‌کند، و در حقیقت چنان‌چه شفاعتی هم صورت بگیرد بی‌فایده است.^۱

محمدباقر ناصری می‌نویسد: شفاعت پیامبران و فرشتگان به کفار سودی نمی‌بخشد. شفاعت فقط برای مؤمنان مَوْحَد است.^۲

هر شفاعتی فقط در اختیار خداوند است و تنها در صورتی انجام می‌پذیرد که ایشان به کسی که شفاعت می‌کند اجازه دهد. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [الزمر: ۴۴]. «بگو: «تمام شفاعت از آن خداست»».

محمد سبزواری نجفی می‌نویسد: هیچ کس جز با اجازه و اذن او شفاعت نمی‌کند، و هیچ کس حق شفاعت ندارد بلکه همه شفاعت از آن اوست. کسی که این‌گونه است، نمی‌تواند درباره امورش جز با اذن و رضایت او سخن بگوید. زیرا زمام همه امور در اختیار اوست.^۳

سید محمدتقی مدرسی می‌نویسد: انسان گمان می‌کند که می‌تواند با توکل بر آن شفیعان از زیر بار مسؤولیت شانه خالی کند و با این کار مسؤولیت گمراهی و انحرافی را که بدان دچار شده‌اند متوجه آن‌ها می‌کنند. مثلاً فردی مسؤولیت انحراف و گمراهی‌اش را به پدر و مادر یا حکومت یا جامعه نسبت دهد. اما خداوند اندیشه شفاعت را به طور مطلق ردّ می‌کند و می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ كَانُوا لَّا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ﴾ [الزمر: ۴۳].

«آیا (از آن‌ها شفاعت می‌طلبید) هر چند مالک چیزی نباشند و درک و شعوری برای آن‌ها

۱- تفسیر مقتنیات الدرر (۲۹۹/۱۱).

۲- مختصر مجمع‌البیان (۴۹۶/۳).

۳- تفسیر الجدید (۱۷۱/۶)، نگا: تفسیر التبیان (۳۳/۹).

نباشد؟!».

یعنی آن‌ها قادر به رساندن نفع یا ضرر نبوده و اختیار مرگ و زندگی یا امور بسیار کوچک‌تر از آن را در اختیار ندارند. زیرا همه حکومت و فرمانروایی از آن خداوند - جَلَّ وَعَلَا - است؛ ﴿وَلَا يَعْزِلُونَ﴾^(۱): «و فهم و شعوری ندارند». زیرا چنان‌چه عقلی داشتند به آنچه برخلاف رضایت پروردگار است امر نمی‌کردند. بنابراین آن‌ها هیچ توان و علمی ندارند و کسی که چنین باشد هرگز شفیع نخواهد بود.

شفاعت‌کننده حقیقی فقط خداوند است که اراده و اختیار همه چیز در اختیار اوست، و چنان‌چه گروه دیگری وجود داشته باشند که شفاعت کنند، بی‌تردید با اجازه او شفاعت می‌کنند. چنان‌چه انسان بخواهد از عذاب الهی بگریزد باید فقط به خدا پناه ببرد. زیرا جز او هیچ پناهگاه دیگری وجود ندارد. همه ما از خداوند می‌ترسیم، و هرگز جز خداوند آمرزنده‌ای برای گناهان مان نخواهیم یافت. انسان عادت دارد هرگاه مرتکب گناهی شد، برای توجیه آن بهانه‌تراشی می‌کند، یا برای خود شفیعی می‌سازد، و گمان می‌کند که او را از گناهش نجات خواهد داد. خداوند به او می‌گوید: چرا به این سو و آن سو می‌روی؟ به سوی من بیا. حتی اگر گناهکار هستی بیا. پس فقط من آن کسی هستم که تو را از گناهت نجات می‌دهم، نه آن شفاعت‌کنندگان و آن توجیهات و دلیل‌تراشی‌ها. پس در حقیقت فقط خداوند شفیع است. زیرا او حاکم مطلق آسمان‌ها و زمین است. اوست که امور جهان را اداره می‌کند، و بازگشت به سوی اوست، آنجا که حساب دقیق و پاداش کامل در نزد اوست^۱.

با این وجود ما بسیاری از مردم را مشاهده می‌کنیم که به مرقد و بارگاه اولیا و افراد صالح و نیکوکار سفر می‌کنند و از آن‌ها نیازهایشان را می‌طلبند و به وسیله شفاعت و محبت آن افراد نیکوکار به خداوند نزدیک می‌شوند و (به گمان خودشان) نیازهایشان را برآورده می‌کنند. آنان فراموش کرده‌اند که میان خداوند و بندگان هیچ واسطه‌ای وجود ندارد. بلکه باید خداوند را مستقیماً و بدون واسطه خواند تا مشکلات را از پیش رو بردارد، و به سخن افراد درمانده پاسخ دهد، و نیازشان را برآورده نماید، یا به علت وجود حکمتی از جانب ذات اقدس الهی، اجابت آن دعا به تأخیر افتد. یا اینکه اجابت آن را به روز قیامت واگذارد. یا اینکه بلا و شری را مانند آنچه برای دفع آن دعا

۱- تفسیر من هدی القرآن (۴۹۸/۱۱).

می‌نموده است، از او دفع نماید.

دعا کردن و خواندن خداوند در همه حالت‌های فوق، عبادت است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰].

«پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند!».

خداوند در این آیه دعا را عبادت نامیده است. پس وضعیت آنانی که به سوی مزار و قبور مردگان، اولیا، صالحان و ... سفر می‌کنند دقیقاً مانند مسیحیانی است که عیسی علیه السلام را شفیع خود قرار می‌دهند و او را می‌پرستند و اعراب جاهلی که به وسیله ضریح و مجسمه افراد نیکوکار به خداوند تقرب می‌جستند و آن‌ها را شفیع خود قرار می‌دادند.

خداوند این گروه از مردم را چنین وصف نموده است: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸].
«آن‌ها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد؛ و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد خدا هستند!».

خداوند این عقیده آنان را اشتباه دانسته و فرموده است: ﴿قُلْ أَتَنْتَهُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس: ۱۸].
«بگو: «آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟!» منزّه است او، و برتر است از آن همتیانی که قرار می‌دهند».

یعنی خداوند به واسطه و شفاعت کننده نیاز ندارد تا نیازهای مردم را به سوی او ببرند. زیرا هیچ امری از امور بندگان از علم او مخفی نمی‌ماند. بلکه خداوند واسطه قرار دادن اولیا و صالحین و ... را از سوی بندگان اشتباه و حرام می‌داند. واسطه‌هایی که خود قادر به جلب نفع، یا دفع ضرر از خود نمی‌باشند. بلکه آنان از خوف و بیم عذاب خداوند و امید به وسیله اعمال نیکشان بدو تقرب می‌جستند. خداوند می‌فرماید:

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِّن دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ [۵۶]
أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ

عَذَابُهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مُحْدُورًا ﴿٥٧﴾ [الإسراء: ٥٦-٥٧].

«[ای پیامبر به مشرکان] بگو: «کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید، بخوانید! آن‌ها نه می‌توانند مشکلی را از شما برطرف سازند، و نه تغییری در آن ایجاد کنند. کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیکتر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می‌ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است».

حاج سلطان جنابذی می‌نویسد:

آنان بت‌ها و ستارگانی را که نمی‌توانند هیچ سود یا زیانی به آن‌ها برسانند، همانند بندگان می‌پرستند. همچنین آنان از اندیشه‌ها و آرا و شیطان به طور تقلیدی پیروی می‌کنند. همچنین از کسانی که خداوند آن‌ها را به رهبری دنیوی و اخروی آنان منصوب نموده است. آنانی که می‌دانند که اطاعت کردن عبادت است و منظور از نفی نفع و ضرر نفی آن چیزی است که نفع و ضررش می‌پندارند از آنچه بدون توجه به عبادت‌هایشان به امور دنیایی‌شان مربوط می‌شود. در غیر این صورت پرستش آن کاملاً بدانها زیان می‌رساند. آن‌ها می‌گویند: ﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸]. «اینان شفیعان ما نزد پروردگار هستند».

همچنین بت‌پرستان نیز می‌گویند: بت‌ها در پیشگاه خداوند برای ما شفاعت می‌کنند. همچنین بیشتر صائبین می‌گویند: ستارگان شفیعان ما در پیشگاه پروردگار هستند. گروهی از آنان نیز معتقدند که شفاعت از گذشته در میان خدایان بوده است. زرتشتیان می‌گویند: آتش برای ما در پیشگاه خدا، شفاعت می‌کند. کسانی که از رهبران ساختگی دینی پیروی می‌کنند معتقدند آن‌ها واسطه میان ما و پروردگار و وسیله تقرب و نزدیکی ما به خداوند هستند. حال آنکه آن‌ها وسیله و واسطه شیطان و سبب نزدیک شدن به جهنم و آتش هستند^۱.

محمد سبزواری نجفی می‌گوید:

آن‌ها ادعا می‌کنند که به وسیله عبادت کردن آن بت‌ها و ... به خداوند نزدیک می‌شوند، و آن بت‌ها در پیشگاه خداوند برایشان شفاعت می‌کنند، و اینکه خداوند به آنان اجازه عبادت آن‌ها را داده است، و روز قیامت شفاعت آن‌ها را قبول می‌کند. آنان

با آن عقیده باطل و زشتشان گمان می‌کنند که عبادت خداوند از طریق آن بت‌ها باعث تکریم و تعظیم بیشتر خداوند می‌شود. بنابراین زشتی عقیده و عمل در آن‌ها جمع شده است.^۱

آنچه بیان شد، همه آن سخنی بود که باید درباره عقیده صحیح پیرامون مسأله شفاعت بیان می‌شد. از خداوند می‌خواهیم که ما را شایسته آن قرار بدهد تا ما را از آتش دوزخ برهاند. ای کسی که دوستدار پیامبر ﷺ و اهل بیت بزرگوارش هستی آیا شفاعت را از خداوند که همه چیز در اختیار اوست می‌خواهی، یا از کسانی که توانایی انجام هیچ عملی را حتی برای خودشان ندارند؟

۷- دشنام دادن به روزگار، باد و ...

از اموری که بعضی از مردم براساس عادت بدان دچار شده‌اند و آن امر باعث نقص توحید و زیان رساندن به عقیده می‌شود، ناسزا گفتن به روزگار، باد و این‌گونه اشیاء و امور است. که این امر مذمت کردن مخلوقاتی است که، هیچ تصرفی در اداره جهان ندارند و در حقیقت این مذمت و نکوهش به خداوند ﷻ برمی‌گردد. زیرا فقط او آفریننده، تصرف‌کننده در جهان و فرمان دهنده و اداره کننده آن است. گروهی از مردم به علت پی در پی آمدن شب و روزها هلاک شدن را به روزگار نسبت می‌دهند.

خداوند بزرگ می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۲۴﴾ [البجایة: ۲۴].

«منکران رستاخیز» می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن به سر می‌بریم، وجود ندارد. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای آن‌ها را می‌گیرند و فقط طبیعت و روزگار ما را هلاک می‌کند آنان از روی آگاهی و یقین چنین سخنی را نمی‌گویند. بلکه تنها گمان می‌کنند و تخمین می‌زنند».

امین‌الدین طبرسی می‌گوید: این آیه بدین معنی است که آنان می‌گویند که ما می‌میریم و فرزندان ما به دنیا می‌آیند و به زندگی ادامه می‌دهند یا اینکه گروهی از ما می‌میریم و گروهی زنده می‌مانند. یا اینکه یکی از دو امر تلخ ما را شامل می‌شود: مرگ و زندگی. منظورشان زندگی در دنیا و پس از آن مرگ می‌باشد و معتقدند که پس از

مرگ هیچ حیاتی وجود ندارد و مرگ پایان راه است. ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ [الجاثیه: ۲۴]: «فقط روزگار ما را هلاک می‌کند و از بین می‌برد». یعنی فقط روزگار، شب و روز ما را زنده نگه می‌دارد. آنان هر امری را که رخ می‌داد به روزگار نسبت می‌دادند و آن را در از بین رفتن جان‌ها مؤثر می‌دانستند.^۱

گروهی از آنان روزگار و زمانه را دشنام می‌دادند و یا لعن و نفرین می‌کردند. علت این امر ضعف دین و جهل شدید آن‌ها بود. زیرا در روزگار هیچ توان نیرویی نیست. آن تدبیر شونده و در حال تغییر است. و تغییرات به وجود آمده در آن به اراده و تدبیر خداوند توانا و با حکمت است. پس دشنام دادن و نفرین کردن آن در واقع متوجه اداره‌کننده و تغییردهنده آن خواهد بود.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللهُ، ولا تَسُبُّوا السُّلْطَانَ؛ فَإِنَّهُ فِيَّ اللهُ فِي أَرْضِهِ، ولا تَسُبُّوا الأَمْوَاتِ فَتَتَوَذَّوا الأَحْيَاءَ ولا تَسُبُّوا الأَمْوَاتِ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا»: «روزگار و زمانه را دشنام ندهید که روزگار همان خداوند است. پادشاه و حاکم را دشنام ندهید زیرا سایه خدا در زمین است. مردگان را ناسزا نگوئید زیرا [با این کار] زنده‌ها را اذیت می‌کنید. به مردگان دشنام ندهید زیرا آن‌ها به [ثواب و جزای] آنچه پیش فرستاده‌اند، رسیده‌اند».^۲

امین‌الدین طبرسی می‌نویسد: اعراب جاهلی حوادث ناگوار و بلاهای طبیعی را به روزگار نسبت می‌دهند و می‌گویند: روزگار این بلا را بر سر ما آورد، و روزگار را هم دشنام می‌دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی‌تردید انجام‌دهنده این امور خداوند است. پس فاعل آن اعمال را دشنام ندهید. گفته می‌شود: این سخن بدین معنی است که خداوند اداره‌کننده و فرمانروای روزگار است. اما نظر اول بهتر است. زیرا سخنان آنان پر از این‌گونه عبارات است که افعال پروردگار را به روزگار نسبت می‌دهند.^۳

بعضی از مردم هرگاه وزیدن بادها را به زیان خود ببینند، لب به دشنام آن

۱- جامع الجوامع (۵۳۷/۴).

۲- جامع الأخبار (۱۶۰)، نگا: شرح نهج البلاغة (۱۹۸/۷)، عوالی اللآلی (۵۶/۱)، کنزالفوائد (۴۹/۱).
این حدیث ضعیف است: مترجم.

۳- مجمع‌البیان (۷۸/۵).

می‌گشایند. پیامبر ﷺ از دشنام دادن به باد و سایر مخلوقات پروردگار نهی کرده‌اند و فرموده است: «لا تَسُبُّوا الرِّيحَ، فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ وَلَا تَسُبُّوا الْجِبَالَ وَلَا السَّاعَاتِ وَلَا الْأَيَّامَ وَلَا اللَّيَالِيَ فَتَأْتُمُوا وَتَرْجِعُ إِلَيْكُمْ»: «بادها را فحش ندهید که آن‌ها مأمورند. کوه‌ها، ساعت‌ها، روزها و شب‌ها را دشنام ندهید که در این صورت مرتکب گناه خواهید شد و [آن دشنام] به خودتان باز می‌گردد»^۱.

مجلسی در ذیل این حدیث دربارهٔ نهی از ناسزا گفتن به بادها، اماکن، کوه‌ها، روزها و ساعت‌ها می‌نویسد: این‌ها تحت قدرت و اراده الهی و در تسخیر اوست. آن‌ها نمی‌توانند از آنچه آن‌ها را به خداوند نزدیک می‌کند دوری کنند، و به آنچه آن‌ها را از خداوند دور می‌کند، نزدیک شوند. پس دشنام دادن به آن‌ها، ناسزا گفتن به کسی است که شایستگی آن را ندارد، و لعن و نفرین کردن کسی که سزاوار لعن نیست باعث رجوع و برگشتن لعن به فرد نفرین‌کننده خواهد شد. بلکه حتی گمان می‌رود چنان‌چه از آنچه آن لعن بدان باز می‌گردد آگاه بودند، احتمال کفر و شرک آنان می‌رفت. در روایت آمده است: «لا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللَّهُ»: «روزگار و زمانه را دشنام ندهید که زمانه همان پروردگار است.» یعنی فاعل آن افعالی که آن‌ها را به روزگار نسبت می‌دهید و به علت آن افعال زمانه را ناسزا می‌گویید، خداوند است.^۲

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «لا تَسُبُّوا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَلَا الشَّمْسَ وَلَا الْقَمَرَ وَلَا الرِّيحَ؛ فَإِنَّهَا تُبْعَثُ عَذَابًا عَلَى قَوْمٍ وَرَحْمَةً عَلَى آخِرِينَ»: «شب، روز، خورشید، ماه و باد را دشنام ندهید زیرا این‌ها باعث عذاب و سختی گروهی و رحمت گروهی دیگر می‌شوند»^۳.

همچنین پیامبر ﷺ فرموده است: «لا تَسُبُّوا الرِّيحَ فَإِنَّهَا بُشْرٌ وَإِنَّهَا نُذْرٌ وَإِنَّهَا لَوَاقِحٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ خَيْرِهَا وَتَعَوَّذُوا بِهِ مِنْ شَرِّهَا»: «بادها را دشنام ندهید زیرا گروهی از آن‌ها مژده دهنده به بارش باران هستند. گروهی دیگر بیم‌دهنده و برخی نیز لقاح‌کننده. پس از خداوند خیر و برکت آن‌ها را بخواهید و از شر آن‌ها به خداوند پناه ببرید»^۴.

۱- من لا يحضره الفقيه (۵۴۴/۱)، وسائل الشیعة (۵۰۸/۷)، بحار الأنوار (۲/۵۶)، (۹/۵۷)، علل الشرائع (۵۷۷/۲).

۲- بحار الأنوار (۹/۵۷).

۳- بحار الأنوار (۱۹/۵۷).

۴- تفسیر العیاشی (۲۳۹/۲)، مستدرک الوسائل (۱۷۶/۶)، بحار الأنوار (۱۲/۵۷-۱۹).

به همین دلیل باید فرد مسلمان بداند که تغییرات همه امور به وسیله قضا و قدر و حکمت الهی انجام می‌شود. پس بر امری که خداوند آن را به وجود آورده و آفریده است، خرده نمی‌گیرد. بلکه به تدبیر خداوند رضایت می‌دهد و به امر او راضی می‌شود بدین ترتیب توحید و اطمینان او کامل می‌شود.

۸- قسم خوردن به غیر خداوند:

سوگند خوردن کلامی بسیار عظیم و مهم و نشان‌دهنده ایمان و تعلق بنده به پروردگار می‌باشد. زیرا قسم تأکید امری به وسیله ذکر شی یا امر باارزشی است که به وسیله صیغه مخصوصی انجام می‌شود. این امر یا به وسیله حرف باء یا تاء یا واو و ... مانند بالله، تالله یا والله انجام می‌گردد.

قسم خوردن به نام‌ها و صفات پروردگار مانند: خدای کعبه، خداوند عزیز یا آفریننده تو و ... جایز است. زیرا صفت تابع موصوف است.

کسی که به غیر خدا قسم یاد کند، یا در قسم خوردن کسی را مساوی یا همانند خداوند بداند، در حقیقت در تعظیم پروردگار کسی را شریک قرار داده است، و این کار شرک اکبر است. اما اگر فرد به غیر خدا قسم یاد کند اما معتقد باشد که شأن آنچه بدان قسم می‌خورد از خداوند پایین‌تر است، در حقیقت مرتکب شرک اصغر شده است. امروزه در میان مردم قسم به دروغ خوردن به خداوند و یا سوگند خوردن به غیر او بسیار فراوان است. مثلاً به امانت، شرف، والدین، فرزندان یا روح پیامبر صلی الله علیه و آله یا اهل بیت ایشان علیهم السلام قسم یاد می‌کنند. گروهی نیز برای اولیا و صالحانی که زنده‌اند یا از دنیا رفته‌اند و یا خوف از بازخواست آنان بدیشان، قسم می‌خورند چنانچه از آن فرد خواسته شود به خداوند قسم یاد کند حتی اگر دروغ بگوید بدون تردید به خدا قسم می‌خورد. اما چنانچه از او بخواهند که به پیامبر یا اهل بیت او یا به فلان ولی یا فرد نیکوکار قسم بخورد می‌بینیم که در کلام درنگ و تأخیر می‌کند و فقط در صورتی قسم می‌خورد که راست بگوید.

نوری طبرسی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من حلف بغیر الله فقد کفر وأشرك»: «کسی که به غیر خدا قسم یاد کند، در حقیقت کفر و شرک ورزیده

است»^۱.

همچنین روایت کرده است که «من حلف بغير الله فقد أشرك». «کسی به غیر خداوند قسم یاد کند در حقیقت شرک ورزیده است»^۲.

پیامبر ﷺ فرموده است: «لا تحلفوا بآبائکم ولا بالأنداد ولا تحلفوا إلا بالله إلا وأنتم صادقون»: «به پدرانتان و شریکان و همانندان [مزعوم پروردگار] قسم نخورید بلکه فقط به خدا، و در صورتی قسم بخورید که راستگو باشید»^۳.

از امام صادق به روایت از پدرانش به روایت از رسول اکرم ﷺ در حدیث مناهی آمده است که ایشان از اینکه فرد مسلمان به غیر خدا قسم بخورد، نهی کرده است و فرموده است: «من حَلَفَ بغير الله فليس من الله في شيء»: «کسی که به غیر خدا قسم بخورد، دیگر هیچ ارتباطی با خدا ندارد.» و از اینکه فرد بگوید: (نه به جانت و ...) نهی فرموده‌اند^۴.

مفید می‌گوید: از اهل بیت پیامبر ﷺ هیچ قسمی جز به خدا و نام‌های زیبای ایشان وجود ندارد. کسی که به چیزی غیر از نام‌های خداوند قسم یاد کند، در حقیقت بر خلاف سنت عمل کرده است. و قسمش باطل است و به کفاره نیازی ندارد. نباید برای نافرمانی از خداوند به او قسم خورد. کسی که به خداوند قسم بخورد که از او نافرمانی کند، در واقع، مرتکب گناه شده است و کفارهٔ قسم او انجام ندادن آن عمل است که برای انجام آن سوگند خورده است، و باید به علت قسم خوردن برای امر باطل توبه و استغفار نماید^۵.

سید محمد حسین فضل الله می‌گوید:

گروهی از این افراد در مقابل دیگران به هر چیزی بسیار قسم می‌خورند، این امر زمانی به وقوع می‌پیوندد که دربارهٔ امری تحریک، یا با آنان دربارهٔ مسأله‌ای دینی یا

۱- مستدرک الوسائل (۶۵/۱۶).

۲- مستدرک الوسائل (۵۰/۱۶).

۳- عوالی اللآلی (۴۴۳/۳).

۴- نگا: من لا يحضره الفقيه (۱۰/۴)، وسائل الشیعة (۲۵۹/۲۳)، بحار الأنوار (۱۷۵/۸۹)، امالی الصدوق (۳۴۷).

۵- المقنعه (۵۴) باب الإیمان و الأقسام.

دنیوی، یا مسائل پیرامونشان دچار اختلاف شوند. خواه این قسم حق باشد یا باطل، زیرا آنها احساس اعتماد به نفس نمی‌کنند. یا از اعتماد مردم به خودشان اطمینان ندارند. به همین دلیل آنان برای کسب اطمینان بیشتر از روش قسم خوردن استفاده می‌کنند. حتی اگر این امر به زیان مقدساتشان باشد که بدان سوگند می‌خورند. چنان‌که این امر در قسم خوردن به خداوند وجود دارد. به طوری که آنان با قرار دادن آن شیء که بدان قسم می‌خورند در یک داستان دروغین، در حقیقت به آن اهانت می‌کنند. چنان‌چه در میدان واقعیت در زمینه امور اخلاقی دچار تنگنا شوند، دچار حقارت روحی و علمی می‌شوند که منجر به هر نوع سقوط و انحطاط می‌شود^۱.

چنان‌چه کسی بر ما خرده بگیرد و بگوید: بسیاری اوقات ما بدون داشتن قصد و نیت خاصی قسم می‌خوریم مانند قسم خوردن برای نپوشیدن نوعی لباس یا خوردن یک نوع غذا و ... که مثلاً قسم می‌خوریم: نه به خدا، آری به خدا و ... آیا این امر به عنوان قسم دروغ محسوب می‌شود؟

ما در جواب می‌گوییم: این نوع قسم اشکالی ندارد. زیرا خداوند فرموده است: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹].

«خداوند شما را بخاطر سوگندهای بیهوده (و خالی از اراده)، مؤاخذه نمی‌کند».

محمد سبزواری نجفی درباره این آیه می‌گوید:

لغو: یعنی کلام بی‌هدف و بدون داشتن قصد که اهمیتی ندارد. زیرا بدون نیت قلبی بر زبان جاری می‌شود قسم‌های بیهوده آن سوگندهایی است که بسیاری از مردم با گمان وقوع فعلی در کلامشان آن را به کار می‌برند از قبیل: آری به خدا، نه به خدا ... خداوند با فضل و رحمت خویش، بندگان را به خاطر چنین قسم‌های بیهوده‌ای، که

در گفتارشان بر زبان جاری می‌کنند، مؤاخذه نمی‌کند و به آنها می‌گوید: ﴿وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ﴾ [المائدة: ۸۹].

«ولی در برابر سوگندهایی که (از روی اراده) محکم کرده‌اید، مؤاخذه می‌نماید».

یعنی خداوند شما را در برابر سوگندهای هدفداری که با نیت قلبی صادر می‌شوند، شدیداً بازخواست می‌کند^۲.

۱- من وحی القرآن (۵۰/۲۳).

۲- تفسیر الجدید (۵۱۲/۲).

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام درباره آیه زیر سؤال کرد: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹].

امام فرمود: منظور آیه «نه به خدا» و «آری به خدا قسم» و ... است^۱.

از مسعده بن صدقه روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: منظور از آیه ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹]. سخن مردم است که در کلامشان بیهوده می گوید: «آری به خدا.» «نه به خدا.» و ...^۲.

بنابراین مسلمان باید سعی کند حتی الامکان قسم نخورد، و چنانچه مجبور به این کار شد، در هنگام قسم خوردن و تعظیم کردن فقط به خدا سوگند یاد کند.

۹- تبرک جستن:

از جمله اموری که شامل غلو و تعظیم بیش از حد اولیا و امامان می شود، مسأله تبرک جستن است که علما درباره آن شرح و توضیح فراوانی داده اند. تبرک به معنی طلب برکت و نعمت است. نعمتهایی که هنگامی که بندگان برای طلب خیر براساس آنچه در قرآن و سنت آمده از درگاه پروردگار آن را طلب کنند، خداوند بر آنها ارزانی می دارد.

تبرک دارای انواع فراوانی است:

تبرک جستن به گفتار و سخن‌ها: مانند قرائت قرآن کریم، دعاها و اذکار به دست رسیده و انتخاب شده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

تبرک جستن به مکان‌ها:

جاهایی هستند که خداوند تبارک و تعالی با لطف خود آنها را برتری داد، و برکت آنها را افزون نموده است. مانند مکه و مسجد الحرام، مدینه منوره و مسجد النبی، مسجد الأقصى مسجد قبا و سایر مساجد...

تبرک جستن به اوقات معین:

از جمله زمان‌هایی که خداوند - تعالی - در آنها برکت و فضیلت فراوانی قرار داده است. ماه رمضان، شب قدر، روز جمعه ثلث آخر شب و ..

۱- من لا یحضره الفقیه (۳/۳۶۱).

۲- الکافی (۷/۴۴۳).

اما کاملاً بدیهی است که بزرگترین برکت و خیر و اجر، پیروی از سنت پیامبر ﷺ و ترک آنچه ایشان از آن نهی فرموده است، و نیفزودن بر آنچه وی آن را تعیین و مقرر فرموده است. به همین دلیل پیامبر ﷺ پرهیز از بدعتها را جزو سنت خود قرار داده است و در آغاز هر سخنی و خطبه‌ای را بر روی منبر اعلام فرموده و آن را به عنوان سنتی قرار داده است که افراد نیکوکار و با استقامت آن را سرمشق خود قرار داده‌اند. آن هشدار این سخن پیامبر ﷺ است که بارها فرمودند: «كُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ، وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَبِالْبَدْعِ هَدَمَ السُّنَنِ»: «هر امری که تازه به وجود می‌آید، بدعت است، و هر بدعتی گمراهی است، و عامل ویرانی و از بین رفتن سنت‌ها، بدعت‌ها هستند»^۱.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «علیکم بستنی، فعمل قليل في سنة، خير من عمل كثير في بدعة»: «از سنت من پیروی کنید، پس کمی عمل کردن به سنت، بهتر از بسیار عمل کردن به بدعت است»^۲.

از منصور بن ابی یحیی روایت شده است که می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: پیامبر ﷺ بر منبر بالا رفت آنگاه رنگ چهره‌اش تغییر کرد و سپس رو به مردم کرد و فرمود: «یا معشر المسلمین، إتما بعثتُ أنا والساعة كهاتین»: «ای مسلمانان من و قیامت همانند این دو انگشت [نزدیک به هم] برانگیخته شده‌ایم». امام می‌گوید: آنگاه دو انگشت را به هم چسبانید و فرمود: «یا معشر المسلمین إنَّ أفضل الهدی هدی محمد، وخیر الحدیث کتاب الله، وشرّ الأمور محدثاتها، ألا وكلُّ بدعة ضلالة، ألا وكلُّ ضلالةٍ ففی النار»: «ای مسلمانان بی‌تردید بهترین هدایت، راهنمایی و هدایت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، بهترین سخن، کتاب خداست، بدترین امور اموری است که اخیراً پدید می‌آیند، و آگاه باشید که هر بدعتی گمراهی است، و هر نوع گمراهی جایش در آتش است»^۳.

امیر المومنین علی علیه السلام قبل از شهادتش فرمود:

ای مردم هر کسی که از امری فرار می‌کند در گریزش با آن روبه‌رو می‌شود. اجل،

۱- مستدرک الوسائل (۱۲/۳۲۵).

۲- ارشاد القلوب (۱/۱۶۵)، امالی الطوسی (۵۲۲).

۳- أمالی مفید (۱۸۷)، بحار الأنوار (۲/۲۶۳)، مستدرک الوسائل (۱۲/۳۲۴).

سرانجام نفس است. فرار از آن به معنی از دست دادن آن است. چه بسیار روزهایی که در پی نهران این امر سپری کردم. اما خداوند اراده نمود که آن را پنهان دارد. هیئات علم انباشته شده‌ای است. اما وصیت من به شما این است که هرگز به خداوند شرک نوزید، و کسی را شریک و همتای او قرار ندهید، و سنت پیامبر ﷺ را ضایع نگردانید، و از آن پیروی کنید. این دو ستون و عمود را بر پا دارید^۱.

چنانچه به امور خودمان نظر کنیم در می‌یابیم که بسیاری از ما بر خلاف آنچه پیامبر ﷺ تعیین فرموده عمل می‌نماییم و از هدایت او منحرف شده و سنت او را ترک، و روش‌های دیگری را ابداع نموده‌ایم، ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که در طلب برکت به غیر خدا پناه می‌برند.

از جمله برکت‌های باطلی که امروزه مردم بدان اعتقاد دارند این است که آن‌ها در جشن‌ها و مراسم ادعایی اسلامی‌شان همانند روز میلاد و وفات پیامبر ﷺ و اولیا و صالحان و همچنین شب قدر، معراج، هجرت پیامبر، فتح مکه و ... را بزرگ می‌دارند. آیا حتی یک دلیل وجود دارد مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ این روز را به عنوان جشن قرار داده است؟ یا از سوی ایشان دلیلی مبنی بر اهمیت این مناسبت و لزوم یادآوری آن برای ما وجود دارد؟

آیا ثابت شده است که کسانی که بعد از ایشان آمدند و مانند امیر المومنین، علی علیه السلام در دوران خلافتش روزی را برای یاد بود وفات یا میلاد یا معراج پیامبر ﷺ اختصاص داده باشد؟

اگر آن مناسبات با هیچ دلیل مقبولی ثابت نشده است، پس چرا امری را که ما گمان می‌کنیم، عشق و نزدیکی به اهل بیت علیهم السلام را به همراه می‌آورد انجام می‌دهیم. حال آنکه آنان داناترین مردم نسبت به ذات پروردگار و خدانشناس‌ترین آن‌ها بودند. آیا ما علمی داریم که آن‌ها نداشتند؟

یا آیا ما از آنان خدانشناس‌تر و بیشتر از آنان دوستدار پیامبر ﷺ هستیم؟ آیا ما در علم از آنان پیشی گرفته‌ایم؟

خطر بسیار بزرگی است. این امر به حدی گسترش پیدا کرد، که مردم به بعضی از اماکن تقدس و تبرک می‌جویند. مثلاً دیوارهای کعبه را می‌بوسند و دست می‌کشند.

۱- نهج البلاغه (۲۰۷)، الکافی (۲۹۹/۱)، بحار الأنوار (۲۰۷/۴۲).

همچنین بر مقام ابراهیم علیه السلام دست می‌کشند. برای دعا و طلب نیازهایشان، تبرک و مسح قبور و آوردن پارچه و خاک آن‌ها و ... صالحان اقدام به سفر به زیارتگاه‌ها و مراقد می‌کنند^۱. به همین دلیل در غزوه حنین زمانی که گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان چیزی خواستند تا بدان تبرک جویند. آنان که تازه ایمان آورده بودند و هنوز تحت تاثیر افکار دوران جاهلی بودند گمان می‌کردند این اعمال اشکالی ندارد.

زین‌الدین نباطی در کتاب (الصراط المستقیم) می‌نویسد:

مشرکان درختی داشتند که آن را ذات انواط می‌نامیدند که اسلحه‌هایشان را بر آن آویزان می‌کردند. مسلمانان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: برای ما نیز یک «ذات انواط»^۲. تعیین کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این سخن مانند گفته قوم موسی است که گفتند:

﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف: ۱۳۸].

«برای ما خدایی تعیین کن همچنان که آن‌ها خدایانی دارند»، بی‌تردید شما از آداب و سنت‌های کسانی که پیش از شما بوده‌اند پیروی خواهید کرد»^۳.

شارح نهج‌البلاغه می‌نویسد:

در اسنادهای صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الْتَرَكِبْنَ سُنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذُو النعل بالنعل والقَدَّةَ بالقَدَّة» حتی لو دخلوا حجر ضبَّ لدخلتموه، فقيل: يا رسول الله! اليهود والنصارى؟ قال: فمن ذلك؟»:

«شما بی‌تردید از سنت‌های کسانی که پیش از شما بوده‌اند پا به پای و مو به مو پیروی خواهید کرد. حتی اگر وارد سوراخ سوسماری شوند، بی‌تردید شما نیز داخل خواهید شد. گفته شد: ای پیامبر خدا [آیا منظورتان] یهودیان و نصاری است؟ فرمود:

۱- اما اعمالی که صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام می‌دادند از قبیل تبرک به وضوی پیامبر، جسم، لباس‌ها، آب دهان و عرق ایشان، این‌ها اموری است که خاص به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و به هیچ کس دیگری تعلق ندارد.

۲- درخت بود که آن را می‌پرستیدند و بر آن اسلحه‌های خود برای تبرک جستن به آن درخت می‌کردند بحار الأنوار (۶۷/۹).

۳- الصراط المستقیم (فصل ۱۰۶).

پس چه کسانی»^{۲۱}.

پس ای مسلمان، از بهترین هدایت و راه راست پیروی کن و عمل بسیاری از عوام تو را فریب ندهد.

۱۰- شرک خوف:

ظاهر و باطن فرد مسلمان متعلق به خداست زیرا قصد او به وجود آوردن عبادت به وسیله امید و خوف، دوست داشتن و ترسیدن در همه امورش حتی احساسات و فکرش است.

خوف: تاثیری است که در صورت داشتن انتظار وقوع امری که در آن هلاک یا زیان و اذیت است به وجود می‌آید.

خداوند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ از اینکه مردم از غیر او بترسند نهی فرموده است، و بدیشان دستور داده است که فقط از او بترسند. این امر اخلاصی است که خداوند بندگان مومنش را بدان خوانده است. چنانچه بندگان در داشتن خوف و انجام عبادات مخلصانه عمل کنند، خداوند آنچه را که می‌خواهند به آنها می‌دهد و آنها را از ترس‌های دنیا و آخرت ایمن می‌دارد.

از امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است که فرمود: «کسی که از خداوند بترسد خداوند همه چیز را از او می‌ترساند، و کسی که از خداوند ترسی نداشته باشد، خداوند

۱- خطاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اصحابش با هدف تعلیم و هشدار به امت‌های آینده از ارتکاب شرک و بدعت انجام شده است. این خطاب کامل و شامل است و براساس آنچه خداوند از کلام جامع به پیامبرش عطا نموده صادر شده است. این سخن مانند این آیه است که خداوند خطاب به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۵﴾ [الزمر: ۶۵]. «به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود». و آیه: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ ﴿۱﴾ [الأحزاب: ۱]. «ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران اطاعت مکن». و آیه ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ ﴿۸۴﴾ [التوبة: ۸۴]. «هرگز بر مرده هیچ یک از آنان، (منافقان) نماز نخوان».

۲- شرح نهج البلاغه (۳۸۱/۶۷) و نکا: الکافی (۶۸/۲) و وسائل الشیعة (۲۱۹/۱۵).

او را از همه چیز خواهد ترسانند»^۱.

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است که کسی که خداشناس باشد، خوف خداوند را در دل خواهد داشت، و کسی که خوف از خداوند داشته باشد، این خوف او را به عمل به طاعت از پروردگار و عمل کردن براساس ادب خداوندی می‌کشاند. پس افراد مطیع و فرمانبرداری را که براساس ادب خداوند عمل و از دستورات او پیروی می‌نمایند مژده بده که حق آنان بر خداوند این است که آن‌ها را از گمراهی‌های فتنه‌ها نجات دهد^۲.

بدان که خوف از خداوند در میان مردم دارای درجاتی است. گروهی بیش از حد از ایشان می‌ترسند. گروهی نیز آن‌گونه که شایسته است خوف او را در دل ندارند. بعضی از آن‌ها نیز در خوف از خداوند راه میانه را در پیش می‌گیرند که این راه صواب است. فرد مؤمن باید در سیر به سوی پروردگار در حالت بین خوف و رجا به سر ببرد. به گونه‌ای که تنها با خوف سیر نکند که در این صورت از رحمت خداوند ناامید می‌شود، و فقط با امید او حرکت نکند، تا از مکر خداوند در امان بماند. زیرا ناامیدی از رحمت خداوند و احساس امنیت از مکر ذات الهی با توحید منافات دارند.

به همین دلیل خداوند عز وجل می‌فرماید: ﴿وَأَدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ [الأعراف: ۵۶].
«و خدا را بیمناکانه و امیدوارانه به فریاد بخوانید».

بدان که خوف و ترس در میان مردم بر سه گونه است:

نوع اول: ترس طبیعی:

مانند ترس از درندگان و آتش، بنده به خاطر این نوع ترس سرزنش و ملامت نمی‌شود، زیرا امری طبیعی است که خلقتش براساس آن آفریده شده است. خداوند درباره موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾ [القصص: ۱۸].
«موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای (و در جستجوی اخباری) شب را به روز رسانید».

نوع دوم: خوف طاعت و عبادت:

عبارت است از اینکه انسان آنچه را که بر او واجب می‌شود مانند جهاد و امر به

۱- بحار الأنوار (۳۸۱/۶۷)، نگا: الکافی (۶۸/۲)، وسائل الشیعة (۲۱۹/۱۵).

۲- مستدرک الوسائل (۲۲۸/۱۱).

معروف و نهی از منکر و ... را مثلاً به علت ترس از مردم ترک کند، این عمل حرام و بر خلاف توحید کامل و یکی از انواع شرک است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِنَ اللَّائِيں مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللّٰهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللّٰهِ﴾ [العنکبوت: ۱۰].

«و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: «به خدا ایمان آورده‌ایم!» اما هنگامی که در راه خدا شکنجه و آزار می‌بینند، آزار مردم را همچون عذاب الهی می‌شمارند (و از آن سخت وحشت می‌کنند)».

محمد کرمی می‌نویسد:

گروهی از مردم امر عقیده را آسان می‌گیرند و چنان‌چه برحسب اتفاق با آن روبه‌رو شوند و آن را برخلاف مزاج خویش نیابند عمل متناسب آن را وظیفه خود می‌دانند. اما هر گاه در این باره دچار سختی شوند از آن روی می‌گرداند و تحمل عذاب مردم به خاطر داشتن عقیده حق را همانند عذاب خداوند به علت داشتن عقیده باطل می‌داند. پس همانگونه که انسان از انجام عمل جراح به خاطر بیم از عذاب آخرت خودداری می‌کند، این‌گونه عقیده مخالف را به علت بیم از مردم ترک می‌کند در حالی که میان آن دو عذاب با هم یکی نیستند. عذاب مردم موقت و منقطع است، اما عذاب خداوند دائمی و همیشگی است^۱.

همچنین از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند کسی که رضایت خداوند را با وجود خشم مردم بخواهد، خداوند کسانی را که او را مذمت می‌کنند، تبدیل به ستاینده او می‌کند. و کسی که رضایت مردم را با وجود خشم خداوند بخواهد، خداوند ستایش کننده او را در میان مردم تبدیل به مذمت خواهد کرد^۲.

نوع سوم: ترس پنهانی:

عبارت از ترسیدن و خوف گروهی مردم از ضریح و مراقد پیامبران و اولیاست. به همین دلیل به علت ترس از زیان رساندن صاحب قبر به خودشان و اموال و فرزندان‌شان و خشم او به وسیله انواع عبادات از قبیل نذر، قربانی و قسم خوردن به آن‌ها تقریب می‌جویند، یا اینکه از یکی از اولیای خداوند بیش از خداوند درباره قطع روزی و فقر می‌ترسند. این امر شرک اکبر است. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ

۱- تفسیر المنیر (۲۲۰/۶)، نگا: تفسیر المیزان (۱۰۸/۱۶).

۲- مستدرک الوسائل (۲۱۰/۱۲).

مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ ﴿التوبة: ۱۸﴾.

«مساجد خدا را تنها کسی آباد می‌کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده، و نماز را برپا دارد، و زکات را بپردازد، و جز از خدا نترسد».

سید محمد حسین طباطبایی می‌نویسد: در این آیه منظور از خشیت ترس و خوف دینی است که همان عبادت است، نه ترس غریزی که کسی جز اولیای مقرب الهی مانند پیامبران از آن در امان نیست. خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الأحزاب: ۳۹].

«پیامبران) پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و (تنها) از او می‌ترسیدند، و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند».

علت اینکه عبادت را به صورت خشیت آورده است این است که انسان به خوبی می‌داند که یکی از علل پرستش خداوند خوف از خشم او، یا امید به رحمت اوست. امید رحمت نیز به گونه‌ای به خوف از انقطاع آن که خشم است برمی‌گردد. کسی که خداوند یا یکی از بت‌ها را می‌پرستد او را بدین علت می‌خواند، یا به علت خوف از داخل شدن در خشم او، یا قطع شدن رحمت و نعمت‌هایش، پس خوف در عبادت ظهور پیدا می‌کند، و خشیت مصداق آن است و میان آن دو، حالت تلازم وجود دارد.^۱

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵].

«این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی‌اساس)، می‌ترساند. از آن‌ها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید».

محمد سبزواری نجفی می‌نویسد: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ﴾ یعنی ای مومنان از آنان نترسید زیرا من یار و یاور شما هستم. ﴿وَخَافُوا مِنِّي﴾ یعنی از من بترسید. زیرا سعادت ابدی آن است که بنده از مولا و صاحبش که امور او در دنیا و آخرت در اختیار اوست بترسد. پس باید از من بترسید. ﴿إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ یعنی با توجه به ایمانتان جایز نیست که خوفتان فقط از غیر خدا باشد. زیرا امور مخلوقات همه در اختیار خداوند است و

آن‌ها ضعیف و نیازمند خداوند هستند.^۱

چگونه ممکن است بنده‌ای که متعلق به خداست و از او پیروی می‌کند از یکی از مخلوقات خداوند بترسد؟ آیا خداوند بندگان را از آنچه بدان‌ها ضرر می‌رساند حفظ نمی‌کند؟

خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٦﴾﴾ [الزمر: ۳۶].

«آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست؟! اما آن‌ها تو را از غیر او می‌ترسانند. و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد.»
محمد کرمی می‌گوید:

آیا خداوند که قادر به انجام هر کاری است، برای بنده‌اش که به او پناه می‌برد کافی نیست؟ بله بی‌تردید کافی است. جایز نیست که از شریکان قرار داده شده توسط جاهلان بترسد. زیرا آنان هر چه باشند هیچ توان و نیرویی ندارند. گمراهی فرد گمراه بدین علت است که او از خداوند روی گردانده است، و هدایت فرد راه یافته نیز بدان سبب است که به سوی پروردگار رو آورده است. ای محمد چنانچه از این مشرکانی که معاصر شما هستند بررسی که آفریننده آسمان‌های بزرگ و زمین پهناور کیست؟ بی‌تردید خواهند گفت خداوند آن‌ها را آفریده است. در این صورت به آن‌ها بگو: آیا اگر خداوند بخواهد به من زیانی برساند. آن چیزهایی که شما به غیر از خداوند یعنی این خالق بزرگ می‌خوانید، قادر به دفع آن از من هستند؟ یا آیا اگر خداوند بخواهد به من لطف و رحمتی کند آنان می‌توانند مانع رسیدن آن رحمت به من شوند؟ بی‌تردید جواب خواهند داد: نه، تنها نمی‌توانند مانع عذاب خدا یا رسیدن رحمت خداوند شوند. بگو در این صورت خداوند در مقابل همه آنچه غیر اوست برای من کافی است، و کسانی که می‌خواهند بر کسی یا چیزی اعتماد و توکل کنند باید فقط به او توکل نمایند.^۲

ای بنده خدا باید این جمله همواره بر زبانت جاری باشد: «حسبي الله ونعم الوكيل»: «خداوند برای من کافی است و او بهترین وکیل است». در این صورت جز آنچه خداوند

۱- تفسیر الجدید (۱۹۲/۲).

۲- تفسیر المنیر (۱۱/۷).

برای تو مقدر کرده است هیچ چیزی نمی‌تواند به تو زبانی برساند.

۱۱- شرک محبت:

اصل و روح توحید در خالصانه کردن محبت فقط برای خدا نهفته است و آن اصل پرستیدن و عبادت اوست. بلکه حقیقت عبادت است. توحید فقط زمانی به کمال می‌رسد که محبت پروردگار در دل بنده به بهترین شیوه به وجود آید، و بر همه محبوبان سبقت گیرد. به گونه‌ای که همه محبوبان دیگر تحت تاثیر این محبوب که خوشبختی و سعادت بنده در آن است قرار بگیرند.

با توجه به اینکه انسان در زندگی‌اش به اشیا و امور پیرامون خود نظر می‌افکند به علت دوست داشتن روی می‌کند، یا از آن‌ها رو بر می‌گرداند، محبت دارای انواع فراوانی است که در زیر می‌آید.

نوع اول: محبت خداوند ﷻ:

آن عبارت است از محبت مستلزم فروتنی، خضوع و کمال اطاعت و ترجیح دادن محبوب بر غیر او که این نوع محبت فقط از آن خداست و جایز نیست که کسی در آن شریک شود.

از نمونه‌های این نوع دوست داشتن می‌توان به محبت ابراهیم علیه السلام اشاره کرد آن هنگام که وی امر خداوندی مبنی بر ذبح فرزندش اسماعیل را که در خواب دیده بود، اجابت کرد. باید دانست که رؤیا و خواب پیامبران حقیقت است. خداوند فرمود: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَتَأَبَّتُ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۱۰۲﴾ [الصافات: ۱۰۲].

«هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟» گفت «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!»،

نوع دوم: محبت برای خداوند ﷻ:

آن هم محبت پیامبران و اتباع آنهاست، و آن اینکه انسان آنچه خدا از کردار و اشخاص را دوست دارد، او هم دوست بدارد، و آنچه خدا از کردار و اشخاص بغض دارد، او هم بغض داشته باشد، با دوستان خدا دوستی، و با دشمنان خدا دشمنی کند، و خوف پاک و با شرم و حیا و با آگاهی برای خداوند خشوع می‌کند و به خاطر خداوند

نیکی می‌کند»^۱.

از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا وَمَنْ كَانَ يُحِبُّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا اللَّهُ»: «این سه ویژگی در هر کسی باشند طعم ایمان را خواهد چشید: کسی که خدا و پیامبرش در نظر او از همه افراد دیگر دوست داشتنی‌تر باشند، و کسی که فقط به خاطر خدا کسی را دوست داشته باشد»^۲.

این امری است که یاران پیامبر ﷺ و ﷺ در زمینه تحقیق محبت صحیح و مبارک بدان عمل می‌کردند. امیر المومنین علی عليه السلام در میان آنان بود. وی با حسرت و حزن از امر حکومتش در کوفه که در میان گروهی از مردم که حق صحابه رضي الله عنهم و چگونگی رعایت محبت خالص برای خدا را رعایت نمی‌کردند یاد می‌کرد.

امیر المومنین عليه السلام می‌فرماید: ما با رسول الله صلى الله عليه وآله بودیم. پدران، برادران، پسران و عموهایمان را می‌کشتیم و این امر موجب افزایش ایمان و تسلیم ما می‌شد. ما به راه ادامه دادیم و بر چشیدن عذاب و تلاش در راه جنگ با دشمنان صبر نمودیم^۳.

از امام صادق عليه السلام روایت شده است که فرمودند: هر گاه بخواهی بدانی که آیا در وجودت خیری هست یا نه پس به قلبت نظری بیفکن. اگر اهل طاعت و پیروی از خداوند را دوست می‌داشتی، و کینه اهل معصیت و گناه را در خود داشتی، پس در تو خیری هست و خداوند تو را دوست دارد، و اگر از اهل طاعت و بندگان مطیع خدا تنفر، و گناهکاران را دوست می‌داشتی، پس در تو خیری نیست و خداوند تو را دوست ندارد. «المرء مع من أحب» سرنوشت انسان با کسانی که آن‌ها را دوست می‌دارد، مرتبط است^۴.

نوع سوم: محبت طبیعی:

این نوع محبت فطری است که انسان براساس فطرت براساس آن آفریده شده است، همانند محبت والدین، همسر و فرزندان، میل به غذا، لباس و ... که غیر از

۱- بحار الأنوار (۱/۱۱۷).

۲- مستدرک الوسائل (۱۲/۲۳۴).

۳- شرح نهج البلاغه (۴/۳۳) بحار الأنوار (۳۰/۳۲۸)، ارشاد القلوب (۱/۲۶۷).

۴- الکافی (۲/۱۲۶)، وسائل الشیعة (۱۶/۱۸۳) بحار الأنوار (۶۶/۲۴۷)، علل الشرائع (۱/۱۱۷).

محبت خدا و اطاعت از او می باشد.

مبادا که محبت طبیعی انسان بر محبت خداوند و اطاعت از او غلبه پیدا کند و فزونی یابد.

خداوند می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾﴾ [التوبة: ۲۴].

«بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می ترسید، و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند».

محمد جواد مغنیه می نویسد:

انسان براساس فطرتش خودش، خانواده و اموالش را دوست دارد. دین نیز با این امر مخالفتی ندارد و کسی را از این منع نمی کند که از آنچه می خواهد، بهره گیرد و آنچه را که می خواهد دوست بدارد، به شرط آنکه در این بهره گیری و دوست داشتن از خداوند بترسد و این امر براساس تلاش‌های خودش و نه دیگران باشد.^۱

به همین دلیل پیامبر ﷺ دوست داشتن خداوند و رسولش را یکی از شروط ایمان قرار داده است: ایشان فرموده‌اند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سَوَاهُمَا»: «هیچ کدام از شما مؤمن نخواهید بود مگر اینکه خدا و پیامبر در نظر شما از غیر آن‌ها دوست داشتنی تر باشد»^۲.

نوع چهارم: محبت چیزی به همراه خداوند:

آن عبارت است از اینکه کسی یا چیزی را به اندازه خداوند یا بیشتر از او دوست بداریم. به گونه‌ای که هر گاه محبت خدا و غیر او معارض با یکدیگر واقع شوند محبت غیر خدا را مقدم دارند. بیم آن می رود کسی که این محبت را همانند دوست داشتن پروردگار بداند، آن را بر محبت به خداوند مقدم دارد یا آن دو را با هم مساوی بداند.

۱- تفسیر کاشف (۲۳/۴).

۲- مسکن الفؤاد (۱۷).

این امری است که امروزه آن را بسیار مشاهده می‌کنیم بسیاری از مردم را می‌بینیم که با شوق و علاقه شدید و گریه و زاری بر مزارها و مراقد اولیا و صالحین می‌آیند. به گونه‌ای که آنان در خلوت و هنگام خواندن خدا این‌گونه گریه و زاری نمی‌کنند و زیارت مزار پیامبر ﷺ یا اهل بیت علیهم‌السلام در نظر آنان دوست داشتنی‌تر و با ارزش‌تر و مهم‌تر از زیارت کعبه است.

به همین دلیل به دروغ اموری را که بر خلاف اصول شرعی و سنت پیامبر ﷺ است. به امام باقر علیهم‌السلام نسبت می‌دهد. مثلاً ادعا می‌کنند که امام باقر فرموده است: کسی که در روز عاشورا امام حسین را زیارت کند و در آنجا گریان باشد روز قیامت در حالی خداوند را ملاقات خواهد کرد که ثواب دو میلیون حج و دو میلیون عمره و دو میلیون غزوه را به همراه خواهد داشت. و ثواب هر حج عمره و غزوه او نیز مانند ثواب کسانی است که همراه پیامبر و ائمه حج و عمره را به جا آورده و به جهاد رفته باشند.^۱ این ادعا، دروغ آشکاری است که به امام باقر علیهم‌السلام نسبت داده شده است. اگر چنانچه ثواب زیارت امام حسین علیهم‌السلام در روز عاشورا و گریه کردن در کنار قبر او از حج و عمره بیشتر می‌بود بی‌تردید در کتاب خداوند ذکر می‌شد. این امری است که ثابت می‌کند آن‌ها در بسیاری از امور مانند این سخن و غیر آن بر ائمه دروغ بسته‌اند در حالی که آنان از آن مبرا هستند.

خداوند حکایتی را از زبان کسی که غیر خداوند را می‌پرستید نقل می‌کند و می‌فرماید: ﴿تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾ إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾﴾ [الشعراء: ۹۷-۹۸].

«به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم. چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می‌شمردیم».

محمد سبزواری نجفی می‌نویسد:

یعنی شما را در عبادت و خضوع و فروتنی برای پروردگار مساوی قرار دادیم این امر براساس قرار گرفتن و تعلق خطاب به بت‌هاست. گفته شده است: آنان به کسانی که از آن‌ها پیروی می‌کردند می‌گویند: ما از شما همانند خداوند پیروی می‌کردیم. پس

۱- بحار الأنوار (۲۹۰/۹۸)، نگا: وسائل الشیعة (۴۷۷/۱۴)، مستدرک الوسائل (۲۹۳/۱۰).

شما تبدیل به خدایانی شدید^۱.

این مساواتی که سیزواری با شرح آیه مبارکه بیان کرده است فقط شامل مساوات قلبی و باطنی نمی‌شود. بلکه در ابتدا شامل مساوات ظاهری در اعضا و جوارح بندگان، و در مرحله بعد شامل تعظیم و بزرگداشت و احترامی می‌شود که در قلب نسبت به فرد یا چیز مورد احترام انجام می‌شود.

گروهی از آنان همه یا بیشتر تلاش و همت خود را صرف امور دنیا و زینت‌های آن می‌کنند و چنانچه در قلب‌های آنان جستجو کنی، آن را آکنده از عشق کالاها و امور دنیا خواهی یافت.

ما قصه‌های فراوانی دربارهٔ این افراد و آنچه در هنگام احتضار و مرگ بر سرشان آمده است شنیده‌ایم. اطرافیان‌شان به آن‌ها می‌گفتند: بگو (لا إله إلا الله) آنان مشاهده می‌کردند کسی که قلبش همواره به تجارت املاک و ... مشغول بوده است، نمی‌تواند کلمه توحید را بر زبان بیاورد، بنابراین به آنچه تعلق قلبش به خرید و فروش را آشکار می‌کند، هذیان می‌گوید. گروهی از آنان در هنگام مرگ آواز می‌خوانند، و گروهی نیز از اطرافیان‌شان می‌خواهند برایشان شراب بیاورند.

به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «تعس عبدُ الدینار تعس عبدُ الدرهم تعس ولا انتعش بین أن محبها عبدٌ لها من عبد حجراً فهو عابد صنم»: «بنده درهم و دینار بدبخت و بیچاره است و هرگز شاداب نخواهد شد. در حالی که کسی که [دنیا] را دوست داشته باشد، بنده آن خواهد شد. کسی که سنگی را بپرستد، در حقیقت بت پرست است»^۲.

آن‌ها کسانی هستند که خداوند دربارهٔ‌شان فرموده است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵].
 «بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آن‌ها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آن‌ها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهاشان،) شدیدتر است».

سید محمد تقی مدرسی می‌گوید:

۱- الجدید (۱۹۳/۵).

۲- مجموعه ورام (۱۵۹/۱) نگا: بحار الأنوار (۳۱۹/۷).

به علت نظر و فکر خشک و جامدشان آن‌ها مثلاً خورشید را به جای خالق خورشید و تنظیم کننده جریان آن که خداوند است می‌پرستیدند، چرا؟ زیرا آن‌ها ظاهر خورشید را می‌دیدند و بدون آنکه از آن به وجود آفریننده خورشید استدلال کنند و پی ببرند. همچنین آنان با صاحبان سرمایه، مقام و علم ارتباط برقرار می‌کردند، و آن‌ها را دوست می‌داشتند بدون اینکه بیندیشند که همه آن‌ها بندگان خداوند هستند و این خداوند است که به آن‌ها این نعمت‌ها را عطا کرده است. پس شایسته‌تر است که مستقیماً با خداوند ارتباط برقرار کنند و به خود اجازه ندهند که این واسطه‌ها آن را بنده خود گردانند: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ «کسانی که ایمان آورده‌اند خداوند را بسیار و بیشتر دوست می‌دارند». و علیرغم وجود ارتباط میال آن‌ها و صاحبان سرمایه، مقام و علم، آنان اجازه نمی‌دهند که بنده آنان شوند بلکه تا ابد همواره با خداوند ارتباط محکمی خواهند داشت.^۱

پس از ذکر این متن‌ها و روایات باید میان دوست داشتن و محبتی که بدون وجود دلیل از سوی پروردگار و روایت صحیح امور می‌انجامد و صاحبش را از خداوند دور می‌کند و دوست داشتنی که شامل اولیا، علما، اماکن و زمان‌هایی که براساس رضایت پروردگار و براساس اوامر ایشان و در چهارچوب آن چیزی است، او دوست می‌دارد تفاوت قائل بود.

۱۲- شرک در اطاعت:

فرد مسلمان به وجوب دوست داشتن، احترام، بزرگداشت و رعایت ادب با علمای مسلمان اعتقاد دارد، زیرا آن‌ها به شرع خداوند آگاه و در دین دارای علم هستند، و براساس هدایت و بینش به علم‌شان عمل می‌کنند. همچنین علما جزو بهترین افراد هستند. زیرا بیش از همه مردم از خداوند می‌ترسند خداوند دربارهٔ آنان می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸].
«از میان بندگان خدا، تنها علماء از او می‌ترسند».

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۗ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۗ

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴿٨﴾ [البينة: ۷-۸].

«کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقات خدا هستند. پاداش آن‌ها نزد پروردگارشان، باغ‌های بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است (در حالی که) همیشه در آن می‌مانند. هم خدا از آن‌ها خشنود است، و (هم) آن‌ها از خدا خشنودند. و این (مقام والا و پاداش‌های مهم و بی‌نظیر) برای کسی است که از پروردگارش بترسد».

بدان که اطاعت از علما بر مردم با رعایت شرط زیر واجب است، و آن شرط این است که این اطاعت تابعی از اطاعت از پروردگار و فرستاده‌اش باشد. در غیر این صورت از آنان اطاعت و پیروی نمی‌شود. خداوند فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (حکما و علما) را».

کسی که براساس این آیه کریمه بیندیشد در می‌یابد که خداوند، اطاعت از خود و پیامبر صلی الله علیه و آله را به صورت مستقل قرار داده است. حال آنکه اطاعت از اولی الامر را به صورت تابعی ذکر نموده است. به همین دلیل اطاعت از اولی الامر را به وسیله فعل امر «وَأَطِيعُوا» ذکر ننموده است. بنابراین زمانی که اطاعت از مخلوق به معصیت خالق منتهی شود، دیگر اطاعت از آن مخلوق جایز نیست.

اولو الامر صاحبان امر اعم از علما و حکام می‌باشند. زیرا امر شرع و علم به وسیله علما استوار است، و اجرای شریعت و عملی کردن آن بر عهده حکام است. چنانچه علما و حکام بر راه راست حرکت کنند و به پیش بروند، امور مردم نیز در مسیر صحیحی قرار خواهد گرفت، و با فساد آن‌ها امور [جامعه و مردم] رو به تباهی خواهد نهاد. زیرا علما وظیفه ارشاد و راهنمایی، و حکام نیز کار الزام و سرپرستی و رهبری را بر عهده دارند.

مسلمان باید از کسی طلب فتوا کند که معتقد است او براساس شریعت خداوند و سنت پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله با استفاده از احادیث صحیح و فهم درستی که براساس آن عمل کرده و اهل بیت علیهم السلام آن را در پیش گرفته بودند، حکم و فتوا صادر می‌کند، و نباید در همه آنچه آن عالم می‌گوید از او پیروی و از مذهب او کورکورانه دنباله‌روی نماید. زیرا علما و دانشمندان نیز انسان‌هایی هستند که در کار آن‌ها صحیح و اشتباه

وجود دارد، و ممکن است یکی از آن‌ها در یکی از مسائل شرعی یا احاطه به امور شریعت به صورت غیر عمدی و کاملاً سهوی دچار اشتباه شود.

به همین دلیل مسلمان خردمند باید نسبت به رای و نظر هیچ عالمی در مقابل علمای دیگر تعصب نداشته باشد و آیه زیر را سر لوحه خود قرار دهد: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأنبياء: ۷].
 «پس اگر شما نمی‌دانید از اهل علم را بپرسید».

چنانچه امروزه در امور مسلمانان دقت کنیم در می‌یابیم که بیشتر آن‌ها در اطاعت از پروردگار و عبادت او دچار شرک شده‌اند و شریعت الهی و سنت پیامبر ﷺ و معارف حقیقی اهل بیت علیهم السلام را ترک کرده و کنار نهاده‌اند، و به جای آن از روش اولیا با استفاده از راهنمایی‌های حکام و علمای گمراه پیروی می‌کنند.

آن‌ها آزادی، اعمال و افکارشان را در قید و بندهای محکمی قرار داده‌اند که از آن جدا نخواهد شد، و کار آنان در شناخت حقیقت از گمراهی روشن نیست. همچنین قادر به سوال و جدال درباره علت انجام عملی یا ترک آن و همچنین تفاوت میان هدایت و سنت پیامبر ﷺ و آنچه خودشان در دین بوجود آورده‌اند نیستند. آن شرک‌ها، بدعت‌ها و خرافات از قبیل کمک گرفتن از مردگان و خواندن آن‌ها در مقابل خداوند، جشن‌های میلاد و وفات و بدعت‌های دیگری که ریشه در عقاید احبار یهودی^۱ و راهبان مسیحی^۲ دارد. اما چنانچه فردی در برابر مقلدان دیگر اقدام به سوال کردن نماید، این امر موجب به وجود آمدن لکه ننگ و عاری برای او خواهد شد، و حکمی مبنی بر خروج از طاعت و فرمانبرداری و محبت اهل بیت علیهم السلام را در پی خواهد داشت، و بی‌تردید مبلغان خرافه‌پرداز به او اتهام گمراهی و تشکیک در عقاید را نسبت خواهند داد، و از او کینه به دل خواهند گرفت.

این امر موجب شده است بسیاری از مسلمانان به سوی اعتقادات بسیار خطرناکی کشیده شوند. از جمله این اعتقادات خطرناک این است: چنانکه به یکی از آن‌ها بگویید: خداوند در قرآن و پیامبر ﷺ در سنتش از این امر نهی فرموده است، بی‌درنگ جواب خواهد داد: اما فلان عالم چنین می‌گوید، و چنان نظری دارد. این امر و اعتقاد

۱- احبار: جمع جبر و خبر به معنای عالم دانشمند.

۲- راهب: زاهد و عابد.

شرک آلود برخلاف توحید خداوند در طاعت است. زیرا این گونه افراد در حرام کردن آنچه خداوند آن را حلال کرده است، یا در حلال دانستن آنچه خداوند آن را حرام اعلام نموده از علما پیروی می کنند و حکم و سخن خداوند را به کنار نهاده اند.

این امری است که خداوند درباره آن می فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱].

«[یهودیان و مسیحیان] دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند».

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: آن ها از مسیح نافرمانی کردند و در میان خودشان او را بیش از حد تعظیم کردند تا اینکه ادعا کردند که او خداست و فرزند خداست، همچنین از علما و پارسایان پیروی نمودند، سخنان آنان را گرفته و بدان اعتقاد پیدا کردند و به آنچه آنان را بدان می خواندند ایمان آوردند. بنابراین آنان را به وسیله پیروی از علمایشان و ترک فرمان خدا و کتاب های آسمانی و هدایت پیامبران از سخن خدا نافرمانی کردند. این امر در کتاب ما (قرآن) ذکر شده است تا ما از آن پند بگیریم.^۱

امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: به خدا قسم [احبار و رهبان] آنان را به عبادت و پرستش خودشان دعوت نکردند، بلکه حرام را بر ایشان حلال، و حلال را حرام کردند. آنان نیز ناخودآگاه علما را پرستیدند.

همچنین فرمودند: کسی که در معصیت خداوند از کسی پیروی کند در حقیقت آن فرد را پرستش و عبادت نموده است.^۲

همچنین می فرماید: به خدا قسم آن مردم برای علمایشان نماز نخواندند و روزه نگرفتند، بلکه علما برایشان حلال را حرام، و حرام را حلال اعلام نمودند، مردم نیز از آنان پیروی کردند.^۳

همچنین می فرماید: آن ها علما را به عنوان خدا قرار ندادند [و آن ها را پرستیدند]. بلکه [علما] حلال را برایشان حرام، و حرام را برایشان حلال نمودند. در نتیجه مردم

۱- تفسیر المیزان (۲۶۵/۹)، تفسیر القمی (۲۸۸/۱).

۲- تفسیر نور الثقلین (۲۰۹/۲).

۳- همان منبع.

به آن عمل کردند و علما نیز به خدایانی در مقابل پرورگار تبدیل شدند.^۱
پیروی از احبار و رهبان و علما بدون داشتن دلیل و با هدف مخالفت با شریعت
خداوند موجب دچار شدن به امر خطرناکی می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنْ
أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱].

«اگر از آنان اطاعت کنید بی‌تردید شما [هم مانند ایشان] مشرک خواهید بود».

سید محمد حسین فضل الله می‌نویسد:

شریک قرار دادن در عبادت به معنای اطاعت و فروتنی است. اگر در جایی وحی
شیطان و وحی خداوند وجود داشته باشند و فردی وحی غیر خداوند را انتخاب کند
این امر به معنای نافرمانی از خداوند، و خضوع و فرمانبرداری برای غیر او و شرک
غیرمستقیم است. زیرا اندیشه توحیدی فقط یک فکر نیست همچنان که در معادلات
ذهنی ریاضی وجود، در ذهن و عقل جای بگیرد. بلکه فعل ایمان است که در فکر
حرکت می‌کند تا احساسات، اعمال، اقوال و دیدگاه‌ها را تحریک کند تا همه آن‌ها تبدیل
به شکل زنده‌ای از آن به وجود آیند.

تا زندگی در پیرامون آن تبدیل به افعال شود که در راستای ایمان به خدا و راه او
قرار داشته باشند.^۲

محمد سبزواری نجفی می‌نویسد:

این آیه بدین معنی است که شما در حلال دانستن حرام به سخن آنان گوش فرا
می‌دهید و آن را تایید می‌کنید ﴿إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾: شما به وسیله ترک دین خداوند و
گرایش به سوی پیروی از آنان مشرک هستید. زیرا این امر شرک به خداوند و وارد
کردن غیر احکام الهی به آن‌ها است.^۳

امین الدین طبرسی می‌نویسد: زیرا کسی که در امور دینی از غیر خدا پیروی کند
در حقیقت به خداوند شرک ورزیده است.^۴

خداوند - سبحانه و تعالی - به ما یاد داده است که هر گاه در حکمی شرعی دچار

۱- همان منبع.

۲- تفسیر من وحی القرآن (۲۲۷/۹).

۳- تفسیر الجدید (۸۵/۳).

۴- تفسیر جامع الجوامع (۴۰۶/۱).

اختلاف شدیم چگونه عمل کنیم و از چه حکمی پیروی نماییم.

خداوند فرموده است: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۱۰].
«در هر چیز (از امور دینی) اختلاف کنید، داوریش با خداست (در قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله)».

فیض کاشانی می‌گوید: دربارهٔ مذهب و دینی که دربارهٔ آن اختلاف دارید و آن را برای خودتان انتخاب می‌کنید، حکم همه آن امور در روز قیامت به خداوند بر می‌گردد. و در تفسیر آن گفته می‌شود: در تأویل آیات متشابه قرآن هر گاه دچار اختلاف شدید به آیات محکم آن مراجعه کنید. خداوند پروردگار من است در همه امور فقط بر او توکل می‌کنم و به سوی او باز می‌گردم.^۱

این موضوع و عقیده جزو خطرناک‌ترین اعتقاداتی است که فرد را به سوی شرک سوق می‌دهد. چنانچه فرد مسلمان در همه آنچه از سوی علما و مشایخ برای او نقل یا تقدیم می‌شود، اندیشه کند و دربارهٔ صحت آن اقوال تحقیق کند و در منابع فتاوی جستجو نماید در می‌یابد که بیشتر این فتاوا فاقد سند و اعتبار هستند. خداوند ما را از لغزش در دین مصون دارد.

۱۳- قربانی کردن:

ذبح: کشتن حیوانی مأکول از نظر شرعی است که به وسیله جاری کردن خون به شیوه مخصوص انجام می‌شود و هدف از آن تعظیم و بزرگداشت آن چیزی است که قربانی برای آن انجام می‌شود تا اظهار فروتنی و تقرب به او انجام شود. این امر فقط برای خداوند جایز است.

ذبح کردن جزو عبادات و طاعاتی است که خضوع و فروتنی بنده نسبت به پروردگار را نشان می‌دهد. کسی که در قربانی کردن مقداری از قصد و نیتش برای غیر خداوند صلی الله علیه و آله باشد در حقیقت به او شرک ورزیده است و شرک او از نوع اکبر است که او را از دین اسلام خارج می‌کند.

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۳﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۗ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۳۴﴾﴾ [الأعام: ۱۶۲-۱۶۳].

«بگو: [نماز و تمام عبادات] [قربانی] من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار

جهانیان است. همتایی برای او نیست؛ و به همین مأمور شده‌ام؛ و من نخستین مسلمانم». محمد باقر ناصری می‌نویسد: نُسُک همه آن چیزی است که به وسیله آن به خداوند تقرب می‌جویند، اما غالباً بر قربانی کردن اطلاق می‌شود^۱.

خداوند نماز و قربانی و دلالت آن دو بر تعظیم امر پروردگار، آن‌ها را در کنار هم ذکر نموده است و فرموده است: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾ [الکوثر: ۲].

«پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن».

ناصر مکارم شیرازی می‌نویسد:

بهترین اعطا کننده و بخشنده نعمت‌ها خداوند - سبحانه و تعالی - است. به همین دلیل اگر عبادات به غیر او اختصاص یابد، هیچ معنایی نخواهد داشت. به عبارت دیگر عبادات خواه نماز یا قربانی و ... به پروردگار که ولی نعمت است اختصاص پیدا می‌کند. امر به نماز و قربانی کردن در مقابل آن عملی است که مشرکان در سجده کردن و قربانی کردن برای بت‌ها انجام می‌دادند. حال آنکه آنان نعمت‌هایشان را از سوی پروردگار می‌دانستند. عبارت «لربک» دلیل واضحی بر وجوب داشتن قصد تقرب به پروردگار در انجام عبادات است^۲.

باید بدانیم که ذبح برای غیر خدا دو گونه است:

نوع اول: که در آن به خاطر شادی یا احترام به مهمانی برای غیر خدا ذبحی انجام می‌شود. این امر کاملاً عادی است که ممکن است گاهی مطلوب یا نامطلوب باشد. اصل بر این است که این عمل مباح است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: از جمله اموری که محمد صلی الله علیه و آله به زهرا علیها السلام یاد دادند این بود که به ایشان فرمودند: «یا فاطمة! من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه»: «ای فاطمه کسی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد باید مهمانش را گرمی بدارد»^۳.

از جمله انواع ذبح جایز آن مواردی است که براساس پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله انجام گیرد. مانند قربانی کردن برای تولد نوزاد که عقیقه نامیده می‌شود. از امام

۱- مختصر مجمع البیان (۵۰۹/۱).

۲- تفسیر الأمتل (۴۵۲/۲۰).

۳- الکافی (۲۸۵/۶) نگا: مکارم الأخلاق (۱۳۵)، وسائل الشیعة (۳۱۸/۲۴)، بحار الأنوار (۶۱/۴۳).

صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: عقیده (قربانی تولد) نوزاد دختر و پسر یک قوچ است.^۱

نوع دوم: قربانی و ذبح که برای بزرگداشت و تعظیم غیر خدا و تقرب به او باشد، حتی اگر نام خدا قبل از ذبح ذکر شود، حرام است. این نوع قربانی شرک اکبر است و با انجام آن فرد از دین اسلام خارج می‌شود.

این عملی است که امروزه بعضی از مردم برای تقرب به پیامبران و اولیا از طریق ذبح انجام می‌دهند و گمان می‌کنند که صدقه و ثواب آن قربانی‌ها به آن‌ها برمی‌گردد. حال آنکه آن‌ها در حقیقت آن قربانی را برای آن اولیا ذبح می‌کنند تا اموال و اولادشان محفوظ بماند، و آنان برایشان جلب خیر و دفع مصیبت نمایند.

گروهی از مردم نیز به مناسبت آمدن حاکم یا پادشاه به شهرشان یا بعضی عادات دیگر مانند مراسم عروسی در هنگام ورود عروس به خانه داماد و ... اقدام به ذبح حیوان می‌کنند که این اعمال شرک است. زیرا این حیوانات برای تکریم مهمان و خالصانه برای خداوند ذبح نشده‌اند. بلکه ما خودمان مشاهده می‌کنیم گروهی از مردم خون آن گوسفند و مرغ و یا ... را بر روی ماشین‌هایشان می‌مالند تا از شر بلا در امان بمانند و دچار تصادف نشوند. علت همه این امور این است که مردم نسبت به توحید و عقیده راستین و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت پاکش - مبنی بر اینکه نفع و ضرر همگی در اختیار خداوند بی‌شرک است - بی‌اطلاع هستند. از عباس بن یزید روایت شده است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: عوام گمان می‌کنند که شرک از راه رفتن مورچه در شب تاریک بر روی صخره سیاه پنهان‌تر است.^۲ امام فرمود: بنده فقط زمانی مشرک خواهد بود که برای غیر خدا نماز بخواند، برای غیر او ذبح و قربانی کند،

۱- الکافی (۲۶/۶)، وسائل الشیعة (۴۱۷/۲۱).

۲- آری! شرک اصغر یا شرک خفی باریک‌تر و پنهان‌تر از مورچه ای است که در شب تاریک بر روی صخره سیاه راه می‌رود، مانند صدقه دادن به خاطر ستایش و مدح گفتن مردم، و جهاد کردن تا مردم او را شجاع بگویند و یا بخاطر بدست آوردن مال و غنیمت یا اینکه شخصی قرآن را با آواز خوش تلاوت کند در حالیکه نیت او این است که مردم او را مدح و تمجید کنند و یا اینکه شخصی در نمازش بخاطر ریا و جلب توجه دیگران آن را حسن و زیبایی می‌بخشد، و یا قسم یادکردن به غیر الله مانند قسم به پدران و شرف و به سر فلان یا به جان من و یا قسم به علی و عباس و حسین و ... پس این نوع شرک کمتر کسی از آن نجات پیدا می‌کند.

و غیر او را بخواند و از او استمداد نماید^۱.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: سلمان نقل می‌کند که مردی به خاطر مگسی وارد بهشت شد، و دیگری به خاطر یک مگس وارد آتش شد. از ایشان پرسیدند: این امر چگونه ممکن است؟ فرمود: آن دو تن روزی از کنار قومی عبور کردند که آن روز عید آن قوم بود. افراد قوم بت‌هایشان را آنجا گذاشته بودند. اجازه نمی‌دادند کسی از آنجا عبور کند مگر اینکه برای بت‌هایشان قربانی کند، خواه این قربانی کوچک یا بزرگ باشد. به آن دو گفتند هرگز نمی‌توانید از اینجا بروید مگر اینکه برای آن‌ها قربانی کنید و تقرب جوئید. همچنان که همه کسانی که از اینجا عبور می‌کنند، اقدام به این عمل می‌نمایند. یکی از آن دو گفت: من چیزی ندارم. دیگری مگسی را شکار کرد و آن را برای بت‌ها قربانی کرد. اما دیگری گفت: من جز برای خداوند هرگز چیزی را قربانی نمی‌کنم. پس آن قوم او را کشتند و وی وارد بهشت شد، و دیگری [که برای آن بت قربانی کرده بود]. وارد جهنم گردید^۲.

اگر این فرد به علت ذبح یک مگس برای بت‌ها و غیر خدا داخل در آتش دوزخ گردید. پس حال کسانی که حیوانات و اشیایی برای تقرب به غیر خدا را قربانی می‌کنند که ارزش بسیار بالایی دارند، چگونه خواهد بود؟

۱۴- نذر:

پس از بیان آنچه بعضی از مردم در زمینه عبادت قربانی کردن انجام می‌دهند، ضروری است دربارهٔ عبادت دیگری که تقریباً بدان نزدیک و با آن در ارتباط است سخن بگوییم، که گروهی از مسلمانان دربارهٔ مفهوم و راه و روش آن دچار گمراهی شده‌اند، و به عنوان یکی از راه‌های ختم شونده به خیر و نیکی یا شرک و بدی به حساب می‌آید. این عبادت نذر است. نذر: عبارت است از اینکه فرد مکلف در صورت رسیدن به آنچه در انتظارش به سر می‌برد و آن را از خدا می‌خواهد بر خود امر غیر واجبی را واجب و لازم گرداند.

مثلاً بگوید: اگر چنین اتفاقی بیفتد یا چنین عملی انجام شود من فلان کار را که مورد رضایت پروردگار است انجام خواهم داد.

۱- وسائل الشیعة (۳۴۱/۲۸)، نگا: بحار الأنوار (۹۶/۶۹)، الحضال (۱۳۶/۱).

۲- وسائل الشیعة (۲۱۳/۲۴)، بحار الأنوار (۲۵۲/۳)، ثواب الأعمال (۲۲۴).

نذر کردن از جمله عباداتی است که خداوند وفاکنندگان به آن را ستایش کرده است. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی را که نذری را برخود مقرر می کنند به انجام آن سفارش کرده است.

خداوند می فرماید: ﴿يُوفُونَ بِالَّذَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ [۷] [الإنسان: ۷]. «آن ها به نذر خود وفا می کنند، و از روزی که شر و عذابش گسترده است بیمناکند».

سید محمد حسینی شیرازی می گوید: یعنی آنان زمانی که در دنیا بودند نذرهای خود را عملی و به آن وفا می نمودند. نذر آن است که انسان عمل خیری را برای خداوند - سبحانه - واجب گرداند. مثلاً تصمیم بگیرد که روزه بگیرد یا صدقه ای بدهد و^۱

بدان که نذر کردن همانند نماز، توسل و عبادت است که اختصاص آن به غیر خدا جایز نیست^۲. کسی که آن را برای غیر خداوند اختصاص دهد، در حقیقت به خداوند شرک و کفر ورزیده است.

بدان که در نذر کردن اصل بر آن است که مکروه است، زیرا الزام نفس بر امری است که خداوند آن را بر انسان واجب نکرده، و ما را در انجام آن مختار گذاشته است، و این امر موجب افزایش تکلیف بر خود می شود. همچنین غالباً کسی که نذری می کند در هنگام نذر کردن یا عمل به آن پشیمان می شود و به علت سنگینی و سختی عمل به آن در جستجوی راه خلاص و رهایی از این عمل بر می آید. به ویژه زمانی که فردی مریض می شود و چیزی را بر خود نذر می کند، یا زمانی که برآورده شدن نیازی که آن را خواسته به تاخیر می افتد، می بینیم در این حالت نذر می کند. گویی زبان حال و باطنش می گوید: اگر شما برای خداوند این کار و این کار را انجام ندهی خداوند با لطف خود آن نعمت و خیر را به تو نخواهد داد، یا آن شر و بلا را از تو دور نخواهد کرد، و این اعتقاد سوءظن نسبت به پروردگار است.

۱- تفسیر تقریب القرآن (۱۶۷/۲۹).

۲- زیرا خداوند کسانی را که به نذرهایشان وفا می کنند مدح کرده است و به وفای به نذرها امر کرده است. هر امری که خداوند آن را مدح می کند و انجام دهنده آن را می ستاید در حقیقت عبادت است به همین دلیل تعریف عبادت عبارت است از نام جامعی که بر همه آنچه خداوند آن را دوست دارد و از آن راضی است اعم از اعمال ظاهر و باطن اطلاق می شود.

گروهی از مردم چیزی را بر خود نذر می‌کنند و نذر خود را برای غیر خدا قرار می‌دهد. مانند کسی که به پیامبر ﷺ یا فرد نیکوکاری بگوید که این کار بر من نذر باشد، یا این نذر برای این قبر یا آن پادشاه بر من واجب گردد و این نذر که برای غیر خدا بذل و بخشش می‌شود، اصلاً منعقد نمی‌گردد و در صورتی که عملی کردن آن ممکن نباشد بر آن کفاره‌ای واجب نمی‌شود. بلکه این امر شرک است که باید از آن توبه کرد، مانند قسم خوردن به غیر خدا که این نوع قسم منعقد نمی‌شود و کفاره‌ای هم ندارد.

گروهی از مردم نیز برای معصیت خداوند نذر می‌کنند، مثلاً می‌گویند: چنانچه این کار انجام شود فلان چیز را می‌دزدم یا شراب می‌نوشم. این نذر منعقد می‌شود اما عمل کردن به آن جایز نیست، و کسی که این‌گونه نذر یاد می‌کند باید کفاره‌ی قسم را پرداخت نماید. مانند قسمی که به خدا یاد می‌شود تا عمل حرامی صورت گیرد، که این قسم منعقد می‌شود، اما کفاره دارد. همه احکامی که در گذشته بیان شد به نذر و منعقد شدن آن براساس نیت شروع یا مشروع بودن آن دلالت دارد که این امور بر خداوند پوشیده نیست.

خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِّنْ نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾ [البقرة: ۲۷۰].

«و هر چیزی را که انفاق می‌کنید، یا (اموالی را که) نذر کرده‌اید (در راه خدا انفاق کنید)، خداوند آن‌ها را می‌داند».

میر سید علی حائری طهرانی می‌نویسد: یعنی اگر نذرهایتان در زمینه اطاعت از خداوند یا گناه و نافرمانی باشد خداوند آن را می‌داند. نذر به معنای تعلق خاطر و ضمیر انسان به چیزی و التزام بدان می‌باشد. در شریعت به معنای التزام به نیکی و خیر می‌باشد و شامل امور غیر مشروع نمی‌شود. ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾: «بی‌تردید خداوند از آن اطلاع دارد».

ضمیر هاء در (یعلمه) به (ما) برمی‌گردد. یعنی خداوند شما را به خاطر آن پاداش می‌دهد. اگر اعمالتان خیر و نیک باشد بی‌تردید خداوند شما را پاداش می‌دهد. اگر اعمالتان خیر و نیک باشد جزای آن خوب خواهد بود، و اگر اعمال ناپسندی باشد جزای آن نیز ناگوار خواهد بود. بنابراین در این آیه مؤده و هشدار و وعد و وعید به کار

رفته است.^۱

این امری است که پیامبر صلی الله علیه و آله براساس آیه ذکر شده آن را بیان نموده و فرموده‌اند: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعِصِيَ اللَّهَ فَلَا يَعِصِهِ»^۲: «کسی که نذر می‌کند که از خداوند پیروی و اطاعت کند پس باید از او اطاعت نماید اما کسی که نذر کرده است از خدا نافرمانی و سرپیچی کند، پس از او نافرمانی نکند».

از اسماعیل بن سعد اشعری روایت شده است که از امام رضا علیه السلام درباره کسی که قسم خورده تا صله رحم را قطع کند، پرسیدم. وی فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «لا نذر في معصية ولا يمين في قطيعة رحم...» «به نذری که درباره گناه و قسمی که درباره قطع رحم باشد، نباید عمل شود»^۳.

در حدیث آمده است که یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که نامش ابواسرائیل بود، نذر کرد که روزه بگیرد و افطار نکنند و بایستد و ننشیند و در زیر سایه قرار نگیرد و سخن نگوید. پیامبر صلی الله علیه و آله همه آنچه را که وی قادر به انجام آن نبود از عهده او برداشت و وی را به انجام آنچه در آن طاعت پروردگار بود، دستور داد و فرمود: «مُرُّهُ فَلْيَتَكَلَّمْ وَلْيَقْعُدْ وَلْيَتِمَّ صَوْمُهُ»؛ «به سوی او بروید [و به او بگویید که] سخن بگویید، بنشیند و روزه‌اش را به پایان برساند»^۴.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: دو نوع نذر وجود دارد. آنچه برای خدا باشد که باید بدان وفا کرد و آن را انجام داد و به پایان رسانید. دوم آنچه که برای غیر خدا باشد و کفاره‌اش، همان کفاره قسم است.^۵

همچنین فرمود: نذری که موضوع آن معصیت و یا خارج از توان انسان باشد عملی نخواهد شد.^۶

ممکن است خواننده از خود بپرسد: چگونه آنچه را که خداوند به خاطر وفای به آن

۱- تفسیر مقتنیات الدرر (۱۳۴/۲).

۲- مستدرک الوسائل (۹۲/۱۶).

۳- وسائل الشیعة (۲۱۹/۲۳) نکا: الکافی (۴۴۰/۷).

۴- عوالی اللآلی (۴۴۸/۳)، مستدرک الوسائل (۹۲/۱۶).

۵- نهذیب الأحکام (۳۱۰/۸)، الاستبصار (۵۵/۴) وسائل الشیعة (۳۹۳/۲۲).

۶- عوالی اللآلی (۴۴۸/۳).

بنده را ستایش می‌کند. ناپسند می‌پندارید؟ در جواب باید گفت ما نمی‌گوییم که وفا به آن حرام است، تا ادعا شود ما نص را به کنار نهاده‌ایم. بلکه می‌گوییم خود نذر و بر ذمه گرفتن آن از اول حرام یا بسیار مکروه و ناپسند است، و میان نذر کردن و عمل به آن تفاوت فراوانی است. عقد نذر و بر عهده گرفتن آن ابتدای امر و عمل در مرحله دوم اجرای آن چیزی است که بر خود لازم دانسته است.

بنده‌ای که خداوند را دوست می‌دارد در نهان و آشکارا به خداوند تعلق دارد و زبان و اعمالشان از آنچه پروردگارش می‌خواهد، پیروی می‌کند. پس او یا بنده‌ای شکرگذار است یا صبور و شکیباً ... تا اینکه براساس این اعتقادات و اعمال با خدای خویش ملاقات می‌کند.

۱۵- ریا:

اساس دین خدا و روح توحید و عبادت، اخلاص برای پروردگار است. اخلاص آن است که هدف بنده از اعمالش فقط رضایت، ثواب و فضل پروردگار باشد. وی به اصول ایمان و شریعت اسلام و حقایق ایمان که احسان است و حقوق خداوند و بندگان به بهترین شیوه عمل می‌کند، و به وسیله آن‌ها خواهان رسیدن به رضایت پروردگار و آخرت امیدوار است، و هدف او از این عمل ریا، کسب شهرت و ریاست و امور دنیوی نیست. در این صورت ایمان آن فرد کامل می‌شود.

مفسران می‌گویند: ریا شهوت پنهان است. زیرا شهوت آوازه و شهرت و مقام در میان مردم است، تا مردم درباره فرد بگویند که او متدین است و به سنت‌ها نیز عمل می‌کند. این افکار شهوت پنهان است. یعنی مانند شهوت‌های دیگر که حسی هستند از قبیل غذا خوردن، ازدواج و ... نیست^۱.

از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: غذای انسان ریاکار سه چیز است: هنگامی که مردم را دید فعال و با نشاط می‌شود. هنگامی که تنها شد، کسل می‌شود. دوست دارد در همه امور او را بستانید^۲.

مجلسی در بحار الأنوار اوصاف ریاکاران را ذکر می‌کند و می‌نویسد:

۱- نگا: شرح نهج البلاغه (۱۶۷/۱۹).

۲- الکافی (۲۹۵/۲)، وسائل الشیعة (۷۳/۱)، مستدرک الوسائل (۱۶۴/۱)، بحار الأنوار (۲۸۸/۶۹).

از جمله آن‌ها:

ریا کردن در گفتار است: مانند ریای دینداران به وسیله موعظه، یادآوری، سخن حکیمانه گفتن حفظ اخبار و آثار برای استفاده در گفتار جهت اظهار فراوانی علم و دلالت بر اهتمام شدید به اقوال گذشتگان نیکوکار، حرکت دادن لب در هنگام ذکر در میان مردم، امر به معروف و نهی از منکر و ملأعام و ظاهر کردن خشم خود به علت وجود منکرات، اظهار تاسف برای ارتکاب گناه از سوی مردم و نرم و آرام سخن گفتن و باریک کردن صدا.

ریا در عمل: مانند ریای فرد نمازخوانی که در نمازش اعم از قیام، رکوع و سجود را طولانی می‌کند. سرش را پایین می‌اندازد و به هیچ مکانی نگاه نمی‌کند. به آرامش و سکون تظاهر می‌کند. دست‌ها و پاها را راست می‌کند. همچنین ریا در روزه، حج، صدقه، اطعام فقرا و اظهار فروتنی در هنگام برخورد با دیگران مانند فرو نگه داشتن چشم، سر را پایین انداختن، وقار بیش از حد در گفتار، به گونه‌ای که فرد ریاکار برای انجام کارش سریع می‌دود. اما هر گاه فرد دینداری او را ببیند، دوباره با وقار و سر به زیر راه می‌رود، مبادا که او را عجول و کم وقار بدانند. هر گاه آن فرد از نظر او دور شود، دوباره با عجله به راه خود ادامه می‌دهد، و هرگاه او را ببیند دوباره به خشوع خود باز می‌گردد. بعضی از این افراد از اینکه راه رفتن او در خلوت با راه رفتن او در ملأعام تفاوت داشته باشد، خجالت می‌کشد. بنابراین مجبور می‌شود در خلوت نیز به طرز شایسته‌ای راه برود تا اینکه هرگاه مردم او را ببیند نیازی به تغییر وضعیت نداشته باشد. چنین فردی گمان می‌کند که با این عمل از شهرت ریا رهایی یافته است. حال آنکه ریای او چند برابر شده است و وی در خلوتش نیز ریا کرده است.

ریا کردن به وسیله دوستان، دیدار کنندگان و اطرافیان: مانند کسی که خود را به سختی می‌اندازد تا یکی از علما را ملاقات کند تا گفته شود: فلانی به زیارت و ملاقات فلان عالم یا فلان فرد متقی و پرهیزگار یا یکی از حکام و پادشاهان رفته است تا گفته شود: آن‌ها به او تبرک می‌جویند. مانند کسی که بسیار دیدار علما و مشایخ می‌رود تا مردم ببینند که او ملاقات علما می‌رود از محضر آن‌ها استفاده می‌کند و به آن علما و مشایخ افتخار کند. بعضی نیز با این کار می‌خواهند آوازه و شهرت‌شان در کشور انتشار یابد و مردم به سوی آن‌ها سفر کنند. بعضی افراد نیز می‌خواهند در نظر پادشاهان مشهور شوند تا شفاعت‌شان مورد قبول قرار گیرد. گروهی هم با این کار می‌خواهند به

جمع‌آوری مال بپردازند. حال حتی اگر این کار از طریق اموال اوقاف، ایتمام ... یا غیر، انجام شود.^۱

به علت اهمیت ریا و گناه بزرگ در قرآن کریم درباره آن هشدار داده شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا ﴿۱۱۰﴾ [الکھف: ۱۱۰].

«[ای پیغمبر] بگو: «من فقط بشری هستم مثل شما؛ (امتیازم این است که) به من وحی می‌شود که تنها معبودتان معبود یگانه است؛ پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند».

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره تفسیر آیه: ﴿فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ﴾: سؤال شد ایشان فرمود: «من صَلَّى مِرَاءَةَ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَمَنْ زَنَّ مِرَاءَةَ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَمَنْ حَجَّ مِرَاءَةَ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ مِرَاءَةَ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا مِرَاءً: «کسی که به ریا نماز بخواند او مشرک است. کسی که با ریا زکات بپردازد مشرک است. کسی که با ریا حج به جای بیاورد، در واقع مشرک است. کسی که عملی را که خداوند به آن امر فرموده است با هدف ریا انجام دهد، مشرک است و خداوند اعمال فرد ریاکار را قبول نخواهد کرد»^۲.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ! قَالُوا: وَمَا الشَّرْكَ الْأَصْغَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِذَا جَازَى الْعِبَادَ بِأَعْمَالِهِمْ إِذْ هَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تَرَاءُونَ فِي الدُّنْيَا فَاطْلُبُوا جِزَاءَكُمْ مِنْهُمْ»: «بی‌تردید ترسناکترین امری که از وجود آن در میان شما می‌ترسم شرک اصغر است گفتند: ای پیامبر خدا شرک اصغر چیست؟ فرمود: آن امر خطرناک ریاست. خداوند هنگامی که بندگان براساس اعمالشان پاداش داد. می‌فرماید: به سوی آن کسانی بروید که در دنیا به خاطر آن‌ها ریا

۱- بحار الأنوار (۱۶۶/۶۹).

۲- بحار الأنوار (۲۸۱/۹۹)، نگا: وسائل الشيعة (۶۸/۱)، تفسیر قمی (۴۷/۲).

می‌کردید و اجر و پاداش عملتان را از آن‌ها بخواهید»^۱.

همچنین از ایشان روایت شده است که فرمودند: «يقول الله سبحانه: أنا خير شريك، مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ شَرِيكًا فِي عَمَلِهِ فَهُوَ لَشَرِيكِي دُونِي؛ لِأَنِّي لَا أَقْبَلُ إِلَّا مَا أَخْلَصَ لِي»: «خداوند پاک و منزّه می‌فرماید: من بهترین شریک هستم. کسی که در عملش کسی غیر از مرا شریک من قرار دهد، در حقیقت آن عمل برای شریک من است نه از آن من. زیرا من فقط آن چیزی را قبول می‌کنم که خالصانه برای من باشد»^۲.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: بدون داشتن ریا و انتظار کسب شهرت عمل نمایید. زیرا بی‌تردید کسی که برای غیر خداوند عمل و تلاش نماید، خداوند او را به کسی وامی‌گذارد که برای آن تلاش نموده است^۳.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در اعمالت برای کسی که می‌میرد و زنده نمی‌ماند و به تو هیچ سودی نمی‌رساند، ریا مکن. ریا درختی است که تنها میوه آن شرک خفی و اصل آن نفاق است. در هنگام سنجش اعمال به ریاکار گفته می‌شود، ثواب اعمالت را از کسانی که آن‌ها را شریک قرار می‌دادی بگیر، ببین چه کسانی را می‌خواندی، و به چه کسانی امیدوار بودی، و از چه کسی می‌ترسیدی. بدان که تو نمی‌توانی چیزی را در درون خودت مخفی کنی و فریفته شوی. خداوند می‌فرماید: ﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ [البقرة: ۹].

«می‌خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند؛ (اما) نمی‌فهمند».

بیشترین ریا در نگاه کردن، سخن گفتن، غذا خوردن، راه رفتن، همنشینی، لباس پوشیدن، خندیدن، نماز خواندن، حج به جا آوردن، جهاد کردن، خواندن قرآن و سایر عبادات ظاهری به وجود می‌آید. کسی که باطن خود را برای خداوند خالص و قلبش را برای او فروتن نماید و خود را با وجود تلاش‌های ممکن دارای نقص و کوتاهی بیابد، شکر آن را به جا خواهد آورد.

و چنانچه به هر صورت به این راه ادامه دهد از جمله کسانی خواهد بود که امید

۱- شرح نهج البلاغه (۱۷۹/۲).

۲- بحار الأنوار (۳۰۴/۶۹).

۳- مستدرک الوسائل (۱۰۵/۱)، شرح نهج البلاغه (۳۱۲/۱).

رهایبی آنان از شر ریا و نفاق می‌رود.^۱

از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت شده است که فرمودند: چنانچه یکی از شما عملی را برای خدا و رسیدن به ثواب آخرت انجام دهد اما رضایت یکی از مردم را در آن وارد گرداند در واقع مشرک است.^۲

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: میان حق و باطل چیزی جز کم عقلی وجود ندارد. پرسیدند: چگونه ممکن است ای فرزند رسول الله؟ فرمود: بنده آن عملی را انجام می‌دهد که مورد رضایت پروردگار است اما به وسیله آن می‌خواهد رضایت کسی دیگر را جلب نماید. چنانچه وی نیتش را برای خداوند، خالص می‌نمود، آنچه را که می‌خواست، سریعتر به دست می‌آورد.^۳

در روز قیامت هنگامی که پرده از اعمال و نیات فرد ریاکار برداشته می‌شود. وی زیانبار خواهد بود و در مقابل همه مخلوقات رسوا و سرافکنده خواهد شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أخاف علیکم الشرك الأصغر!»: «من درباره وقوع شرک اصغر در میان شما نگرانم». عرض کردند: شرک اصغر چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ریا، هنگامی که خداوند در روز قیامت پاداش اعمال بندگان را داد به آن‌ها می‌گوید: به سوی آن کسانی بروید که در دنیا برایشان ریا می‌کردید، ببینید آیا پاداشتان را نزد آنان می‌یابید؟» همچنین فرموده است: «از وادی زیانکاران به خداوند پناه ببرید! عرض شد: ای رسول خدا آن وادی چیست؟ فرمود: نام دره‌ای در جهنم است که برای افراد ریاکار آماده شده است».

همچنین فرموده است: در روز قیامت فرد ریاکار مورد ندا قرار داده می‌شود و به او گفته می‌شود: ای گناهکار، ای مکار، ای ریاکار، اعمالت تباه و اجرت زایل شد. برو ثواب عملت را از کسی بگیر که برای او تلاش می‌کردی.^۴

همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند: «اولین کسی که در روز قیامت خوانده می‌شود کسی است که قرآن را جمع‌آوری کرده است. سپس کسی که در راه خدا کشته شده است، سپس فرد ثروتمند را مورد ندا قرار می‌دهند. آنگاه

۱- بحار الأنوار (۳۰۰/۶۹)، مستدرک الوسائل (۱۰۷/۱).

۲- بحار الأنوار (۳۰۱/۶۹)، نکا: وسائل الشیعة (۶۷/۱)، مستدرک الوسائل (۱۰۵/۱).

۳- بحار الأنوار (۲۹۹/۶۹) نکا: الکافی (۸/۱) و وسائل الشیعة (۶۱/۱)، المحاسن (۲۵۴/۱).

۴- مستدرک الوسائل (۱۰۶/۱، ۱۰۷) بحار الأنوار (۳۰۳/۶۹)، مجموعه ورام (۱۸۷/۱).

خداوند به فردی که قاری قرآن بوده است می‌فرماید: آیا من به تو آنچه را که بر پیامبرم نازل شده بود یاد ندادم؟ می‌گوید: بله خداوند می‌فرماید: به چه مقدار از آن عمل کردی؟ آن فرد می‌گوید: خدایا در طول شبانه‌روز همواره بدان عمل می‌کردم. خداوند می‌فرماید: دروغ گفتی. فرشتگان نیز می‌گویند: دروغ می‌گویی. خداوند می‌فرماید: تو فقط می‌خواستی که مردم بگویند فلانی قاری قرآن است. در واقع چنین هم شد [پس تو در دنیا به ثواب عملت رسیدی و دیگر پیش من ثوابی نداری]. آنگاه فرد ثروتمند را می‌آورند خداوند به او می‌فرماید: آیا به تو مال فراوان ندادم و تو را از هر کسی بی‌نیاز نکردم؟ آن فرد می‌گوید: بله خداوند می‌فرماید: با آنچه به تو بخشیدم چه کار کردی؟ و در چه راهی خرج نمودی؟ می‌گوید: به وسیله آن بذل و بخشش کردم و صدقه می‌دادم. خداوند می‌فرماید: نه، دروغ می‌گویی فرشتگان نیز می‌گویند: دروغ می‌گویی، خداوند می‌فرماید: بلکه تو می‌خواستی مردم بگویند: فلان شخص بخشنده و بزرگوار است که چنین هم شد.

آنگاه کسی را که در راه خدا کشته شده است می‌آورند. خداوند می‌فرماید: تو چه کار پسندیده‌ای کرده‌ای؟ می‌گوید: خدایا تو مرا به جهاد در راه خودت دستور دادی من با دشمنان جنگیدم تا اینکه کشته شدم. خداوند می‌فرماید: دروغ می‌گویی. فرشتگان نیز می‌گویند: دروغ می‌گویی خداوند - سبحانه - می‌فرماید: بلکه می‌خواستی مردم بگویند فلانی شجاع و جسور است که درباره تو چنین گفتند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این نوع افراد اولین مخلوقات خداوند هستند که به وسیله آن‌ها آتش جهنم شعله‌ور خواهد شد^۱.

به علت اهمیت این موضوع آن را بیشتر توضیح دادیم. زیرا این امر جزو امور بزرگ و مهمی است که ناخودآگاه اعمال فرد مسلمان را تباه می‌کند و از بین می‌برد، ممکن است که آن فرد بداند که این امر [ریا] خطرناک است اما علی‌رغم این، مقتضای عظمت خداوند را که اختصاص عبادت فقط به اوست، مراعات نمی‌کند.

۱۶- سحر:

طبیعت انسان به شناخت غیب و آگاهی از آن یا عملی کردن کاری که امور مادی

۱- بحار الأنوار (۳۰۵/۶۹) نگاه: مستدرک الوسائل (۱/۱۱۱)، عده الداعی (۲۲۸)، مجموعة ورام (۱۸۶/۱).

معلوم به هر شیوه‌ای قادر به عملی کردن آن نبوده‌اند گرایش و اشتیاق دارد. مبدا که این راه به وسیله اموری انجام شود که به خطر و وبال بر انسان منتهی می‌شود. از جمله این امور پنهانی سحر است.

سحر امری پنهانی است که میان ساحر و شیطان‌ها انجام می‌شود که چشم انسان قادر به درک آن نیست، و این امر از خلال حرز و طلسم غیر شرعی، به کار بردن دود، دارو، گرفتن خون چهارپایان و ... انجام می‌شود. به گونه‌ای که فرد ساحر اقدام به تسخیر ارواح پلید می‌نماید تا آنچه را که از آن‌ها می‌خواهد به وسیلهٔ ایجاد علاقه، یا اختلاف میان زوجین، و یا به وجود آوردن کینه در میان مردم و ... عملی کنند. این امر فقط زمانی ممکن است که خداوند به انجام آن اراده تکوینی و تقدیری داده باشد. ساحران نشانه‌هایی دارند که به وسیله آن شناخته می‌شوند. از جمله:

(۱) ادعای دینداری می‌کنند و انگشتر به دست می‌کنند و تسبیح در دست می‌گیرند تا مردم را به سوی خود جذب کنند. همچنین خود را به نسب و خاندان شریفی نسبت می‌دهند تا تظاهر به نیکوکاری و صلاح کنند.

(۲) حافظ قرآن یا علوم شرعی که بر آگاهی از فقه دلالت دارند نیستند.

(۳) غالباً نام مادر مریض را می‌پرسند.

(۴) در هنگام خواندن ورد و دعا بر مریض فقط در اول قرائت قرآن آن را با صدای بلند می‌خوانند.

(۵) از امور غیبی مانند نوع بیماری، مکان سحر یا دربارهٔ کسانی که علیه فرد توطئه می‌کنند به بیمار اطلاع می‌دهد.

(۶) گاهی از مقداری از مو یا لباس بیمار را می‌خواهند یا به او توصیه می‌کنند که خون حیوانی را بریزد.

(۷) به فرد بیمار حرز، طلسم، مهره، نخ‌ها ... می‌دهند و او را از باز کردن آن‌هایی که بسته شده‌اند نهی می‌کنند. به علت اهمیت و زیان فراوان این عمل و عقیده، خداوند در قرآن کریم از سحر سخن گفته و منشأ، اساس و عاقبت بد کسی که آن را به مردم آموزش می‌دهد، ذکر کرده است.

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ وَمَا كَفَرَ

سَلِيمٌ وَلَكِنَّ الشَّيْطَانَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی کردند. سلیمان

هرگز (دست به سحر نیالود؛ و) کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مردم سحر آموختند».

مولی نورالدین کاشانی می‌نویسد: ﴿وَأَتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ﴾: آنان از آن سحر و جادویی که شیاطین می‌خواندند تا مردم فرمانبردار آن‌ها شوند، پیروی می‌کردند. ﴿عَلَىٰ مَلِكٍ سُلَيْمَنَ﴾: در دوران او و با گمان اینکه او این حکومت و قدرت را به وسیله سحر به دست آورده است. ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ﴾: اما برخلاف تصور آنان سلیمان سحر را به کار نبرده و کفر نورزیده است، ﴿وَلَا كَفَرَ الشَّيْطَانُ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ﴾: اما شیاطین که سحر را به مردم یاد می‌دادند کفر ورزیدند^۱.
به علت نبودن خیر در سحر کسی که اقدام به فراگیری آن نماید، در آخرت بهره‌ای از خیر و پاداش نخواهد داشت.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۰۲].
«بی‌تردید آن‌ها می‌دانند کسی که آن را می‌خرد در قیامت بهره و نصیبی نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته [و آن را پیشه خویشتن ساخته‌اند] اگر می‌دانستند [و علم و دانشی می‌داشتند]».

کاشانی می‌گوید: این افرادی که سحر را یاد می‌گیرند آن را در مقابل دینشان یاد گرفته‌اند و با یاد گرفتن سحر، دین از وجود آن‌ها خارج می‌شود و در آخرت از ثواب بهشت بهره‌ای نخواهد داشت. در «العیون» از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: زیرا آن‌ها معتقدند که آخرتی وجود ندارد و در صورتی که به وجود آخرت معتقد نباشند پس از دنیا و در آخرت بهره و نصیبی هم نخواهند داشت و چنانچه پس از دنیا، آخرتی وجود داشته باشد، آنان با کفر به آن از نعمت‌ها و ثواب آن بی‌بهره خواهند بود^۲.

به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله از انجام سحر و آموزش آن نهی فرموده و آن را یکی از اموری دانسته‌اند که به هلاک شدن انسان منتهی می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی

۱- تفسیر المعین (۶۱/۱).

۲- نگا: تفسیر الصافی (۱۵۴/۱)، نورالثقلین (۱۰۸/۱).

فرموده‌اند: «اجتنبوا السَّبع الموبقات!»: «از هفت چیز که هلاک کننده هستند پرهیز کنید.» عرض کردند: آن‌ها چیستند؟ پیامبر ﷺ فرمود: «الإشراك والسحر و...»: «شرك ورزیدن و سحر و...»^۱.

ائمه اهل بیت علیهم‌السلام با پیروی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم براساس این هشدار ایشان عمل و تبلیغ می‌نمودند.

از امام جعفر صادق به روایت از پدرشان نقل شده است که امام علی علیه‌السلام فرمود: کسی که سحر بیاموزد - خواه آن مقدار زیاد یا کم باشد - در حقیقت کفر ورزیده است و این آخرین وعده و پیمان او با خداوند است. حد او نیز آن است که در صورتی که توبه نکند، کشته می‌شود.^۲

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که: از ایشان پرسیده شد که آیا معوذتین جزو قرآن است یا نه؟ امام صادق فرمود: بله... تا اینکه امام فرمود: آیا می‌دانید که معنای معوذتین چیست؟ و دربارهٔ چه چیزی نازل شده است؟ لبید بن اعصم یهودی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را جادو نمود. ابوبصیر از امام صادق پرسید: آن سحر چه بود؟ و آیا به وسیله آن سحر به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم زبانی و آسیبی رسید؟ امام فرمود: بله، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم متوجه شد که نمی‌تواند [با همسرانش] همبستر شود. می‌خواست به طرف در برود اما آن را نمی‌دید بلکه با دست آن را لمس می‌کرد. سحر و جادو حقیقت دارد. سحر فقط می‌تواند به شرمگاه و چشمان انسان اثر بگذارد.^۳

سحر دارای خطر آشکار و شر ملموسی است که خطرناک بودن آن در میان عوام و مبلغان افکار منحرف و بعضی از کسانی که ادعای عالم بودن دارند، روشن است. اساس سحر، برکفر، شر فساد و دوری از دین، ایجاد فتنه در میان مردم و دروغ بستن بر آن‌ها استوار است.

از امام صادق علیه‌السلام از پدرانش از علی علیه‌السلام در حدیثی روایت است که: ما اهل خانواده‌ای هستیم که خداوند ما را محفوظ داشته تا اینکه فتنه‌گر، دروغگو، زناکار

۱- وسائل الشیعة (۳۳۰/۱۵) بحار الأنوار (۱۱۳/۷۶)، الخصال (۳۶۴/۲).

۲- قرب الإسناد (۷۱)، وسائل الشیعة (۱۴۸/۱۷)، بحار الأنوار (۲۱۰/۷۶).

۳- مستدرک الوسائل (۱۰۹/۱۳)، بحار الأنوار (۲۴/۶۰)، (۳۶۵/۸۹) (۱۲۶/۹۲).

باشیم، و هر کس چیزی از این خصله‌ها در او باشد ما از او نیستیم، و او از ما نیست^۱.

۱۷- فال بینی، پیشگویی و غیبگویی:

از جمله اموری که جزو مسأله سحر و امور خطرناک آن به شمار می‌آید، مسأله فال بینی و غیبگویی، طالع بینی و ادعای اموری است که انسان نسبت به آن‌ها علم و اطلاعی ندارد.

غیبگویی: اطلاع از امور غیبی است که فرد مدعی که ظاهر اصلاح و دارای ظاهری دیندار است روحانی و معالج و مرشد مردم نامیده می‌شود به وسیله استخاره یا کشف عمل یا مسأله‌ای یا ترک آن، اطلاع دادن از بیماری فرد، اشیای گمشده و یا آنچه در آینده روی می‌دهد اقدام به این کار می‌کند.

در قرآن کریم چگونگی دریافت خبر سحر ساحر از نظیر و همراه جتی‌اش ذکر شده

است. خداوند می‌فرماید: ﴿هَلْ أَنْبَيْتُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيْطَانُ ﴿۳۱﴾ تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ

أَثِيمٍ ﴿۳۲﴾ يُلْفُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿۳۳﴾ [الشعراء: ۲۲۱].

«آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟! آن‌ها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می‌گردند؛ آنچه را می‌شنوند (به دیگران) القا می‌کنند؛ و بیشترشان دروغگو هستند».

از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: شبی ما با پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم ناگهان ستاره‌ای پرتاب شد. پس بسیار درخشید. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن جمع گفت: زمانی که شما در دوران جاهلیت چنین چیزی را می‌دیدید چه می‌گفتید؟ گفتند: معتقد بودیم که فرد بزرگی از دنیا رفت و انسان بزرگی نیز از مادر زاده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای مرگ یا تولد و زندگی هیچ کسی ستاره‌ای پرتاب نمی‌شود. هنگامی که خداوند امری را مقدر فرماید، فرشتگانی که حمل عرش عظیم را بر عهده دارند می‌گویند: پاک و منزّه است پروردگار ما که چنین مقدر فرموده است. مردم آسمانی که در زیر آن‌ها قرار دارد این سخن را می‌شنوند و آن را تکرار می‌کنند تا اینکه این کلام به آسمان دنیا می‌رسد و شیاطین مخفیانه گوش فرامی‌دهند. ممکن است چیزی از

غیب] را بتوانند بدزدند و آن را به کاهنان و غیبگویان اطلاع می‌دهند آنان نیز آن را کم و زیاد می‌کنند. به همین دلیل کاهنان و غیبگویان گاهی پاسخ صحیح و گاهی جواب غلط می‌دهند. سپس خداوند به وسیله این ستارگان از آسمان محافظت می‌نماید. سپس غیبگویی، پیشگویی و کهانت از بین رفت» آنگاه امام صادق این آیه را خواند: ﴿إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ وَشَهَابٌ مُّبِينٌ﴾ [الحجر: ۱۸].

«مگر آن کس که استراق سمع کند (و دزدانه گوش فرا دهد) که «شهاب مبین» او را تعقیب می‌کند (و می‌راند)».

همچنین این آیه را خواند: ﴿وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدَ لِّلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَّصَدًا﴾ [الجن: ۹].

«ما پیش از این به استراق سمع در آسمان‌ها می‌نشستیم (و اخباری از آن دریافت می‌داشتیم و به اطلاع دوستان خود می‌رساندیم) اما اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می‌یابد»^۱.

کاهنان در انجام کار و دروغ‌هایشان دارای شیوه‌ها مختلفی هستند که معمولاً از طریق فریب دادن انسان‌های ساده دل و دارای عقل و عقیده ضعیف انجام می‌شود. از جمله این روش‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- (۱) فال قهوه
- (۲) کف‌بینی
- (۳) استخاره‌ها، باز کردن قرآن کریم و خواندن آیات و تفسیر آن بدون داشتن علم و دلیل [و ارتباط دادن آن با زندگی شخصی فرد].
- (۴) نگاه کردن به چهره فرد و اطلاع دادن از آنچه بعد از آن برای او اتفاق می‌افتد.
- (۵) تعریف کردن خواب برای فرد مشتری درباره‌ی اینکه کاهن او را در خواب دیده و این اتفاقات برای او می‌افتد.

خداوند این افراد و کسانی را که از آن‌ها پیروی می‌کنند به دلایل زیر مشرک می‌داند:

اولاً: نزدیکی آن‌ها به شیطان و استعانه و طلب کمک آن‌ها از شیاطین به جای خداوند.

۱- مستدرک الوسائل (۱۱۰/۱۳)، بحار الأنوار (۲۸۰/۴۰) دعائم الإسلام (۱۴۲/۲).

ثانیاً: ادعای داشتن علم غیب و شریک بودن در علم غیب که مختص ذات پروردگار است.

همچنین ساحر، کاهن و ... با ادعای دانستن علم غیب مردم را دچار اشتباه و گمراهی می‌کند. حال آنکه خداوند فرموده است: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵].

«بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خداوند». علم غیب مطلق را فقط خداوند می‌داند. به همین دلیل خداوند می‌فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: ۵۹].

«کلیدهای غیب، تنها نزد اوست؛ و جز او، کسی آن‌ها را نمی‌داند».

ممکن است گاهی خداوند برای بعضی از پیامبرانش قسمت‌هایی از امور غیبی، و نه همه آن را آشکار سازد. همچنان که خداوند می‌فرماید: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ۖ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾ [۱۷] ﴿[الجن: ۲۶-۲۷].

«دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده، سپس مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آن‌ها قرار می‌دهد».

به علت اهمیت و خطرناک بودن این کار، کسانی که اقدام به این کار می‌کنند یا به انجام آن کمک می‌نمایند یا حتی فقط برای سوال به پیش جادوگران می‌روند، به شدت تهدید شده‌اند.

از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: خداوند به یکی از پیامبرانش وحی کرد و فرمود: به قومت بگو که آن‌ها اطاعت از مرا سبک شمردند و مرتکب معصیت شدند ... تا اینکه فرمود: به قومت بگو کسی که غیب‌گویی کند، یا به پیش غیب‌گویی برود و به کار آنان اعتقاد داشته باشد، یا جادو کند، یا به کار جادوگران باور داشته باشد از ما نیست^۱.

از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: کسی که به پیش غیب‌گویی برود و از او سوال و سخن او را تایید نماید در حقیقت نسبت به آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله

نازل شده است، کفر ورزیده است.

همچنین می فرمود: بسیاری از حرز و طلسم‌ها نوعی شرک به شمار می آیند.^۱ از ابی سعید روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «لا یدخل الجنة عاق، ولا مئان، ولا دیوث، ولا کاهن، ومن مشی إلى کاهن فصدقه بما یقول فقد برئ مما أنزل الله علی محمد ﷺ»: «کسی که نسبت به پدر و مادرش بی مهری کند و صلّه رحم را به جا نیاورد، و همچنین کسی که بر دیگان منت بگذارد، همچنین آدم بی ناموس، و کاهن و غیب‌گو وارد بهشت نمی شوند. و کسی که به پیش کاهن و پیشگو برود و سخن او را تایید کند. در حقیقت نسبت به آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده است، کفر ورزیده است»^۲.

از هشتم روایت شده است که خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: در میان ما فردی وجود دارد که هر گاه کسی به پیش او می رود و از او درباره چیزی که گم یا سرقت شده است، سوال می کند او به آن‌ها جواب می دهد. آیا ما از او پرسیم؟ امام فرمود: پیامبر ﷺ فرمودند: «من مشی إلى ساحر أو کاهن أو کذاب فصدقه بما یقول فقد کفر بما أنزل علی محمد ﷺ من الکتاب»: «کسی که به پیش جادوگر یا غیب‌گو دروغگویی برود و او را در آنچه می گوید تأیید کند، در واقع نسبت به کتابی که بر پیامبر ﷺ نازل شده کفر ورزیده است»^۳.

پس ای مسلمان! دقت کنید و ببینید که چگونه امامان اهل بیت علیهم السلام در دعایشان از شر کاهنان و جادوگران به خداوند پناه می بردند.

از مسعده بن صدقه روایت شده است که از امام صادق علیه السلام خواستم به من دعایی یاد بدهد تا در هنگام مشکلات آن را بخوانم. ایشان اوراقی را از یک صحیفه‌ای قدیمی در آورد و فرمود: آیا آنچه را در آن نوشته شده است، برای خودت می نویسی. این نوشته دعای جدّم، امام علی بن حسین زین العابدین علیه السلام در هنگام سختی‌هاست. و آن را نوشت: خدایا از شر هر جادوگر و کاهن به تو پناه می برم^۴.

۱- مستدرک الوسائل (۱۱۰/۱۳)، دعائم الإسلام (۴۸۳/۲).

۲- مستدرک الوسائل (۱۱۱/۱۳) (۲۳۵/۱۴).

۳- مستطرفات السرائر (۵۹۳)، بحار الأنوار (۳۰۸/۲)، وسائل الشیعة (۱۵۰/۱۷).

۴- الأمالی مفید (۲۳۹)، بحار الأنوار (۱۸۰/۹۲)، الأمالی طوسی (۱۵).

امام محمد باقر علیه السلام در دعایشان می فرمود: «الله لا إله إلا هو له الأسماء الحسنى، له الخلق والأمر، مُنزل التوراة والإنجيل والفرقان العظيم أعوذ بالله من شر كل طاغ وباغ وناث وشیطان وسلطان وساحر وكاهن»: «الله خدایی است که جز او خدایی بحق نیست، او دارای نام‌های زیبا و پسندیده‌ای است. او توانایی آفرینش و ادارهٔ حکومت را دارد. او نازل کننده تورات، انجیل، زبور و قرآن عظیم است. من به او از شر هر طغیانگر، سرکش، ساحر، شیطان، حاکم ظالم، جادوگر و کاهنی به خداوند پناه می‌برم»^۱.

این همان تعلیمات مبارکی است که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدرسه فکری‌شان بر این امر تأکید داشتند. و آن را به پیروان دوست دارانشان یاد می‌دادند تا همگی براساس روش سرور مخلوقات، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم عمل نمایند.

۱۸- استفاده از حلقه، نخ، حرز، طلسم، انگشتر و ... برای دفع بلا:

از جمله اعتقاداتی که مردم به وسیله آن به شرک ورزیدن نسبت به پروردگار کشیده شده‌اند استفاده از حلقه، طلسم، نخ، حرز، انگشتر و ... می‌باشد که مردم آنان معتقدند که این اشیا بلا را از انسان دور و برای او منافع و خیری را به همراه می‌آورند. این گروه از مردم اقدام به آویزان کردن حلقه، طلسم، حرز و ... به گردن یا دست یا هر جای دیگری از بدنشان می‌کنند تا برایشان برکت و خیر به همراه آورند و ضرر و مصیبت و بیماری‌ها را از آنان دور کند حکم این‌گونه اعمال براساس عقیده فرد در میان شرک اصغر و اکبر قرار دارد.

اگر فرد معتقد باشد که این اشیا به علت برکت‌شان به انسان نفع یا ضرر می‌رسانند، و بدون خدا دارای قوهٔ تاثیر در عالم هستند، در واقع مرتکب شرک اکبر شده است.

کسی که باور داشته باشد که این اشیا سبب جلب خیر و برکت هستند، اما به خودی خود توانایی تاثیر ندارند، در واقع مرتکب شرک اصغر شده است. زیرا وی به سبب غیر شرعی و مقدری که از سوی خداوند تعیین شده است پناه برده است. و خداوند به آن دستور نداده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز ما را بدان راهنمایی ننموده است. به علت

۱- نکا: البلد الامین: (۱۰۳)، مصباح کفعمی (۱۰۳)، مصباح المتهجد (۴۳۸) بحار الأنوار (۱۵۵/۸۷).

جهل بعضی از مردم نسبت به اسبابی که شرع استفاده از آن را صحیح دانسته است. باید بدانیم که همه اسباب به سه دسته تقسیم می‌شود:

اولاً- سبب شرعی: آن سببی است که در کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ وجود دارد مانند قرائت قرآن بر مریض و خواندن دعاهاى رسیده از پیامبر ﷺ و

ثانیاً- سبب تقدیری: آنچه در میان مردم به صورت عموم و شایع وجود دارد مانند اینکه فلان کار برای درمان درد یا بیماری مفید است، به شرطی که مانند داروها و آمپول‌ها اثر آن ظاهر باشد.

ثالثاً- سبب وهمی: این نوع سبب چیزی است که انسان گمان می‌کند برای او مفید است و دردها و بیماری‌هایش را فقط به وسیله احساس روحی تخفیف می‌دهد و هیچ راه شرعی یا مقدر برای آن وجود ندارد مانند: گذاشتن حلقه، نخ، حرز، طلسم در دست و گردن و ... خواه این اشیا از سوی فردی نیکوکاری باشد، یا از سوی جادوگر، یا کسی باشد که ادعا می‌کند به وسیله قرآن بیماری‌ها را شفا می‌دهد.

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِمَّا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ

هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ﴾ [البقرة: ۳۸].

«بگو: آیا هیچ درباره معبودانی که غیر از خدا می‌خوانید اندیشه می‌کنید که اگر خدا زیانی برای من بخواهد، آیا آن‌ها می‌توانند گزند او را برطرف سازند؟! و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آن‌ها می‌توانند جلو رحمت او را بگیرند؟».

سید محمد حسین فضل الله می‌نویسد:

آیا آن‌ها قادر به تغییر اراده خداوند درباره آنچه او برای بندگانش مقدر فرموده، از قبیل بیماری، فقر، ترس و از دست دادن جان و مال و ... هستند، و آیا قادر به دفع آن مصیبتی هستند که خداوند نمی‌خواهد از آن‌ها دفع کند؟

مثلاً اگر خداوند بخواهد بر گروهی از مردم بارانی را فرو بباراند، آیا آن‌ها قادر به جلوگیری از آن هستند؟ آیا می‌توانند به کسی سلامتی بدهند؟ یا آن را از کسی بگیرند؟ و ... سوالاتی که هرگز جواب مثبتی نخواهند داشت. زیرا آن‌ها می‌دانند که این کسانی که آن‌ها را به عنوان شریک خداوند قرار می‌دهند قادر به انجام دادن کم یا بیش این امور نیستند^۱.

خداوند می فرماید: ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۱۷﴾﴾ [یونس: ۱۰۷].
 «و اگر خداوند، (برای امتحان یا کیفر گناه)، زبانی به تو رساند، هیچ کس جز او آن را برطرف نمی سازد؛ و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد! آنرا به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند؛ و او غفور و رحیم است!».

سید عبدالله شبر دربارهٔ این آیه می نویسد: ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ﴾: یعنی اگر خداوند به وسیلهٔ بلا یا سختی یا بیماری به تو زبانی برساند، ﴿فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾: کسی جز او نمی تواند آن را دفع کند ﴿وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ﴾: چنان چه خداوند بخواهد به وسیلهٔ نعمت یا صحت و ... به تو سودی برساند. ﴿فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾: برای انجام آن عمل و فضلی که اراده فرموده است. هیچ مانع و مزاحمی وجود نخواهد داشت. ﴿يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾: وی خیر را به هر کدام از بندگانش که بخواهد عطا می کند. ﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۱۷﴾﴾: او بسیار آمرزنده گناهانشان است، و بسیار نسبت به آنان مهربان است تا به وسیلهٔ اطاعت از او رحمت و لطف او را دریافت دارند، و به وسیلهٔ معصیت از عفو و بخشش او ناامید نشوند.^۱

پیامبر ﷺ به علت اینکه بعضی از اصحاب ﷺ تازه اسلام آورده بودند و هنوز تا حدی تحت تاثیر افکار دوره جاهلی بودند آنان را از این خرافات نهی و از استفاده از این اشیا و اعتقاد داشتن به آنها نهی می کردند.

مجلسی در بحار الأنوار از عمران بن حصین روایت می کند که فردی بر پیامبر ﷺ وارد شد و در دستش حلقه ای مسی بود در روایت دیگری آمده است انگشتری مسی در دست داشت، پیامبر فرمود: این چیست؟ آن مرد گفت: آن را برای حفظ خودم از ضعف و سستی در دست کرده ام. پیامبر فرمود: بدان که این حلقه فقط باعث ضعف و سستی تو می شود.^۲

مجلسی همچنین می گوید: پیامبر ﷺ از بستن حرز و طلسم و مهره نهی فرموده اند. همچنین از جادوگری و استفاده از حرزهایی که زنان با هدف ایجاد محبت

۱- تفسیر الجوهر الثمین (۱۹۳/۳).

۲- بحار الأنوار (۱۲۱/۹۵).

در دل همسرانشان به خود آویزان می کنند نهی فرمودند^۱.
 از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: استفاده از بسیاری از حرزها و طلسمها و بستن مهره‌ها و ... نوعی شرک هستند^۲.
 اگر این امر براساس آنچه در قرآن، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و هدایت اهل بیت علیهم السلام آمده است چنین باشد، آیا از آن‌ها پیروی و براساس آن هدایت مبارک عمل می‌نماییم یا از راه آن‌ها منحرف می‌شویم؟

۱۹- منفی بافی و بدبینی (به فال بد گرفتن):

از جمله اموری که جزو ادعای دانستن علم غیب و تلاش برای کشف امور غایب از انسان می‌باشد، اعتقاد به خوش‌عینی یا بد عینی عبور پرندگان، حیوانات و بدبینی و یا خوش بینی‌های بی‌جهت به وسیله امور قابل مشاهده می‌باشد.
 به فال بد گرفتن همان بدبینی است که عبارت است از اینکه فردی به علت دیدن یا شنیدن یا اطلاع از وقوع چیزی برای انجام عملی از اعمال دین یا دنیا تصمیم بگیرد و در تصمیم‌گیری‌اش از وقوع آن حادثه تأثیر بپذیرد.

به فال بد گرفتن دارای انواعی است از جمله:

بدبینی به علت دیدن چیزی: اینکه فردی چیزی را ببیند نسبت به آن بدبین باشد و آن را شوم و مظهر وقوع وقایع ناگوار و ناخوشایند بداند، مانند: جغد، مار، گربه سیاه و ...

بدبینی به علت شنیدن صدایی: عبارت است از اینکه فردی با شنیدن کلامی از زبان مردم منفی بافی و بدبینی کنند مانند: وامصیبتاه، چه زیان بزرگی، بیچاره! ...
بدبینی به علت اطلاع از چیزی: عبارت است از بدبینی نسبت به روزها و ماه‌ها مانند روز چهارشنبه و ... که گمان می‌کنند این روز شوم است، یا ماه شوال که در آن ازدواج نمی‌کنند.

به فال بد گرفتن اشیاء و امور آثار مهمی بر عقیده فرد دارد. زیرا آن فرد بدبین با ترس از آن امر کار یا نیاز خود را رها می‌کند که مبادا به او زیان یا مصیبتی وارد شود.

۱- بحار الأنوار (۱۸/۶۰)، مستدرک الوسائل (۳۱۷/۴)، (۱۰۶/۱۳)، دعائم الإسلام (۱۴۲/۲).

۲- مستدرک الوسائل (۳۱۸/۴)، (۱۱۰/۱۳)، دعائم الإسلام (۴۸۳/۲).

به همین دلیل، شارع مقدس، کسی را که به شوم و بدیمن بودن امور و اشیاء معتقد باشد، مشرک می‌داند. زیرا وی به زیان رساندن مخلوقات معتقد است که آنان حتی قادر به جلب منفعت یا دفع ضرر از خودشان هم نیستند. همچنین او از وسوسه شیطان که به علت خوف و ترس از غیر خدا وارد قلب او شده است، تاثیر پذیرفته است که این عقیده با توکل بر خداوند - سبحانه و تعالی - در تناقض و تضاد است.

ناصر مکارم شیرازی می‌نویسد: در میان بعضی از مردم و اقوام و ملت‌های مختلف، اعتقاد به خوش یُمینی (خوشبینی) یا بد یُمینی (بدبینی) امور و اشیاء وجود دارد. آن‌ها به اموری خوش‌بین هستند، و آن‌ها را خوش‌یمن و مظهر برکت می‌دانند و معتقدند که باعث موفقیت می‌شوند، و به امور و اشیای دیگر بدبین هستند و آن‌ها را مظهر پلیدی و بدیمنی می‌دانند، و گمان می‌کنند آن‌ها سبب شکست می‌شوند. این در حالی است که به ویژه درباره شوم بودن اشیاء هیچ ارتباط منطقی و عقلی میان شکست و پیروزی این اشیاء و امور وجود ندارد به گونه‌ای که همواره دارای جنبه خرافی غیر معقولی هستند. اگر چه این دو امر دارای هیچ اثر طبیعی نیستند اما ممکن است دارای تاثیر روحی و روانی غیر قابل انکاری باشند، و آن اینکه خوش‌بینی باعث امیدواری و نشاط می‌شود. اما بدبینی موجب ناامیدی، سستی و ضعف می‌شود.^۱

به همین دلیل شارع مقدس در قرآن کریم و سنت صحیح به شدت از منفی‌بافی و بدبینی نهی فرموده است. زیرا بدبینی و خوش‌بینی آفتی قدیمی است، خداوند درباره اقوام کافر آن را ذکر فرموده است. آنان حتی درباره برترین مخلوقات نیز که پیامبران هستند اظهار بدبینی و خوش‌بینی می‌کردند.

از جمله آنچه در داستان فرعون و قومش و دشمنی آنان با موسی علیه السلام وجود داشت خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحُسْنَىٰ قَالُوا لَنَا هَذِهِ ۗ وَإِن تُصِبَّهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۱﴾ [الأعراف: ۱۳۱].

«اما آن‌ها نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی (و نعمت) به آن‌ها می‌رسید، می‌گفتند: بخاطر خود ماست.» ولی موقعی که بدی (و بلا) به آن‌ها می‌رسید، می‌گفتند: «از شومی موسی و کسان اوست!» آگاه باشید سرچشمه همه این‌ها، نزد خداست؛ ولی بیشتر

آن‌ها نمی‌دانند».

سید محمد حسینی شیرازی دربارهٔ این آیه می‌نویسد:

﴿فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ﴾: «یعنی هرگاه خیری مانند حاصل‌خیزی سلامتی و روزی فراوان ... بدیشان می‌رسید». ﴿قَالُوا لَنَا هَذِهِ﴾: می‌گفتند: این امور حق ما بوده و به خاطر خوش‌شانسی و طالع بلند ما استحقاق آن را داشتیم. به همین دلیل آنان خداوند را به خاطر آن نعمت‌هایی که به آنان ارزانی داشته بود، شکر نمی‌کردند.

﴿وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ﴾: و چنان‌چه دچار امر سختی مانند گرسنگی، قحطی، بیماری و ... می‌شدند، ﴿يَظْتَرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَّعَهُ﴾: این امر را به بدیمنی و شوم بودن موسی علیه السلام و پیروانش نسبت می‌دادند و می‌گفتند این امر از بدیمنی و طالع بد موسی علیه السلام است. فرعونیان معتقد بودند که مصیبت‌ها به خاطر وجود موسی علیه السلام در میان آنان است و اعتقاد نداشتند که این امور به علت اعمال سوء آنهاست. ﴿أَلَا﴾: آگاه باشید و بدانید که ﴿إِنَّمَا ظَنَرَهُمْ﴾: بدیمنی و امور شومی که بدان مبتلا می‌شوند نه به خاطر موسی علیه السلام یا از طرف اوست بلکه ﴿عِنْدَ اللَّهِ﴾: از سوی خداوند است زیرا وی به تلافی اعمال زشت آنان و با هدف عذاب دادن آن‌ها، بدان‌ها زیان می‌رساند. ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾: اما بیشتر مردم این امر را نمی‌دانند بلکه گمان می‌کنند که این بدیمنی و بدشانسی از سوی موسی علیه السلام و به خاطر وجود اوست^۱.

این امر در میان قوم صالح علیه السلام نیز وجود داشت آنان می‌گفتند: ﴿قَالُوا أَظِيرَنَا بِكَ وَبِمَنْ مَّعَكَ قَالَ ظَيْرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ﴾ [النمل: ۴۷]. «آن‌ها گفتند: «ما تو را و کسانی که با تو هستند به فال بد گرفتیم!» (صالح) گفت: «فال (نیک و) بد شما نزد خداست (و همه مقدرات به قدرت او تعیین می‌گردد)؛ بلکه شما گروهی هستید فریب‌خورده».

سید محمد حسینی شیرازی می‌نویسد:

﴿قَالُوا أَظِيرَنَا بِكَ وَبِمَنْ مَّعَكَ﴾: ما نسبت به تو و کسانی که بر دین تو هستند بدبین هستیم چون شما بدیمن و بدشگون هستید، و باعث نازل شدن فقر، قحطی و

مشکلات بر ما می‌شوید. ﴿قَالَ﴾ صالح علیه السلام بدیشان گفت: ﴿طَبِّرْكُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾: یعنی شما به علت اینکه کفر ورزیدید خداوند بر شما بدیمنی و ناخجستگی را فرود آورد. زیرا کفر ورزیدن دارای نکبت و مشاکلی است. همچنان که خداوند - سبحانه - می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى﴾ [طه: ۱۲۴].

«و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محسور می‌کنیم».

ملت‌های پیشین به بدیمن و شوم بودن پرندگان خاصی مانند جغد و کلاغ معتقد بودند و گمان می‌کردند که چنان‌چه فردی در هنگامی که قصد و حاجتی دارد چشمش به فلان نوع پرنده بیفتد، به علت تاثیر آن پرنده، حاجت و نیاز او برآورده نخواهد شد. آنگاه هر نوع بدبینی و شوم بودن را «طائر» نامیدند، حتی اگر آن چیز شوم حیوان دیگر یا حتی انسانی می‌بود، آن را «طائر» می‌نامیدند، از آن کلمه فعل «تَطَيَّرَ» ساخته شد. ﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ﴾ [النمل: ۴۷]. «آن‌ها گفتند: «ما تو را و کسانی که با تو هستند به فال بد گرفتیم!» (صالح) گفت: «بلکه شما گروهی هستید فریب‌خورده». زیرا فتنه به معنای امتحان و آزمون است. همچنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ [التغابن: ۱۵]. «اموال و فرزندان فقط وسیله‌ء آزمایش شما هستند».

یعنی این مشکلاتی که شما بدان دچار می‌شوید به خاطر من نیست بلکه علت آن آزمایش و امتحان شما [از سوی پروردگار] می‌باشد^۱.

پس کسی بر خداوند توکل کند و او را بزرگ بداند و عقیده داشته باشد که همه چیز در اختیار اوست. دنبال کار خود خواهد رفت، و آن را ادامه خواهد داد، و در نیت‌هایش تردید نخواهد داشت، و اوهام و خیالات باطل انسان‌ها که باعث سستی فرد در راه رسیدن به اهدافش می‌شود، او را از ادامه راه باز نخواهد داشت.

۱- تقریب القرآن (۱۴۷/۱۹)، نکا: مقتنیات الدرر: (۱۰۰/۸)، من و وحی القرآن (۲۴۲/۱۷).

فصل چهارم:

توحید اسماء و صفات

و شامل بخش‌های زیر است:

- بخش اول: تعریف توحید اسماء و صفات
- بخش دوم: قواعدی درباره شناخت و اثبات نام‌های خداوند
- بخش سوم: قواعدی درباره شناخت و فهم صفات عالی پروردگار
- بخش چهارم: اصول مشترکی درباره دلایل نام‌ها و صفات پروردگار
- بخش پنجم: نمونه‌هایی از صفات خداوند

بخش اول:

تعریف توحید اسماء و صفات

بهترین امر در زندگی آن است که بنده نامها و صفات مولا و سرورش را بشناسد، و دوست داشتنی‌ترین چیز دنیا در نظر او خداوند باشد، و وجودش را با ذکر نامها و صفات پروردگار که در قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ ذکر شده است عطر آگین نماید. در قرآن کریم بسیاری از نامهای پروردگار ذکر شده است. از جمله خداوند

می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ۴۸].

«و او حکیم و علیم است».

همچنین در بسیاری از آیات قرآن کریم صفات پروردگار ذکر شده است مانند آیه

زیر: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ [التوبة: ۴].

«بی تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد».

وظیفه ما در مقابل این نامها و صفات چیست؟

مسلمان باید نامها و صفات حقیقی پروردگار را آنگونه که شایسته جلال و عظمت

اوست بشناسد و در این راه براساس کتاب خدا و سنت صحیح پیامبر ﷺ بدون تحریف، تمثیل و تعطیل عمل نماید. برخلاف اهل بدعت که همه یا تعدادی از اسماء و صفاتی را که خداوند برای خود اثبات کرده است، از سوی خودشان نفی می‌کنند، و در این کار براساس عقل‌های ناقص خودشان و آنچه دانشمندان‌شان تعیین می‌کنند، عمل می‌نمایند. مردم در اعتقاد و شناخت نامها و صفات پروردگار سه دسته‌اند:

۱- ممثله:

این گروه خداوند را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند، و صفات او را همانند صفات مخلوقات می‌پندارند، به همین دلیل آنان را ممثله یا مشبهه می‌نامند. اولین کسانی که این سخن را بر زبان راندند هشام بن الحکم و هشام بن سالم الجوالیقی بودند.

از محمد بن فرج الرخجی روایت شده است که به امام ابوالحسن علیه السلام نامه نوشتیم و از او درباره عقیده هشام بن الحکم درباره جسم بودن خداوند و رأی هشام بن سالم

درباره تصویر خداوند سوال کردم، امام در جواب من نوشت: حیرت و سرگردانی این افراد را از خود دور کن و از شر شیطان به خدا پناه ببر. که خدا آنگونه نیست که آن دو هشام می‌گویند.^۱

از صقر بن دلف روایت شده است که از امام رضا علیه السلام درباره توحید سؤال کردم و گفتم: من به عقیده هشام بن الحکم در این باره اعتقاد دارم. امام خشمگین شد و فرمود: شما به قول و نظر هشام چه کار دارید. بی‌تردید کسی که گمان کند خداوند عز وجل جسم است، او از ما نیست، و ما در دنیا و آخرت از او برائت می‌جوییم.^۲

۲- مُعْطَلَه (اهل تعطیل):

آن‌ها همه آن صفاتی را که خداوند به وسیله آن‌ها خودش را توصیف کرده یا آن صفات کمالی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره خداوند فرموده است نفی می‌کنند، و معتقدند که اثبات این صفات مستلزم اعتقاد به تشبیه و جسم بودن خداوند است. آن‌ها با مشبیه کاملاً در تضاد هستند و در تعطیل صفات خداوندی شیوه دیگری دارند.

۳- معتدله (میان‌روها):

آن‌ها اهل حق و انصاف و فرقه نجات یافته و رهیافته هستند. آن‌ها براساس ظاهر آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اعتقاد اهل بیت با توجه به زبان عربی، صفات و اسماء خداوند ذکر شده است، به اسماء و صفات پروردگار اعتقاد دارند. آنان به اثبات صفات حقیقی پروردگار اعتقاد دارند که شایسته جلال و عظمت پروردگار است، و شبیه صفات مخلوقات نیست و چگونگی آن روشن نیست.

همچنین عقل قادر به تغییر معنای آن‌ها نیست، و در این راه از آیه زیر پیروی می‌کنند: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].
«هیچ چیزی همانند خدا نیست [نه او در ذات و صفات به چیزی از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، می‌ماند، و نه چیزی از آنچه در کائنات است در ذات و صفات شبیه اوست.] و او شنوا و بیناست [و پیوسته بر امور جهان نظارت می‌کند].»

انان با اعتقاد به آیه ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ همه آن چیزهایی را که با اسماء و

۱- الکافی (۱/۱۰۵) امالی صدق (۲۷۷) التوحید (۹۷).

۲- بحار الأنوار (۳/۲۹۱)، (۴۸/۱۹۷)، امالی صدوق (۲۷۷)، التوحید (۱۰۴).

صفات خداوند مشابهت و مماثلت افاده می کند، نفی می نمایند.

همچنین با اعتقاد به ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^(۱۱). ثابت می کنند که خداوند -ﷻ-
اسماء و صفاتی حقیقی دارد که شایسته ذات اقدس اوست.

آنان همواره، همراه با نفی و اثبات مذکور آیات زیر را یادآوری می کنند. ﴿وَلَا
يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾^(۱۲) [طه: ۱۱۰].

«ولی آنان از [کار و بار و حکمت] آفریدگار آگاهی ندارند».

همچنین می فرماید: ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾^(۱۳) [مریم: ۶۵].

«مگر شبیه و همانندی برای خدا [که خالق، رازق، عالم، قادر، حی و قیوم است] پیدا
خواهی کرد. [تا دست نیاز به سوی او دراز کنی؟]».

همچنین می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ
كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^(۱۴) [الإسراء: ۳۶].

«از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسؤولند».

همچنین می فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^(۱۵) [البقرة: ۲۲].

«پس برای خداوند شرکا و همانندهایی را قرار ندهید».

همچنین می فرماید: ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾^(۱۶) [النحل: ۷۴].

«پس، برای خدا امثال (و شبیه‌ها) قائل نشوید».

همچنین می فرماید: ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^(۱۷) [الإخلاص: ۴].

«و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است».

این همان اعتقادی است که ائمه اهل بیت علیهم السلام بدان اعتقاد داشته براساس آن
عمل کرده‌اند، و به پیروانشان یاد می داده‌اند، که به آنچه در قرآن آمده اعتقاد داشته
باشند، و به جای آن به عقل‌های کوتاه خود اکتفا نکنند.

از محمد بن عبید روایت شده است که خدمت امام رضا علیه السلام شرفیاب شدم. امام
فرمود: به عباسی بگو که از سخنانش درباره توحید و ... دست بردارد و با مردم درباره
آنچه می دانند سخن بگوید، و از گفتن آنچه از آن اطلاعی ندارند خودداری کند. هر
گاه از شما درباره توحید سوال کنند، آنگونه که در قرآن آمده است بدان‌ها جواب
دهید. خداوند می فرماید: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝ وَلَمْ

يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾ [الإخلاص: ۱-۴].

«بگو خدا یکتا و یگانه است. خداوندی است که همهء نیازمندان قصد او می‌کنند. (هرگز) نژاد و زاده نشد. و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است».

از شما دربارهٔ چگونگی خداوند سؤال کردند، در جواب آن‌ها این آیه را بخوانید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند او نیست».

و هرگاه از شما دربارهٔ سمیع بودن خداوند پرسیدند، این آیه را بخوانید: ﴿وَهُوَ

السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«و او بسیار شنوا و بیناست».

پس با مردم آنگونه سخن بگویید که آن را می‌دانند.^۱

از مفضل روایت شده است که: از امام ابوالحسن علیه السلام دربارهٔ صفات سوال کردم

ایشان فرمودند:

از آنچه در قرآن آمده است تجاوز مکن.^۲

از یقطینی روایت شده است که امام رضا علیه السلام فرمود: عقیده مردم در زمینه توحید

سه دسته‌اند: نفی، تشبیه و اثبات بدون تشبیه.

مذهب نفی و مذهب تشبیه صحیح نیستند و اعتقاد به آن‌ها جایز نیست. زیرا هیچ

چیزی شبیه خداوند نیست. راه راست همان راه سوم است که اثبات بدون تشبیه می‌باشد.^۳

از عبدالرحیم القصیر روایت شده است که گفت: نامه‌ای به امام صادق علیه السلام نوشتم و

آن را به وسیلهٔ عبدالملک بن اعین برایشان فرستادم در آن نامه سؤالاتی پرسیده بودم

از جمله: آیا خداوند به وسیلهٔ تصویر و رسم مشخص می‌شود؟ جانم به فدایت، عقیده

درست و صحیح دربارهٔ توحید را برایم بنویس!

امام جواب را از طریق عبدالملک بن اعین فرستاده بود. در نامه ایشان آمده بود: تو

دربارهٔ توحید و آنچه پیشینیان تو، بدان معتقد بوده‌اند، سوال کرده بودی. خداوندی

۱- التوحید (۹۵)، بحار الأنوار (۶۹/۲)، (۲۹۷/۴).

۲- الکافی (۱۰۲/۱).

۳- بحار الأنوار (۲۶۲/۳)، التوحید (۱۰۰).

که هیچ چیز شبیه او نیست بسیار بزرگ و بلند مرتبه، شنوا و بیناست، خداوند از آنچه بعضی از مشبّهه او را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند و صفاتی را به او نسبت می‌دهند که از آن او نیست مبرا است. بدان مذهب صحیح درباره توحید همان صفاتی است که خداوند در قرآن ذکر کرده است. پس تعطیل و بطلان و تشبیه را از خداوند دور بدان که نه عقیده نفی صحیح است، و نه تشبیه. وجود خداوند ثابت و موجود است و از آنچه وصف کنندگان بدان نسبت می‌دهند پاک و منزّه است، و از قرآن پیشی نگیرید که مبادا پس از بیان قرآن گمراه شوید^۱.

از خداوند می‌خواهیم که به خاطر نام‌های زیبا و صفات والایش ما را در انجام هر کار خیری موفق گرداند و ما را به همراه پیامبر ﷺ و اهل بیت بزرگوارش  در رحمت برینش داخل گرداند.

بخش دوم:

قواعدی درباره شناخت و اثبات نام‌های خداوند

با توجه به آنچه گذشت دریافتیم که خداوند دارای نام‌ها و صفاتی است که براساس زبان عربی فهمیده می‌شوند. اما باید بدانیم که نام‌های پروردگار دارای قواعدی هستند که به فهمیدن و شناخت آن‌ها کمک می‌کنند. این قواعد و اصول عبارتند از:

اولاً: همه نام‌های خداوند زیبا و پسندیده هستند زیرا معنای صفت کمال را در خود دارند و به هیچ عنوان دارای نقص نیستند.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

«و برای خدا، نام‌های نیک است؛ خدا را به آن (نام‌ها) بخوانید».

از جمله این نام‌ها «الرحمن» می‌باشد که یکی از نام‌های پروردگار است که بر صفت بسیار بزرگی که رحمت فراوان است دلالت دارد.

بنابراین می‌دانیم که در حدیث «لا تسبوا الدهر، فإن الله هو الدهر»: «روزگار را دشنام ندهید که روزگار و دهر همان خداوند است»^۱. دهر یکی از نام‌های پروردگار نیست. زیرا این اسم معنای نهایت خوبی و زیبایی را در خود ندارد. بلکه در این حدیث بدین علت از دشنام دادن روزگار و دهر نهی شده است که ذم و سب به مخلوقات و جمادات نسبت داده نمی‌شود. بلکه در واقع این دشمنان متوجه اداره کننده این مخلوقات که در آن‌ها تصرف می‌کند خواهد بود. این مطلب به تفصیل در صفحات پیشین ذکر گردید.

ثانیاً: تعداد نام‌های خداوند بی‌شمار است.

زیرا پیامبر در حدیث مشهوری فرموده است: «أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْذَنْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ». «خدایا تو را به همه نام‌هایی می‌خوانم که آن‌ها را بر خود گذاشته و در کتابت نازل کرده‌ای، یا به یکی از آفریده‌های آموخته‌ای، یا در علم غیبت آن را نزد خودت

نگه داشته‌ای»^۱.

آن نام‌هایی که در علم غیب خداوند وجود دارند و کسی از آن‌ها اطلاعی ندارد، قابل شمارش و تعیین نیستند و کسی از تعداد و کیفیت آگاهی ندارد.

اما رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیث دیگری فرموده‌اند: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ اسْمًا - مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا - مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»: «بی‌تردید خداوند ۹۹ نام دارد. هرکس آن‌ها را بشمارد وارد بهشت می‌شود.»^۲ جمع میان دو حدیث فوق به صورت زیر ممکن است:

خداوند ۹۹ نام دارد کسی که آن‌ها را ذکر کند وارد بهشت می‌شود. این بدان معنی نیست که تعداد نام‌های خداوند فقط ۹۹ اسم است، مانند اینکه بگویید من ۱۰۰ درهم دارم که آن را برای صدقه دادن آماده کرده‌ام این امر با اینکه شما پول دیگری داشته باشید که آن را برای غیر صدقه دادن تعیین کرده‌اید، تناقضی ندارد شناخت اصول و قواعد مربوط به اسماء و صفات خداوند، را از نامیدن خداوند به نام‌هایی که شایسته او نیست یا او خود آن نام را برای خود تعیین نکرده است، حفظ می‌کند. زیرا هیچ کس او را بیش از خودش نمی‌شناسد. از نشانه‌های تعظیم و احترام نسبت به خداوند و دوست داشتن او آن است که نام‌های خداوند را یاد بگیرید و آن‌ها را همواره ذکر کنید.

۱- بحار الأنوار (۳۱۱/۸۳-۳۲۳)، ارشاد القلوب (۸۱/۱) اعلام الدین (۳۶۱).

۲- مستدرک الوسائل (۲۶۴/۵)، بحار الأنوار (۱۸۶/۴) اعلام الدین (۳۴۹)، التوحید (۱۹۴).

بخش سوم:

قواعدی درباره شناخت و فهم صفات عالی پروردگار

خداوند - سبحانه و تعالی - دارای صفات بی‌شماری است که بر ذات مقدس او دلالت دارد. علما برای فهم و شناخت این صفات قواعد و اصولی را قرار داده‌اند. از جمله:

اولاً: صفات خداوند به دو دسته ثبوتی و سلبی تقسیم می‌شوند:

صفات ثبوتی: صفاتی هستند که خداوند آن‌ها را برای خود ثابت کرده و به خود نسبت داده است. مانند زندگی، قدرت، و ... پس باید آن‌ها را آنگونه که شایسته اوست به او نسبت داد. زیرا خداوند آن‌ها را برای خود ثابت کرده و او دانایانتر به صفات خودش است.

صفات سلبی: صفاتی هستند که خداوند وجود آن‌ها را در خود نفی کرده است مانند ظلم و .. پس باید به نفی آن‌ها از وجود پروردگار اعتقاد داشت. زیرا خداوند آن‌ها را از خود نفی کرده است. اما باید با نفی آن صفات به ثبوت ضد آن صفات به کاملترین شیوه معتقد بود. زیرا نفی زمانی کامل خواهد بود که معنای ثبوت را در خود داشته باشد.

از جمله این صفات می‌توان به آیه زیر اشاره کرد که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا يَظْلِمُ

رَبُّكَ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۴۹].

«و پروردگار تو به هیچ کس ظلم نمی‌کند».

پس باید به نفی ظلم از پروردگار و وجود عدالت به کاملترین و بهترین شیوه برای او معتقد بود.

ثانیاً: صفات ثبوتی به دو دسته تقسیم می‌شوند: ذاتی و فعلی:

صفات ثبوتی ذاتی: صفاتی هستند که خداوند از ازل و تا ابد آن صفات را در خود داشته و خواهد داشت مانند سمع و بصر و ...

صفات ثبوتی فعلی صفاتی هستند که به مشیت و اراده پروردگار مربوط می‌شوند. چنانچه بخواهد و اراده کند آن را انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد. مانند استواء بر عرش و مجیء^۱ ممکن است آن صفت به دو اعتبار فعلی ذاتی باشد مانند کلام. زیرا به اعتبار اصل صفت ذاتی است زیرا خداوند همواره در گذشته و آینده در حال کلام و تکلم بوده و خواهد بود. اما به اعتبار هر کدام از کلام‌های خداوند صفتی فعلی است. زیرا کلام به اراده و مشیت او تعلق دارد و هر گاه بخواهد آنچه را که اراده می‌کند می‌گوید و بیان می‌دارد.

ثالثاً: همه صفات خداوند عالی و ارزشمند و والا قدر هستند:

این صفات دارای نهایت کمال و مدح هستند و به هیچ عنوان نقص و خللی در آن وجود ندارد خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ﴾ [النحل: ۶۰].
«و خداوند دارای صفات عالی‌ه است».

صفات کمال دو دسته هستند:

- ۱- صفات کمال مطلق: که برای خداوند عز وجل ثابت هستند مانند: عزیز، علیم، جبار، قادر و
 - ۲- صفات کمال مقید: که این صفات فقط زمانی برای خداوند به کار برده می‌شوند که دارای قید باشند مانند: مکر، خدعه، استهزاء و
این نوع صفات در مقابل آنانی که براساس آن صفات عمل می‌کنند، صفت کمال هستند همچنانکه ما صفات خداوند را مقید می‌کنیم و می‌گوییم: «خداوند نسبت به مکرکنندگان، مکرکننده است. نسبت به کسانی که استهزاء و تمسخر می‌کنند، استهزاءکننده است و» خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۴﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ ﴿۱۵﴾﴾ [البقرة: ۱۴-۱۵].
«و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شما مییم و [مؤمنان را] فقط مسخره می‌کنیم. خدا به ایشان استهزاء می‌کند».
- وی در مقابل فریبکاران، فریبکار است، همچنان که در قرآن فرموده است:

﴿يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ﴾ [النساء: ۱۴۲].

«منافقان می خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آن‌ها را فریب می‌دهد». همچنین خداوند در تعامل با حيله‌گران، مکر و حيله به کار می‌برد. همچنان که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾ وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿١٦﴾ فَمَهْلِكُ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا ﴿١٧﴾﴾ [الطارق: ۱۵-۱۷].

«آن‌ها پیوسته حيله می‌کنند، و نقشه‌ها می‌ریزند. و من هم در برابر آن‌ها چاره می‌کنم. حال که چنین است، کافران را (فقط) اندکی مهلت ده (تا عافیت کار خویش را ببینند)». بنابراین درست نیست صفات را به صورت مطلق و بدون قید آن ذکر کنیم و نسبت مکر، استهزاء و فریب به خداوند بدهیم یا بگوییم: یکی از نام‌های خداوند استهزاء کننده و ماکر است.

رابعاً: بی‌تردید مجال صفات گسترده‌تر از زمینه اسماء است:

علت این امر این است که هر اسم شامل و دربر گیرنده صفتی است، و گروهی از صفات به افعال خداوند مربوط می‌شوند که برای افعال خداوند محدودیتی نیست. همچنان که اقوال ذات حق بی‌منتهی است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدْتُ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنْ أَلَّاهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [لقمان: ۲۷].

«و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریاچه به آن افزوده شود، این‌ها همه تمام می‌شود ولی کلمات خدا پایان نمی‌گیرد؛ خداوند عزیز و حکیم است».

از جمله این مثال‌ها این است که صفات «آمدن، آوردن، گرفتن، هجوم و صفات بی‌شمار دیگر» جزو صفات خداوند به شمار می‌آیند. همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ [الفجر: ۲۲].

«و پروردگارت بیاید».

همچنین می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ﴾ [البقرة: ۲۱۰].

«آیا [آنان] که راه صلح و آشتی نمی‌پویند و دین اسلام را نمی‌جویند] انتظار دارند که خدا

[آشکارا در برابر دیدگانشان ظاهر شود و] در زیر سایه بان‌ها ابر به سوی ایشان بیاید».

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَيُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ﴾ [الحج: ۶۵].
«و آسمان (کرات و سنگ‌های آسمانی) را نگه می‌دارد، تا جز بفرمان او، بر زمین فرو نیفتند».

همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾ [البروج: ۱۲].
«گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگارت به یقین بسیار شدید است».
همچنین خداوند فرموده است: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست».
بنابراین ما خداوند را آنگونه که شایسته است به این صفات وصف می‌کنیم. اما آن‌ها را به عنوان نام بر او اطلاق نمی‌کنیم و نمی‌گوییم از جمله نام‌های خداوند «جائی: آینده، آخذ: ممسک: گیرنده، باطش: هجوم برنده مرید: اراده کننده، ماکر: مکر کننده و...» است. بلکه فقط درباره این صفات نسبت به او اطلاع می‌دهیم و او را بدان وصف می‌کنیم.

پس التزام بندگان به آن صفاتی به صورت تعیین شد که برای او وجود دارد، باعث می‌شود فرد از وصف کردن خداوند به آنچه نسبت بدان علم و اطلاعی ندارد در امان بماند تا مبادا به خداوند صفتی را نسبت دهد که تقصیر و کوتاهی در حق پروردگار باشد.

بخش چهارم:

اصول مشترکی درباره دلایل نامها و صفات پروردگار

درباره بیان نامها و صفات پروردگار اصول و قواعدی وجود دارد که بنده‌ای که خداوند را دوست دارد باید آنها را بشناسد و مطالعه نماید. از جمله این قواعد مبارک عبارت است از:

اولاً: نامها و صفات پروردگار به وسیله عقل ثابت نمی‌شود. بلکه این صفات و نامها به وسیله کتاب خداوند - قرآن - و سنت پیامبرش محمد ﷺ، اثبات توفیقی شرعی می‌شوند:

نامها و صفات پروردگار جزو امور غیبی هستند و عقل قادر به درک آنها نیست. بنابراین ما نباید جز آنچه را که خداوند خودش را بدان وصف کرده است، به او صفت یا نامی را نسبت دهیم و چگونگی صفات او را تأویل کنیم زیرا این کار ممنوع و ناروا است.

امیر المومنین علی علیه السلام در حالی که مردم را درباره ملک الموت (فرشته مرگ) پند می‌داد می‌گفت: آیا اگر وارد منزلی شود کسی متوجه ورود او می‌شود؟ یا اگر کسی از دنیا برود، هیچ کس او را خواهد دید؟ بلکه چگونه روح جنین را در شکم مادرش می‌گیرد؟ آیا از طریق بعضی از اعضای بدن مادر بدان دست می‌یابد؟ یا روح به اجازه پروردگار از او پیروی می‌کند و به او پاسخ می‌دهد؟ یا او همراه آن جنین در اعضا و جوارح مادر است؟ کسی که قادر به آوردن صفت مخلوق همانند خودش است چگونه خداوند را وصف می‌کند^۱.

چند مثال‌های دال بر این امر عبارتند از:

نعمت‌های بهشت: ما اکنون، حقیقت نعمت‌های بهشت را از حیث چگونگی و کیفیت درک نمی‌کنیم، علیرغم اینکه آنها مخلوق هستند. در بهشت میوه، درخت خرما، انار، تخت‌ها، لیوان‌ها و جوی‌ها وجود دارند اما حقیقت این اشیاء را آنگونه که هستند درک نمی‌کنیم. چنان‌چه به هر انسانی گفته شود: نعمت‌های بهشتی را آنگونه

که هستند، برای ما توصیف کن! وی هرگز قادر به این کار نخواهد بود. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [السجدة: ۱۷].

«هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایه روشنی چشم‌هاست برای آن‌ها نهفته شده، این پاداش کارهایی است که انجام می‌دادند».

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دربارهٔ نعمت‌های بهشت فرموده‌اند: «وفیها ما لا عین رأت، ولا أُذُن سَمِعَتْ، وَلَا حَظَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ»: «در بهشت نعمت‌هایی وجود دارد که نه چشمی آن‌ها را دیده، و نه هیچ گوشی وصف آن را شنید است، و نه به قلب هیچ انسانی خطور کرده است»^۱.

به همین دلیل چنان‌چه هر مسلمانی به این قاعده و اصل مفید و سودمند دربارهٔ صفات خداوند نظری بیفکند و آن را عملی کند، سلامتی و راحتی را به دست خواهد آورد و از طلب آنچه راهی برای دست یافتن به آن وجود ندارد، دست خواهد کشید. به همین دلیل خداوند می‌فرماید: ﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيْ﴾ [ص: ۷۵].

«چه چیز تو را بازداشت از سجده کردن آنچه را که به دو دست خویش آفریدم؟» در واقع ظاهر آیه بر این دلالت دارد که خداوند دو دست حقیقی دارد، و باید به این معتقد باشیم که خداوند دو دست دارد و این حقیقتی است که باید به آن ایمان داشته باشیم [و اما چگونگی آن‌ها بر ما پوشیده است]، چنان‌چه فردی بگوید: ممکن است قصد از آن دو دست، قدرت باشد، در جواب می‌گوییم: این امر منحرف کردن کلام خداوند از ظاهرش است و این کار جایز نیست. زیرا بدون وجود علم و آگاهی چیزی به خداوند نسبت داده است که این کار از نظر عقلی صحیح نیست. خداوند - سبحانه - ما را از نسبت دادن اقوال به خودش نهی کرده و فرموده است: ﴿وَأَنْ تَشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳].

«خداوند حرام کرده است به اینکه چیزی را که دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی‌دانید».

پس باید متن را براساس ظاهر آن فهمید، این همان کاری است که مسلمانانی که

همنشین پیامبر ﷺ بوده‌اند انجام می‌دادند و آیات صفات را می‌شنیدند و آن‌گونه که می‌فهمیدند آن را به دیگران یاد می‌دادند.

ثانیاً: هرکدام از نام‌های خداوند ﷻ ذات او و صفتی را که شامل آن می‌شود، در بر می‌گیرد و ایمان به نام‌ها و صفات جز با ایمان به همه آن‌ها با هم ممکن نیست.

مثلاً زمانی می‌توان به نام «عظیم» اعتقاد داشت که معتقد باشیم این نام یکی از اسماء خداوند و دال بر ذات اقدس الهی اوست و یکی از صفات او را که عظمت است در بر می‌گیرد.

همچنین فقط زمانی می‌توان به نام «رحمان» اعتقاد داشت که باور داشته باشیم این نام یکی از اسماء خداوند و دال بر ذات اقدس اوست. همچنین شامل یکی از صفات او که رحمت است می‌شود.

ثالثاً اثبات اسماء و صفات پرهیز از امور زیر فرد را واجب می‌نماید:

۱- تمثیل: اینکه فرد یکی از صفات خداوند را شبیه صفات مخلوقات بداند که این امر باطل است.

۲- تکلیف: اینکه فرد درباره کیفیت نام‌ها و صفات پروردگار سؤال کند و بگوید: «(ید) یا دست خداوند چگونه است؟^۱ «وجه»: چهره پروردگار چگونه است؟^۲.

این سخن باطل است زیرا کیفیت هر چیزی به وسیله یکی از سه راه زیر شناخته می‌شود: دیدن شیء، مشاهده شبیه آن چیز، یا در دست داشتن خبر راستی از آن. که همه این امور درباره خداوند منتفی است. ما در دنیا خدا را ندیده‌ایم. او شبیه و مانندی ندارد و او خودش نیز چگونگی صفاتش را برای ما مشخص ننموده است. پس فهمیدن چگونگی آن‌ها ممکن نیست.

۳- تحریف: یعنی تحریف معنوی که برداشت معنی برخلاف ظاهر کلمه است. مثلاً اینکه صفت (ید) برای پروردگار را انکار و آن را به قوت یا نعمت تحریف نماید. همچنین صفت (وجه) را از پروردگار انکار و آن را به ثواب تحریف نماید. همچنین صفت مجيء (آمدن) را از ذات الهی انکار و آن را به آمدن امر تأویل و تحریف نمایند.

۴- تعطیل: انکار آن صفات و نام‌هایی که خداوند برای خود ثابت نموده است خواه

۱- اشاره به آیه ۷۵ سوره (ص) دارد. [مترجم].

۲- به آیه ۲۷ سوره الرحمن اشاره دارد. [مترجم].

همه یا تعدادی از آن‌ها می‌باشد و این امر به وسیله انکار یا تحریف آن صفات انجام شود.

خلاصه اینکه:

برای هر کدام از نام‌ها و صفات پروردگار سه سوال مطرح می‌شود:

سوال اول: آیا این صفات حقیقی است؟ چرا؟

سوال دوم: آیا سوال کردن درباره کیفیت آن صفات جایز است؟ چرا؟

سوال سوم: آیا آن صفات مانند صفات مخلوقات هستند؟ چرا؟

جواب سوال اول: بله صفات خداوند حقیقی هستند. زیرا در کلام اصل بر آن است که به عنوان حقیقت در نظر گرفته شود، و جز با دلیل صحیحی که مانع افاده حقیقت آن می‌شود از حقیقت آن‌ها نمی‌توان روی گرداند.

جواب سوال دوم: نه، سوال کردن درباره کیفیت آن صفات جایز نیست. پس نباید

گفت: صفات خداوند چگونه‌اند؟

زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ ۗ عَلَمًا

﴿۱۱۰ طه﴾.

«آنچه را پیش رو دارند، و آنچه را (در دنیا) پشت سرگذاشته‌اند می‌داند؛ ولی آن‌ها به (علم) او احاطه ندارند».

زیرا عقل از درک چگونگی کیفیت صفات پروردگار ناتوان است.

جواب سوال سوم: صفات او مانند صفات مخلوقات نیست. زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند او نیست».

این عقیده سخن حقی است که درباره آن دلایل فراوانی وجود دارد، و درباره آن سخنان فراوانی گفته شده و بر آن اجماع وجود دارد، و به وسیله آن دل‌ها آرامش پیدا می‌کند، و اساس و اعتماد آن به پروردگار بر می‌گردد.

بخش پنجم:

نمونه‌هایی از صفات خداوند

پس از بیان بخشی از قواعد مربوط به صفات پروردگار در این مبحث می‌خواهیم، نمونه‌هایی از این صفات را که خداوند در کتاب مقدسش و پیامبر ﷺ در سنت بیان فرموده و علما آن را درک نموده‌اند بیان کنیم. از جمله این صفات عبارتند از:

اولاً: صفت وجه (چهره):

از جمله صفاتی که برای خداوند ﷻ ثابت شده و وجود دارد و صفتی حقیقی است که شایسته جلال اوست و مشابه صفات مخلوقات نیست چگونگی و کیفیت آن را نمی‌دانیم.

خداوند می‌فرماید: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

﴿٢٧﴾ [الرحمن: ٢٦-٢٧].

«همه خلاقیتی که روی آن (زمین) هستند فانی می‌شوند. و تنها وجه خداوند ذوالجلال و گرامی باقی می‌ماند! (در این آیه صفت وجه: (روی پروردگار) بدون تشبیه و چگونگی برای خداوند عز و جل ثابت می‌کند که به جلال و عظمت او سبحانه لایق است)».

همچنین می‌فرماید: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ٨٨].

«همه چیز جز چهره او (که به جلال و عظمت او سبحانه لایق است) از بین می‌رود».

از پیامبر ﷺ و اهل بیت گرامی‌اش ﷺ روایت شده است که از خداوند می‌خواستند که به آن‌ها لذت نگاه کردن به چهره باعظمت و بزرگواریش را به آن‌ها عطا کند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: کسی که بعد از هر نماز واجبی این دعا را بخواند، خداوند او، خانواده‌اش، اموالش و خانه‌اش را حفظ می‌کند. آن دعا این است: «خدایا، اولین و آخرین گناهان و معصیت‌های پنهان و آشکار و زیاده‌روی من بر خودم را مورد عفو و مغفرت قرار بده ... آنگاه فرمود: خدایا به من راضی بودن به قضا و قدر، زندگی راحت پس از مرگ، لذت نگاه کردن به چهره بزرگواری خودت و اشتیاق دیدار خودت را بدون

زیان امر مضر و فتنه گمراه کننده‌ای عطا بفرما»^۱.

سرور، زنان جهان، فاطمه زهرا علیها السلام پس از نمازهای پنجگانه‌شان این دعا را می‌خواندند: «پاک و منزّه است پروردگاری که حرکات قلبها را می‌داند. و تعداد گناهان را می‌شمارد، تا اینکه فرمود: خداوندا من از تو راضی شدن به قضا و قدرت، و لذت نگاه کردن به چهرهات را می‌خواهم»^۲.

همچنین زهرا علیها السلام می‌فرمود: «سپاس خدایی را که گویندگان قادر به شمردن مدح او نیستند، سپاس خدایی که تعداد نعمت‌هایش غیر قابل شمارش هستند ... تا اینکه فرمود: و به من نگاه کردن به چهرهات را عنایت بفرما»^۳.

شبهه اینکه منظور از وجه، ثواب است.

بعضی از مردم صفت وجه را به ثواب تاویل کرده‌اند و گفته‌اند که مراد از وجه در آیات ثواب است. یعنی هر چیزی جز ثواب پروردگارت از بین می‌رود!

در جواب این تاویل از چند جهت می‌توان بدان پاسخ داد:

اولاً: این تاویل بر خلاف ظاهر لفظ و عبارت است. بلکه ظاهر لفظ این را افاده می‌کند که این وجه خاص اوست، و همچنان که در دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام گذشت، منظور از آن، ثواب نیست.

ثانیاً: با فرضی که قبول کنیم که منظور از وجه ثواب است. آیا ممکن است که با صفات بزرگی مانند «ذوالجلال و الإکرام»: دارای عظمت و بزرگواری، وصف شود. در واقع این امر غیر ممکن است. زیرا چنانچه بگوییم: ثواب و پاداش افراد پرهیزگار دارای عظمت و بزرگواری است! این امر هرگز جایز نیست و از نظر عقلی ممکن نیست. بلکه صحیح آن است که بگوییم این صفت برای خداوند است و اوست که «ذوالجلال و الإکرام» است.

ثالثاً: به تاویل کنندگان می‌گوییم: نظر شما دربارهٔ این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ لَوْ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ

۱- بحار الأنوار (۲/۸۳).

۲- فلاح السائل (۲۰۲).

۳- فلاح السائل (۲۴۰)، بحار الأنوار (۱۰۴/۸۳).

۴- برای دیدن دعاهای ائمه در این باره همچنین به صفحه ۱۴۴ از همان کتاب مراجعه کنید.

لاحترقّت سبحاتٌ وجهه ما أدرك بصره من خلقه»: «بی تردید خداوند دارای هفتاد هزار حجاب از نور و تاریکی است چنانچه آن را از چهره خود بردارد، پرتوهای چهره‌اش همه مخلوقات را که در معرض آن قرار بگیرند می‌سوزاند^۱.

آیا پاداش و ثواب دارای نوری است که همه مخلوقات خداوند را می‌سوزاند؟! هرگز و این امر غیر ممکن است.

با شناخت آثار سوء این تأویل، ما باید این وجه را براساس آنچه خداوند اراده فرموده و خواسته است، تفسیر کنیم که وجه یکی از صفات ثابت پروردگار است و به وسیله جلال و عظمت و صفتهای زیبایی توصیف شده است به گونه‌ای که فقط لایق و شایسته عظمت خداوند است.

چنانچه گفته شود: آیا در همه جاهایی که (وجه) به صورت مضاف به (الله) ذکر شده است، مقصود وجهه الله یا همان صفت ذات الهی است؟

در جواب باید گفت: بله اصل بر این است. همچنانکه در قرآن کریم آمده است:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَیْثِ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الأنعام: ۵۲].

«و کسانی را که صبح و شام خدا را می‌خوانند، و جز وجه و رضای خدا نظری ندارند».

همچنین در قرآن آمده است: ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا أَتْبَغَاءَ وَجْهِ

رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿۲۰﴾ وَلَسَوْفَ یَرْضَىٰ ﴿۲۱﴾﴾ [البقره: ۱۹-۲۰].

«و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به این وسیله) او را جزا دهد. بلکه

تنها هدفش جلب زجه و رضای پروردگار بزرگ اوست. و به زودی راضی و خشنود می‌شود».

و آیات دیگر پس اصل آن است که در عبارتی که وجه به (الله) اضافه شده باشد،

وجه یکی از صفات پروردگار است.

چنانچه گفته شود منظور از وجه در آیه چیست؟ ﴿كُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾

[الفصص: ۸۸].

«همه چیز جز چهره او (که به جلال و عظمت او سبحانه لایق است) از بین می‌رود».

چنانچه بگویی مراد از وجه، ذات است بیم آن می‌رود که تحریفی صورت گیرد. در

صورتی که منظور از وجه همان صفات خداوند باشد، فرد دچار امر ممنوع و خطرناکی

شده است. این همان عملی است که بسیاری از کسانی که آنگونه که شایسته است

ارزش و قدر والای مقام خداوندی را نمی‌دانند، بدان گرفتار می‌شوند و می‌گویند: خداوند به جز چهره خودش همه چیز را نابود می‌کند. در این صورت چه کار می‌کنند؟ در جواب باید گفت: چنانچه مقصود از سوال فوق این باشد که خداوند خودش به تنهایی باقی می‌ماند و (وجه) یکی از صفات اوست، این سخن صحیح است و در اینجا از ذات که دارای وجه است به وسیله (وجه) تعبیر شده است.

اما چنانچه منظور شما (ذات) باشد یعنی اینکه (وجه) عبارت از ذات است و به اثبات (وجه) برای خداوند معتقد نباشید، این امر تحریف و غیر قابل قبول است. بنابراین می‌گوییم که در آیه ۸۸ سوره قصص منظور از «الا وجهه» بدین معنی است که همه چیز به جز ذات او که دارای صفت (وجه) است، فناپذیر هستند. در این سخن نه تاویلی صورت گرفته است و نه تحریف. زیرا تفاوت میان این کلام و رأی اهل تحریف واضح است. زیرا آن‌ها می‌گویند: مراد از وجه (ذات) است و خداوند صفت (وجه) ندارد.

ولی ما معتقدیم که مراد از وجه ذات است و همچنین خداوند (وجه) نیز دارد و به وسیله آن از ذات تعبیر شده است. این نوع تعبیر در کلام عرب بسیار فراوان است همچنان که می‌گویند: «أَقْبَلَ عَلَى الْقَوْمِ بَوَّجْهِهِ»: یعنی با چهره‌اش به سوی آن قوم رفت. این امر در میان اهل لغت و کسانی که علوم آن را فهمیده باشند و در اعماق آن دقت و تعمق کرده باشند فراوان است. که در رأس همهٔ عرب زبانان، اهل بیت علیهم السلام قرار دارند. آنان چگونگی به کار بردن الفاظ را می‌دانستند و پیروانشان نیز براساس راه و روش آنان عمل می‌کردند.

از جمله دلایل این سخن روایتی است که سهل بن سعد روایت می‌کند و می‌گوید: روزی به همراه ابوذر و گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، ناگهان علی بن ابی طالب رضی الله عنه وارد شد. ابوذر به دقت در او نگریست «ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْقَوْمِ بَوَّجْهِهِ»: سپس به سوی مردم آمد و گفت: نظر شما دربارهٔ مردی که محبت او گناهان دوستدارانش را همانند ریزش برگ‌های درخت به وسیلهٔ طوفان از بین می‌برد. چیست؟^۱

آیا انسان عاقل و فهمیده از این روایت چنین برداشت می‌کند که فقط چهره ایشان صلی الله علیه و آله به سوی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و بدان‌ها رو کرد، بدون آنکه خود بیاید؟

بدان که نمی‌توان این وجه بزرگ موصوف به بزرگواری و عظمت را به طور کامل وصف کرد یا فهمید یا در آن نظر کرد. زیرا خداوند عَلَّمَ بالاتر از این وصف و عظیم‌تر از آن است، همچنان که می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِءِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰].
«ولی آنان از [کار و بار و حکمت] آفریدگار آگاهی ندارند».

چنان‌چه کسی بخواهد به وسیله قلبش این چگونگی و کیفیت را تصوّر کند یا به وسیله زبان از آن سخن بگوید، در واقع او بدعت‌گذار گمراهی است که بی‌جهت و بدون علم سخنی و وصفی را به خدا نسبت داده است.

دیدن خداوند توسط مومنان در بهشت:

از جمله بزرگترین نعمت‌هایی که خداوند به بندگان مؤمنش، عطا می‌کند، لذت نگاه کردن به چهره بزرگوارش می‌باشد که برای آن‌ها توانایی نگاه کردن به او را به وسیله چشمانش به صورت حقیقی فراهم می‌کند. اما با این وجود این قسمت در آخرت به علت عظمت خداوند قادر به درک کامل او نخواهد بود. زیرا خداوند - سبحانه - می‌فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ [الأنعام: ۱۰۳].

«چشم‌ها او را نمی‌بینند [قادر به درک کامل او نیستند]».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِءِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰].
«ولی آنان از [کار و بار و حکمت] آفریدگار آگاهی ندارند».

ما پروردگاران را به وسیله قلب‌هایمان می‌شناسیم. اما چگونگی و حقیقت آن را نمی‌دانیم. ولی در روز قیامت خدایمان را خواهیم دید ولی [در آن روز نیز] چشمانمان قادر به درک کامل او و احاطه بر او نخواهند بود.

از جمله دلایلی که بر امکان رؤیت خداوند در آخرت دلالت دارد، عبارتند از:

خداوند می‌فرماید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاصِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ [القيامة: ۲۲-۲۳].
«در آن روز صورت‌های (اهل سعادت) شاداب و مسرور است. و (و با شادابی) به پروردگارش می‌نگرد».

همچنین می‌فرماید: ﴿عَلَىٰ الْأَرْيَافِكِ يَنْظُرُونَ﴾ [المطففين: ۲۳].
«بر تخت‌های زیبا و مجلل بهشتی تکیه کرده (به خداوند یا نعمت‌ها و زیبایی‌های بهشت) می‌نگرند».

همچنین می‌فرماید: ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ [یونس: ۲۶].
 «کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو [یعنی بهشت] از آن ایشان است و افزون
 [بر آن هم که مغفرت و رؤیت پروردگار است] دارند».

زیاده به معنای نظر کردن به چهره خداوند (ﷻ) قول جمهور علما از سلف و خلف
 می‌باشد) است.^۱ پس از آنکه مؤمنان به بهشت و نعمت‌های آن و خوشبختی دست
 یافتند، خداوند را مشاهده خواهند کرد.

همچنین می‌فرماید: ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ [ق: ۳۵].
 «هر چه بخواهند در آنجا برای آن‌ها هست، و نزد ما نعمت‌های بیشتری است (که به فکر
 هیچ کس نمی‌رسد، از این نعمت فزونتر: دیدن بلاکیف خدای عز وجل است)».

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: خداوند در روز جمعه بر بندگان
 مؤمنش کرامت و لطف خاصی دارد. هر گاه روز جمعه فرا می‌رسد خداوند برای او
 فرشته‌ای را به همراه جامه‌ای می‌فرستد و او را تا در بهشت همراهی می‌کند ... تا
 اینکه فرمود: هر گاه مؤمنان گرد هم آیند پروردگار برای آنان متجلی می‌شود، و هر گاه
 او را ببینند و در او نظر کنند برایش به سجده می‌افتند. خداوند می‌فرماید: بندگانم!
 سرهایتان را از سجده بر دارید که امروز روز سجده کردن و عبادت نیست. بار [عبادت]
 از دوش شما کنار گذاشته شده است. آنان می‌گویند: خدایا چه چیزی بهتر از بهشت
 وجود دارد که تو بهشت را به ما داده‌ای؟ خداوند می‌فرماید: شما هفتاد برابر آنچه
 گرفته‌اید پیش من دارید. پس فرد مؤمن هر جمعه هفتاد برابر ثوابی که قبلاً گرفته
 است دریافت می‌کند. این معنی آیه «ولدنیا مزید» است.^۲

در دعاهایی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام به دست ما رسیده است آمده است که آن‌ها
 بر طلب رؤیت خداوند و لقای او در روز قیامت بسیار تاکید می‌کرده‌اند و آن را به
 پیروانشان یاد می‌دادند. نمونه‌هایی از این دعاها عبارتند از:

در دعای روز جمعه چنین می‌خوانیم: «وتلقن بها عند فراق الدنيا حجتی وأنظر بها إلی

وجهک الکریم وعلی منک نور وکرامه».

۱- تفسیر قمی (۳۱۱/۱).

۲- بحار الأنوار (۲۶۶/۸۶)، (۱۲۶/۸).

از تو می‌خواهم که حجت‌م [که لا اله الا الله] است را در هنگام ترک دنیا بر من تلقین کنی و بخوانی، و به وسیله آن به چهره بزرگوارت نگاه کنم و نور و کرامت تو بر من بیارد»^۱.

در تسبیحات شب شبیه می‌خوانیم: «اجعل لنا منزلاً مغبوطاً ومجلساً رفیعاً وظلاً ومرتفعاً جسیماً جمیاً ونظراً إلی وجهک یوم تحجبه عن المجرمین». «خداوندا برای من جایگاهی بلند و رشک برانگیز، و سایه‌ای و مکانی بزرگ و زیبا قرار بده، و به من نگاه کردن به صورت بزرگوارت را عطا کن، در روزی که آن را از گناهکاران پوشیده می‌داری»^۲.

امام کاظم علیه السلام در دعایشان چنین می‌خواندند:

«خدایا به من و او در روز قیامت پاداش، و در روز ملاقات، عفو و مغفرت عنایت بفرما، و همچنین آسایش در هنگام مرگ، شادی بی‌پایان، نگاه کردن به چهره مبارکت و اشتیاق به دیدارت را به ما عطا کن»^۳.

یکی از دعاهای افرادی که از خداوند بیم و خوف در دل دارند، دعای زیر است: «خدایا درب‌های رحمتت را بر بندگان یکتا پرستت مبنده، و بندگان مشتاقت را از نظر کردن به چهره زیبایت، منع مفرما»^۴.

از جمله دعاهای شب جمعه دعای زیر است: خدایا دیدار خودت را در نظر ما دوست داشتنی قرار بده، و به ما [لذت] نگاه کردن به چهره‌ات را عطا کن، و در هنگام ملاقات با تو ما را شاداب و شاد کن»^۵.

علیرغم وجود همه دلایل واضح و استدلال‌های روشنی که برای اثبات دیدن خداوند توسط مؤمنان در بهشت وجود دارد، گروهی از مردم با همه این دلایل مخالفت می‌کنند و امکان رؤیت خداوند به وسیله اهل بهشت را نفی و انکار می‌نمایند. آنان به دلایل باطل یا نابه‌جایی استناد می‌کنند.

۱- بحار الأنوار (۱۳۳/۸۷).

۲- بحار الأنوار (۱۴۴/۸۷)، البلد الأمین (۹۴)، مصباح الکفعمی (۹۹) مصباح المجتهد (۴۲۹).

۳- بحار الأنوار (۲۰۵/۸۷) البلد الأمین (۱۳۵) مصباح الکفعمی (۱۲۶) مصباح المجتهد (۴۸۰).

۴- بحار الأنوار (۱۴۳/۹۱).

۵- مصباح المتعهد: (۴۴۲)، مصباح الکفعمی: (۱۰۷)، البلد الأمین: (۱۰۴)، بحار الأنوار:

(۱۵۹/۸۷).

از جمله:

اولاً: می‌گویند: خداوند دیده نمی‌شود، بلکه آنچه دیده می‌شود (نور) است.

ثانیاً: خداوند در قرآن کریم امکان رؤیت ذات باری تعالی را نفی کرده است. دلیل آن هم این آیه از قرآن است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ وَقَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرِنِي وَلَٰكِنِ أَنْظُرُ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرِنِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾ [الأعراف: ۱۴۳].

«و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم!» گفت: «هرگز مرا در دنیا نخواهی دید! ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید!» اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد؛ و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض «خداوند! منزهی تو (از اینکه با چشم تو را در دنیا ببینم)! من به سوی تو بازگشتم! و من نخستین مؤمنانم!».

وجه استدلال به این آیه این است که خداوند به وسیله ادات نفی (لن) که برای نفی ابد به کار می‌رود، رؤیت خود را نفی کرده است. نفی خداوند، جزاست، خبر او صادق است و هیچ نسخ و تغییری در آن جای ندارد.

ثالثاً: خداوند رؤیت خودش را به طور مطلق نفی کرده است. و در قرآن فرموده است: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الأنعام: ۱۰۳].

«چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند؛ و او بخشنده (انواع نعمت‌ها، و با خبر از دقیق موجودات)، و آگاه (از همه) چیز است».

رابعاً: عقل امکان رؤیت خداوند را محال و غیر ممکن است. زیرا چنانچه خداوند دیده شود این لزوماً به معنای آن است که خداوند جسم است. و دادن نسبت به جسم بودن به خداوند محال است. زیرا این امر مستلزم ترکیب است، لازمه ترکیب نیز تشبیه و تمثیل است. پس نفی رؤیت خداوند واجب است.

در رد این شبهات باید گفت:

در جواب شبهه اول که می‌گویند: خداوند قابل رؤیت نیست بلکه آنچه دیده می‌شود، (نور) است، باید گفت این سخن باطل است. زیرا در اثبات رؤیت نصوص مختلفی آمده است. خداوند عجل چهره‌اش را چنین وصف کرده است که دارای نور است. این امر در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ

حجاباً من نور وظلمة لو كشفها عن وجهه لأحرقته سبحات وجهه ما أدرك بصره من خلقه»: «خداوند هفتاد هزار حجاب نور و تاریکی دارد. چنانچه آن‌ها را از چهره خود بردارد، پرتوهای چهره‌اش، همه مخلوقات را که بدان اصابت می‌کند، می‌سوزاند»^۱.
به همین دلیل رؤیت خداوند در دنیا غیر ممکن است، زیرا وضعیت و حالت انسان توانایی تحمل دیدن پروردگار را ندارد.

در قرآن کریم صفتی ذکر شده است که شایسته آن نیست بر نور اطلاق شود. از جمله آن آیه زیر است: ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷].
«و تنها وجه خداوند ذوالجلال و گرامی باقی می‌ماند! (در این آیه صفت وجه: (روی پروردگار) بدون تشبیه و چگونگی برای خداوند ﷻ ثابت می‌کند که به جلال و عظمت او سبحانه لایق است)».

این وصفی است که بر وجه اطلاق شده است بدین معنی که چهره پروردگار عظمت و بزرگواری خاصی دارد و شایسته نیست این صفت بر نور اطلاق شود.
درباره شبیه دوم که ادعا می‌کنند: خداوند خطاب به موسی ﷺ فرمود: «لن ترانی» و (لن) در زبان عربی برای نفی ابد است، باید گفت: این ادعا از چندین جهت باطل است:

اولاً: (لن) برای نفی ابد نیست. دلیل آن این است که خداوند درباره مشرکان می‌فرماید: ﴿وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا﴾ [البقرة: ۹۵].
«ولی آن‌ها هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد».

با این وجود کفار پس از مدتی در آتش جهنم ندا می‌دهند که: ﴿وَنَادُوا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾ [الزخرف: ۸۴].

«آن‌ها فریاد می‌کشند: «ای مالک (خازن و نگهبان) دوزخ! (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)».

کفار آرزوی آن را نکردند، مرگشان را از خداوند می‌خواستند. این امر ثابت می‌کند که (لن) برای نفی ابد نیست.

خداوند ابن مالک نحوی را رحمت کند که فرموده است:

وَمَنْ رَأَى النِّفْسَ بِلِسْنِ مَوْلَايَا فَقَوْلُهُ ارْدَدَ وَسِوَاهُ فَاعْضُدَا
یعنی سخن کسی را که (لن) را برای نفی ابد می‌داند، رد کن و به رأی دیگر معتقد
باش.

ثانیاً: موسی علیه السلام در دنیا از خداوند خواست که خود را به او بنمایاند. ﴿قَالَ رَبِّ
أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ﴾ [الأعراف: ۱۴۳].
«خدایا [خویشتن] را به من بنمای تا تو را ببینم».

یعنی حالا خود را به من نشان بده. خداوند در جواب او فرمود: ﴿قَالَ لَنْ تَرِنِي﴾
[الأعراف: ۱۴۳].
«مرا در دنیا نخواهی دید».

این جواب جایز بودن درخواست را نشان می‌دهد. اما خداوند علت عدم امکان این
امر در دنیا را برای او روشن نمود که امری معلوم است. زیرا خداوند نفرمود: من دیده
نمی‌شوم.

این امری است که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدان معتقد بوده‌اند از امام رضا علیه السلام روایت
شده است که فرمودند: زمانی که خداوند موسی علیه السلام را به پیامبری برگزید و برای او
دریا را شکافت و بنی‌اسرائیل را نجات داد و به او تورات و الواح را داد، موسی علیه السلام
جایگاه خود در نزد پروردگار را دید و گفت: پروردگارا اگر اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین
فضیلتی داشته باشند آیا یاران پیامبران دیگر از یاران من برترند؟ خداوند فرمود: ای
موسی آیا نمی‌دانی که فضیلت یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر یاران پیامبران دیگر همانند برتری
اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر اهل بیت دیگر پیامبران، و برتری محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر پیامبران دیگر
است. موسی گفت: خدایا ای کاش می‌توانستم آن‌ها را ببینم. خداوند عز و جل به او وحی
کرد و فرمود: ای موسی، تو آن‌ها را نخواهی دید^۱. زیرا هنوز زمان ظهور آنان فرا
نرسیده است. اما تو آن‌ها را در بهشت، جنات عدن و فردوس به همراه محمد صلی الله علیه و آله و سلم
خواهی دید. آنان در میان نعمت‌های بهشت زندگی می‌کنند و در میان آن
خوشگذرانی می‌کنند^۲.

۱- در عبارت عربی آمده است: «لن تراهم»

۲- تفسیر الإمام العسکری (۳۱) بحار الأنوار (۳۴۰/۱۳)، تاویل الآیات (۴۱۱).

ثالثاً: دیدن خداوند در دنیا غیر ممکن است. زیرا حالت و وضعیت انسان قادر به تحمل رؤیت خداوند نیست. زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَاباً مِنْ نُورٍ وَظِلْمَةٌ لَوْ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ لَأَحْرَقَتْ سَبْحَاتٍ وَسَبْحَاتٍ وَجْهَهُ مَا أَدْرَكَ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ»: «خداوند هفتاد هزار حجاب نور و تاریکی دارد، چنانچه آن‌ها را از چهره خود بردارد، پرتوهای چهره‌اش، همه مخلوقات را که بدان اصابت می‌کند، می‌سوزاند»^۱ حال آنکه چنان‌که می‌دانیم خداوند هر آنچه را که دیده می‌شود، می‌بیند.

این امری روشن و معلوم است که چشم انسان در دنیا قادر به تحمل دیدن هر چیزی نیست. از جمله مثال‌های این امر، صفت آن در دیدن خورشید است که هر روز ظاهر می‌شود. حال آنکه خورشید موجود ضعیفی است پس دیدن چهره خداوند - جبار سبحانه و تعالی - که از نظر شأن، وجود و نور بسیار عظیم‌تر از مخلوقات ضعیف است، چگونه خواهد بود؟

رابعاً: موسی ﷺ از این افرادی که رؤیت خدا را نفی می‌کنند، خداشناس‌تر بود. به همین دلیل او آنچه را که طلب آن جایز است از خداوند خواسته بود. اما خداوند به او اطلاع داد به وسیله مثالی که بیان کرد، که هنوز زمان دیدن فرا نرسیده است، و آن مثال مشروط بودن دیده شدن خداوند به تحمل رؤیت خداوند توسط کوه و بقای آن در جای خود بود.

از جمله اموری که بر صحت و جواز آنچه موسی ﷺ از خداوند خواست، دلالت دارد، این است که خداوند طلب او را همانند خواسته ناجیز نوح ﷺ برای نجات پسرش که کافر بود زشت و قبیح ندانست.

خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ يٰنُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾﴾ [هود: ۴۶].

«فرمود: «ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است (فرد ناشایسته‌ای است)! پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من نخواه! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی!!».

بدین ترتیب ثابت می‌شود که این آیه دلیل علیه آن‌هاست نه در تأییدشان.

شبهه سوم درباره آیه: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

﴿۱۳﴾ [الأنعام: ۱۰۳].

«چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند؛ و او بخشنده (انواع نعمت‌ها، و با خبر از دقائق موجودات،) و آگاه (از همه) چیز است».

در جواب باید گفت: این آیه به معنای نفی ادراک است نه نفی دیدن.

چنان‌چه در زبان عربی معلوم است، ادراک اعم از رؤیت است، و رؤیت مستلزم ادراک نیست. آیا معتقد نیستند که انسان آسمان را می‌بیند. اما قادر به احاطه به ادراک آن نیست. دریا نیز چنین است.

چنان‌چه ثابت کنیم خداوند دیده می‌شود، این امر لزوماً به این معنی نیست که به وسیله دیدن خداوند او ادراک می‌شود، زیرا معنی ادراک نسبت به دیدن به طور عمومی، خاص‌تر است. به همین دلیل می‌گوییم: نفی ادراک دلیلی بر وجود اصل رؤیت است. زیرا نفی امر خاص‌تر دلیل وجود امر اعم و عام‌تر است، حتی اگر وقوع آن امر عام‌تر منتفی باشد، نفی آن واجب می‌شود.

گفته می‌شود: دیدگان و چشم‌ها او را نخواهد دید. زیرا نفی آن، نفی امر اخص را اقتضا و ایجاب می‌کند نه برعکس. زیرا در صورتی که اعم منتفی می‌بود، نفی اخص باعث ایجاد ایهام و پوشیده ماندن سخن می‌شد، که کلام خداوند عز و جل از چنین چیزی مبرا است. بنابراین، آیه مذکور دلیلی بر علیه کسانی است که رؤیت خدا را نفی می‌کنند.

شبهه چهارم: در گفتار آن‌ها این است که چنان‌چه خداوند دیده شود، این امر لزوماً به معنای جسم بودن خداوند است. حال آنکه جسم بودن خداوند محال است. زیرا این امر مستلزم ترکیب و در نتیجه تشبیه و تمثیل است.

در جواب باید گفت: در ابتدا باید گفت: چنان‌چه اعتقاد رؤیت خداوند مستلزم جسم بودن خداوند باشد، باید بنابر فرض محال بدان اعتقاد داشت [زیرا رؤیت خداوند حقیقی غیر قابل انکار است]. اما ما یقیناً می‌دانیم که او مانند جسم مخلوقات نیست.

زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست [نه او در ذات و صفات به چیزی از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، می‌ماند، و نه چیزی از آنچه در کائنات است در ذات و صفات شبیه اوست]. و او شنوا و بیناست [و پیوسته بر امور جهان نظارت می‌کند]».

اما ما معتقدیم که هرگز جسم بودن خداوند را قبول نمی‌کنیم و باور نداریم که

خداوند جسم است تا دیده شود. بلکه انسان نور را می‌بیند علیرغم اینکه نور جسم نیست ... و ... به علاوه لفظ جسم برای خداوند نه ثابت می‌شود و نه قابل انکار است، مگر آنکه معنای آن به طور مفصل شرح داده شود. چنانچه مقصود از جسم همان چیزی باشد که از گوشت و استخوان تشکیل شده است این ادعا باطل است.

اما چنانچه منظور از آن ذات مقدسی که قائم بالذات و دارای همه صفات کمال است، باشد، در حقیقت این امر درباره خداوند حقیقت ثابتی است، اما به علت اینکه در کتاب و سنت این لفظ ذکر نشده است، آن نه به عنوان اثبات، و نه نفی آن را نمی‌توان بر خداوند اطلاق کرد. بلکه به آنچه در آن دو منبع شریعت [اصلی] آمده است، اکتفا می‌کنیم.

ثانیا: صفت چشم [عین]

از جمله صفاتی که وجود آن برای خداوند عز وجل اثبات شده است، صفت چشم می‌باشد که شایسته ذات با عظمت پروردگار می‌باشد و شبیه صفات مخلوقات نیست و از کیفیت آن اطلاعی نداریم.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ [الطور: ۴۸].

«در راه ابلاغ حکم پروردگارت صبر و استقامت کن، چرا که تو زیر نظر ما و در حفاظت و رعایت کامل ما قرار داری. (در این آیه صفت چشم برای خداوند است که بدون هیچ تشبیه به بندگامش، و چگونگی آن به جلال و عظمت او لایق است)».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَلْوَجِ وُدُسِرٍ ﴿۳۲﴾ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَن

كَانَ كُفِرًا ﴿۱۴﴾ [القمر: ۱۳-۱۴].

«و او [نوح علیه السلام] را بر مرکبی از الواح و میخ‌هایی ساخته شده سوار کردیم. آن کشتی در منظر و دیدگاه ما و با حفظ و نگاه‌داشت ما حرکت می‌کرد! این کیفری بود برای کسانی که (به نوح) کافر شده بودند! (و ما آنان را غرق کردیم). (در این آیه اثبات صفت دو چشم برای خداوند است که به جلال و عظمت او لایق دارد)».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَالْقَيْثُ عَلَيْكَ حَبَّةَ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي ﴿۳۹﴾ [طه: ۳۹].

«و من محبت خود را بر تو افکنم [بدانگونه که هر کس تو را ببیند، بی‌اختیار دوستت داشته باشد] تا تحت نظارت چشم من پرورده شوی».

قطب‌الدین راوندی در کتاب الخرائج و الجرائح می‌نویسد:

گروهی از اهل حدیث در اصفهان و گروهی نیز در همدان و خراسان به روایت از مشایخ و اساتید مورد اعتمادشان با اسنادهای مختلف در طی حدیثی طولانی به اطلاع ما رسانده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «ما بعث الله نبياً إلاَّ وقد أُنذر قومه الدجال، وإنَّ الله أَخَّرَهُ إلى یومکم هذا، فمهما تشابه علیکم من أمره فإنَّ رَبَّکُمْ لیس بِأَعْوَرَ». «هر پیامبری که خداوند او را برانگیخته است، قومش را از دجال ترسانده است و خداوند آن را به امروز شما موکول کرده است. پس هر گاه در کار او دچار شک و شبهه شدید، بدانید که [دجال یک چشم است] اما خداوند شما یک چشم نیست»^۱.

از نزال بن سبره روایت شده است که گفت: امام علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما خطبه خواند پس خداوند را ستایش کرد و او را بسیار بزرگ داشت. سپس فرمود: از من دربارهٔ سه چیز پرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید؟ صعصعه بن صوحان برخاست و گفت: ای امیر المومنین چه زمانی دجال ظهور می‌کند؟ امام علی علیه السلام فرمود: بنشین که بی‌تردید خداوند سؤال‌ت را شنید و دانست که قصدت چیست. به خدا قسم کسی که در این باره از او سوال می‌شود از سوال کننده داناتر نیست. اما این امر نشانه‌هایی دارد که آن‌ها همانند دنباله‌روی گام‌ها از یکدیگر به دنبال یکدیگر و پی در پی می‌آیند. اگر می‌خواهی آن‌ها را به تو بگویم؟ گفت: بله ای امیرالمؤمنین! امام فرمود: از روستایی که به یهودیت شهرت دارد در شهری به نام اصفهان ظهور می‌کند چشم راستش کور است و چشم دیگرش نیز در پیشانی‌اش قرار دارد. همانند ستاره صبح می‌درخشد در آن لکه خونی هست که گویی با خون ترکیب شده است. در میان چشمانش نوشته کافر، که هر با سواد و بی‌سوادی آن را می‌خواند با صدای بلند فریاد می‌زند همه آنچه را که در غرب و شرق در میان انسان‌ها، جنیان و شیاطین روی می‌دهد، می‌شنود. می‌گوید: دوستانم به پیش من بیایند. من همان کسی هستم که موجودات را آفریدم سپس به آن‌ها توازن دادم. من همان کسی هستم که مقدر و هدایت کردم. من خدای بزرگ شما هستم.

دشمن خدا دروغ می‌گوید او کور است، غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود. بدانید که پروردگار شما یک چشم نیست^۲.

۱- الخرائج و الجرائح (۳/۱۱۳۸).

۲- کمال‌الدین (۲/۵۲۵)، بحار الأنوار (۵۲/۱۹۴)، الخرائج و الجرائح (۳/۱۱۳۳).

بعضی از مردم صفت چشم را انکار کرده و آن را به دیدن بدون [وجود] چشم تأویل می‌کنند. آن‌ها می‌گویند: «بأعيننا» یعنی بدون چشم و هرگز نمی‌توان وجود چشم را به خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داد. زیرا چشم جزو جسم است. چنانچه ما برای خداوند به وجود چشم معتقد باشیم، در واقع به تجزیه کردن و جسم بودن او معتقد بوده‌ایم که این امر محال و نارواست. اما ذکر لفظ (عین): چشم برای تأکید بر دیدن است؛ یعنی: گویی ما شما را می‌بینیم و چشم داریم.

در جواب می‌گوییم این سخن از چند نظر اشتباه است:

اولاً: این برداشت برخلاف ظاهر لفظ است.

ثانیاً: این نظر مخالف آن چیزی است که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ در قرآن کریم، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت پاکش عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بر اساس زبان عربی ثابت کرده‌اند.

ثالثاً: هیچ دلیلی وجود ندارد مبنی بر اینکه منظور از عین فقط دیدن و رؤیت است.

رابعاً: چنانچه بگوییم منظور از (عین): چشم، دیدن است و خداوند (عین) چشم را به خود نسبت داده است، نتیجه آن این می‌شود که خداوند به وسیله آن چشم می‌بیند. بنابراین در آیه دلیلی مبنی بر حقیقی بودن چشم وجود دارد.

خامساً: اثبات صفت (عین): چشم برای خداوند لزوماً به معنای عقیده به جسم بودن و تجزیه کردن خداوند همانند مخلوقات نیست. تقریباً همه جانداران اعم از انسان، حیوانات و حشرات و ... دارای چشمهایی هستند که فقط در نام با همدیگر شبیه هستند. اما در حجم و شکل مختلف هستند. تعدادی از آن‌ها بزرگ و تعدادی کوچک، بعضی از آن‌ها دقیق و بعضی نیز ضعیف هستند. آیا این امر لزوماً بدین معنی است که چشم‌های آنان از نظر کیفیت و جزئیات شبیه همدیگر هستند؟! خداوند دارای برترین نمونه است ما به آن صفاتی که خداوند و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آن را برای خداوند ثابت کرده‌اند، و به او نسبت داده‌اند، مانند چشم و صفات ثابت دیگر بدون تحریف، تکلیف و تشبیه کردن اعتقاد داریم. و می‌گوییم: ما به این صفات اعتقاد داریم و هیچ چیز هم همانند او نیست.

چنان که منکران بگویند: شما به وسیله ظاهر آیات و احادیث و بدون تأویل، تکلیف (جستجو درباره چگونگی) و تشبیه کردن، صفات را ثابت می‌کنید. حال آنکه خداوند

می‌فرماید: ﴿فَأِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ [الطور: ۴۸].

«چرا که تو زیر نظر ما و در حفاظت و رعایت کامل ما قرار داری».

براساس ظاهر آیه و شیوه برداشت شما، پیامبر صلی الله علیه و آله را در چشم خداوند یا به علت وجود باء ظرفیه آن را در وسط چشم خدا قرار داده‌اید. چنانچه چنین اعتقادی داشته باشید، در واقع کفر ورزیده‌اید. زیرا شما خداوند را محل و جایگاهی برای مخلوقات قرار داده بود. بنابراین شما فرقه حلولیه هستید. چنانچه چنین اعتقادی نداشته باشید در واقع دچار تناقض شده‌اید!

در جواب باید گفت: قرآن براساس زبان عربی نازل شده است. در این زبان باء دارای کاربردهای مختلفی است. در اینجا برای افاده معنای مصاحبت و همراهی به کار رفته است، چنانچه بگویید: أنت بعینی، یعنی چشم من همراه توست و به تو می‌نگرد و از تو جدا نمی‌شود. بنابراین معنای آیه چنین می‌شود:

خداوند خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید: در برابر حکم خداوند صبر پیشه کن که تو تحت عنایت و توجه ما و رؤیت قرار داری به وسیله چشمی که هیچ کس نمی‌تواند به تو گزند برساند.

محال است در اینجا باء را ظرفیه دانست. زیرا در این صورت باید گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله در چشم خداوند قرار دارد و این امر محال است.

علاوه بر این رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که در زمین بود چنین مورد خطاب قرار گرفته است چنانچه بگویید که او در چشم خدا قرار داشت، - نعوذ بالله - در این صورت دلالت قرآن دروغ از آب در می‌آمد. منکران همچنین می‌گویند:

خداوند عز وجل صفت عین را به صورت جمع در قرآن ذکر کرده و فرموده است: ﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا﴾ [القمر: ۱۴].

«در منظر و دیدگاه ما و با حفظ و نگه‌داشت ما حرکت می‌کرد».

همچنین (عین) به صورت مفرد نیز در قرآن ذکر شده است چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِيُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي﴾ [طه: ۳۹].

«تا زیر نظر و تحت نظارت چشم من [آنگونه که شایسته است]، پرورش یابی».

حال شما چگونه این تناقض را برطرف می‌کنید؟ خداوند چند چشم دارد؟ از جنبه‌های مختلف می‌توان به این سوال پاسخ داد:

اولاً: میان این آیات هیچ تعارض و تناقضی وجود ندارد. زیرا اسم مفرد مضاف عمومیت دارد و همه آن چشم‌ها را برای خداوند ثابت می‌کند. در این صورت میان مفرد، مثنی و جمع هیچ تناقضی وجود ندارد.

چنانچه حداقل جمع ۲ باشد، در این صورت هیچ منافاتی و تعارضی به وجود نمی‌آید.

زیرا ما می‌گوییم: این جمعی است که بر ۲ دلالت دارد. پس هیچ منافاتی ندارد. در صورتی که حداقل جمع ۳ باشد، این جمعی است که از آن ۳ افاده نمی‌شود. بلکه قصد از آن تعظیم و تناسب میان ضمیر جمع و مضاف الیه می‌باشد.

ثانیاً: آیات ۱۴ سوره قمر، ۴۸ سوره طور و ۳۹ طه معنایشان یکی است و به معنای اعتنا، حفظ و اهتمام خداوند ﷻ به اولیایش است. همچنان که اعراب می‌گویند:

أنت بعیني وقلبي: تو در چشم و قلب من جای داری: یعنی تو عزیز دل من هستی. بدین ترتیب ما صفت عین و تفسیر آن را اثبات کرده‌ایم برخلاف آن کسانی که آن را انکار و معنای آن را تحریف می‌کنند.

ثالثاً: چنان که در صفحات پیشین به روایت از پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) بیان کردیم که خداوند فقط دو چشم دارد. که آنان در هنگام توصیف دجال فرمودند: «وإن ربکم عزّ وجلّ لیس بأعور»: «بی‌تردید، پروردگارتان ﷻ یک چشم نیست». در زبان عربی (اعور) به یک چشم اطلاق می‌شود. این امر دلیلی است مبنی بر اینکه خداوند فقط دو چشم دارد که شبیه و همانند هیچ چیزی نیست که کیفیت آن برای ما روشن نیست. خداوند ﷻ درباره خودش می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست [نه او در ذات و صفات به چیزی از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، می‌ماند، و نه چیزی از آنچه در کائنات است در ذات و صفات شبیه اوست.] و او شنوا و بیناست [و پیوسته بر امور جهان نظارت می‌کند].»

ثالثاً: صفت کلام

کلام یکی از صفات خداوند ﷻ است. که این کلام حقیقی است که خداوند هر گاه بخواهد به آن سخن می‌گوید. هرگونه که بخواهد، خواه به صورت حرف یا صدا و .. باشد

به گونه‌ای که شبیه صدای مخلوقات نیست.

به همین دلیل ما اعتقاد داریم که قرآن، کلام غیر مخلوق خداوند ﷻ است.

به همین دلیل خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۸۷].
«و کیست که از خداوند، راستگوتر باشد؟».

همچنین فرموده است: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۲].
«و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا صادقتر باشد؟».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ﴾ [المائدة: ۱۱۶].
«و آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴].
«و خداوند بلا واسطه و حقیقتا با موسی سخن گفت».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾ [الأعراف: ۱۴۳].
«هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت ...».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَنُنَزِّلُ الْكِتَابَ فِي الْهَرَمِ الْمُبَارَكِ الْفُرْقَانَ﴾ [مريم: ۵۲].
«و ما او را از طرف راست (کوه) طور فراخواندیم؛ و نجات‌کنان او را (به خود) نزدیک

ساختیم (در این آیه اثبات صفت کلام برای خداوند است که به جلال و کمال او لایق است».
همچنین می‌فرماید: ﴿وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ﴾ [الأعراف: ۲۲].

«و پروردگارش آن‌ها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۶].

«و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا(قرآن) را بشنود».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۷۵].

«با اینکه عده‌ای از آنان، سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف

می کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند».

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لقد أَسْرَى بِي رِيٌّ عَزَّ وَجَلَّ، فَأَوْحَى إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ مَا أَوْحَى، وَكَلَّمَنِي بِمَا كَلَّمَهُ بِهِ، وَكَانَ مِمَّا كَلَّمَنِي بِهِ أَنْ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»: «بی تردید خداوند صلی الله علیه و آله مرا به معراج برد. پس به من از پشت پرده وحی کرد، و با من سخن گفت، و از جمله آنکه به من گفت این عبارت بود: ای محمد من خدا هستم که جز من خدایی بحق نیست. من دانای علم آشکار و نهان هستم»^۱.

در اعلام الوری آمده است: پیامبر از عیب‌گویی دربارهٔ خدایان مشرکان ابایی نداشت و بر آن مشرکان قرآن می‌خواند. آنان می‌گفتند: این هم اشعار محمد است. برخی نیز می‌گفتند: این سخنان، کهانه و پیشگویی است. گروهی دیگر نیز می‌گفتند: بلکه این سخنان خطبه هستند. ولید بن مغیره که پیرمردی بود و بزرگان عرب در امورشان او را راهنمای خود قرار می‌دادند و برای او شعر می‌خواندند. هر شعری که او بر می‌گزید تبدیل به برگزیده می‌شد. وی پسرانی داشت که از مکه خارج نمی‌شدند همچنین ۱۰ غلام داشت که به هر غلام نیز ۱۰۰۰ دینار داده بود تا به وسیله آن به تجارت بپردازند. وی یکی از ثروتمندترین افراد آن زمان بود که قنطار داشت. قنطار پوست گاو نری است که پر از طلا باشد. وی از جمله کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را مسخره می‌کرد. وی عموی ابوجهل - عمرو بن هشام - بود. ابوجهل از او پرسید: ای ابو عبد شمس آیا آنچه محمد می‌گوید سحر است یا پیشگویی یا خطبه؟ وی گفت: اجازه بدهید سخن او را بشنوم. وی به پیامبر صلی الله علیه و آله که در حجر اسماعیل نشسته بود نزدیک شد و گفت: ای محمد قسمتی از شعرت را برایم بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا هُوَ بِشَعْرٍ وَلَكِنَّهُ كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي بَعَثَ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ»: «این کلام شعر نیست. بلکه سخن پروردگار است که به وسیله آن پیامبران و فرستادگانش را برانگیخته است»^۲.

از ابی معمر سعدانی روایت است که: مردی نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت: من در کتاب خدا (قرآن) که نازل شده تشکیک دارم، امام به او فرمود: مادرت به عزایت بنشیند... تا اینکه فرمود: مبادا که براساس رای و نظر خود و بدون اینکه از

۱- بحار الأنوار (۶۸/۵۳).

۲- اعلام الوری (۴۱) بحار الأنوار (۱۸۶/۱۷).

علما درباره تفسیر قرآن سوال کنی، در این باره اظهار نظر نمایی! زیرا ممکن است کتاب نازل شده‌ای [از جنبه‌هایی] شبیه کلام بشر باشد، در حالی که کلام خداست، و تاویل آن شبیه کلام بشر نیست. همچنان که هیچ مخلوقی شبیه او نیست. همچنین افعال ذات حق همانند افعال مخلوقات نیست. بدین ترتیب کلام او نیز شبیه کلام بشر نیست.^۱

مجلسی در بحار الأنوار نقل کرده است که طبرسی در ذیل آیه اول سوره جن چنین نوشته است: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ﴾ [الجن: ۱]. یعنی گروهی از جنیان قرآن را شنیدند. آن‌ها موجوداتی هستند که جسم رقیق و پوشیده و مخصوصی دارند که با شکل انسان و فرشتگان متفاوت است. بنابراین فرشتگان از نور، انسان از گل، و جن از آتش ساخته، شده‌اند. یعنی آن‌ها - گروهی از جنیان - به یکدیگر گفتند: ﴿أَإِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا﴾ [الجن: ۱]: عجب یعنی چیزی که به علت پوشیده بودن علت و غیر عادی بودن باعث تعجب انسان می‌شود. ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ [الجن: ۲]: مردم را به سوی هدایت دعوت می‌کند ﴿فَأَمَّا بِهِ﴾ [الجن: ۲]: یعنی به اینکه این کتاب از سوی خداست ایمان آوردیم. ﴿وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾ [الجن: ۲]: یعنی ما فقط خدا را عبادت می‌کنیم. این آیه دلیلی بر این امر است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای هدایت جنیان نیز برانگیخته شده بود و آنان موجودات عاقلی هستند که مورد خطاب قرار گرفته‌اند و با زبان عربی آشنایی دارند و معجزه را از غیر آن تشخیص می‌دهند. آن‌ها قوم‌شان را به اسلام دعوت کردند و به آن‌ها یادآوری کردند که قرآن معجزه و کلام خداست.^۲

نصوص و اخبار فراوانی مبنی بر تعظیم و تکریم کلام خداوند در مکتب اهل بیت علیهم السلام وجود دارد. از عثمان بن عیسی روایت شده است که از امام جعفر صادق علیه السلام درباره خرید و فروش قرآن سوال کردم، امام فرمود: کلام خدا قابل خرید و فروش نیست. بلکه آهن، پوست و دفتر را بخر و بگو: این را با این قیمت از تو خریداری

۱- مستدرک الوسائل (۳۲۶/۱۷)، التوحید (۲۶۵).

۲- بحار الأنوار (۷۹/۱۸).

می‌کنم.^۱

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: زبان عربی را یاد بگیرید زیرا این زبان کلام خداوند است که مخلوقاتش به آن صحبت می‌کنند [و گذشتگان به آن سخن گفته‌اند] و آن را به آیندگان رسانده‌اند.^۲

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند با موسی بن عمران با ۱۲۴ هزار کلمه در مدت ۳ روز و شب صحبت کرد. در آن موسی نه چیزی خورد و نه نوشید. زمانی که موسی به میان بنی‌اسرائیل برگشت و سخن و کلام انسان‌ها را شنید به علت وجود شیرینی کلام خداوند صلی الله علیه و آله در گوش‌هایش، از صحبت‌های آنان بیزار بود.^۳

بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله کلام خداوند و واجب بودن تعظیم و بزرگداشت آن را به یارانش یادآوری می‌کرده از جمله این تذکرات روایتی است که امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله هر گاه می‌خواست گروهی را به جنگ با کفار بفرستد، آن‌ها را فرا می‌خواند و روبروی خود می‌نشاند، آنگاه می‌فرمود: «به نام خدا و با یاری او و در راه او و براساس روش پیامبرش حرکت کنید. خیانت نکنید. کسی را مثله نکنید، پیران، زنان و کودکان را مکشید. هیچ درختی را قطع نکنید مگر آنکه مجبور شوید. اگر هر مسلمانی خواه از بزرگان آنان باشد یا از فرو دستان به مشرکی پناه داد، پس او در پناه شماست تا کلام خداوند را بشنود، و چنان‌چه از شما پیروی کند پس او برادر دینی شماست. چنان‌چه از ایمان آوردن خودداری کرد او را به محل امن و استقرارش یا میان قومش برسانید و برای این کار از خداوند یاری بطلبید».^۴

پیامبر صلی الله علیه و آله همچنین فرموده است: کسی که در پیشگاه خداوند حاجتی دارد، ۵ بار بگوید (ربنا) نیازش برآورده می‌شود. مصداق این امر در کلام پروردگار که فرموده است. ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا﴾ [آل عمران: ۱۹۱]: «پروردگارا این [دستگاه شگفت کائنات] را بیهوده و عبث نیافریده‌ای».

۱- وسائل الشیعة (۱۷/۱۵۸).

۲- وسائل الشیعة (۵/۸۴)، نگا: الخصال (۱/۲۵۸).

۳- الخصال (۲/۶۴۱)، بحار الأنوار (۱۳/۳۴۴)، القصص للجزائری (۴/۳۰۴).

۴- الکافی (۵/۲۷) تهذیب الأحکام (۶/۱۳۸).

تا آخر آن آیات که در آن لفظ (ربنا) ۵ بار تکرار شده است. آنگاه خداوند فرموده است: ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۹۵].

«پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت»^۱.

بعضی از مردم وجود صفت کلام را برای خداوند انکار می کنند و می گویند: قرآن کلام خدا نیست و خداوند سخن نمی گوید و کلام مخلوق است. مگر نه این است که

خداوند می فرماید: ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [الزمر: ۶۲].

«خداوند آفریدگار همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیا است».

در جواب باید گفت:

الف) کلام خداوند یکی از صفات اوست و صفات خالق شبیه صفات مخلوقات

نیست. زیرا خداوند خودش فرموده است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست».

ب) عبارت ﴿كُلِّ شَيْءٍ﴾ لفظ عامی است که گاهی از آن افاده خاص می شود. مثلاً

خداوند درباره ملکه سبأ می فرماید: ﴿وَأُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [النمل: ۲۳].

«و همه چیز (از اسباب دنیا) در اختیار دارد».

اما با این وجود بسیاری از چیزها جز ملک و حکومت او نبودند، مانند ملک

سلیمان. همچنین خداوند درباره باد می فرماید: ﴿تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا﴾

[الأحقاف: ۲۵].

«همه چیز را بفرمان پروردگارش در هم می کوبد و نابود می کند».

سپس در آمده فرمود: ﴿فَأَصْبَحُوا لَا يَرَوْنَ إِلَّا مَسَكِنَهُمْ﴾ [الأحقاف: ۲۵].

«(آری) آن ها صبح کردند در حالی که چیزی جز خانه هایشان به چشم نمی خورد».

ج) چنان چه بگوییم: کلام خداوند مخلوق است، از این جمله نتایج حاصل

می شود از جمله:

۱. تکذیب قرآن: زیرا خداوند می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾

[الشوری: ۵۲].

«همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی (قرآن) از نزد خود

وحی کردیم».

خداوند در این آیه قرآن را چیزی را دانسته است که بر پیامبر ﷺ وحی کرده است. در صورتی که مخلوق باشد درست نبود که به وسیله آن نازل شود. در صورتی که وحی باشد، لازمه آن این است که قرآن مخلوق نباشد. زیرا کلامی است که خداوند آن را گفته است.

۲. در صورتی که بگوییم قرآن مخلوق است در این صورت این امر به معنی ابطال امر، نهی و جز خواهد بود. زیرا در صورتی که این عبارات، آفریده شده باشند فقط اشکال خلقت هستند که به این صورت آفریده شده‌اند. همچنان که خورشید، ماه و ستارگان نیز به این صورت آفریده شده‌اند و ... در صورتی که بگوییم قرآن مخلوق است اضافه شدن آن را به خداوند به عنوان اضافه خلقت یعنی اضافه شدن مخلوق به خالق بدانیم می‌توان بر کلام بشر و ... نیز عبارت کلام خدا را اطلاق کرد. زیرا همه کلام مخلوقات آفریده شده است. اهل حلول و اتحاد به این امر معتقدند. یکی از آنان می‌گوید:

وَكُلُّ كَلَامٍ فِي الْوَجُودِ كَلَامُهُ سِوَاءَ عَلَيْنَا نَثْرُهُ نِظَامُهُ

هر کلام نظم و نثری که در جهان وجود دارد، سخن اوست.

این سخن لازم و باطل است و در صورت بطلان لازم، ملزوم نیز باطل خواهد بود. (د) در پاسخ آنان می‌گوییم، چنان‌چه به مخلوق بودن قرآن معتقد باشید، در نتیجه لازمه آن این است که مخلوق بودن همه صفات خداوند را قبول داشته باشید. بنابراین میان مخلوق بودن سمع و شنیدن خداوند و بصر و دیدن او هیچ تفاوتی نیست.

رابعاً: صفت ید (دست)

از جمله صفاتی که برای خداوند ثابت شده است، صفت ید (دست) می‌باشد که صفتی حقیقی است که شایسته ذات اوست، و هیچ مانندی ندارد و چگونگی آن را نمی‌دانیم. اما از صفات خبری غیبی است که عقل را در آن مجال نیست.

خداوند می‌فرماید: ﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ﴾ [ص: ۷۵].

«چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با دست خود او را آفریدم سجده کنی».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا

بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ ﴿٦٤﴾ [المائدة: ۶۴].

«و یهود گفتند: «دست خدا (برای انجام افعال خیر) بسته است (و با بخل به ما رزق می دهد)». دست هایشان بسته باد! و بخاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست او، گشاده است؛ هرگونه بخواهد، می بخشد».

خداوند همچنین می فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾﴾ [الزمر: ۶۷]. «آن ها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمان ها پیچیده در دست راست او؛ خداوند منزّه و بلندمقام است از شریکی هایی که برای او می پندارند».

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: کسانی که به خاطر خداوند یکدیگر را دوست می دارند روز قیامت بر روی زمینی از یاقوت کبود و سبز رنگ و در سایه عرش او و در طرف دست راست او قرار دارند، و هر دو دست او راست است. چهره هایشان نورانی ترین چهره هاست که از خورشید تابان روشن تر است. هر پیامبر مرسل و فرشته مقربی به منزلت و جایگاه آن ها رشک می برند.

مردم از یکدیگر می پرسند: اینان کیستند؟ در جواب گفته می شود: اینان کسانی هستند که به خاطر خداوند همدیگر را دوست داشته اند^۱.

بعضی از مردم وجود صفت ید (دست) را برای خداوند عز و جل انکار می کنند و معتقدند که مراد از ید (دست)، قوت و نعمت است. همچنین می گویند که در حقیقت نمی توان برای خداوند صفت ید (دست) را اثبات کرد. زیرا لازمه این امر اثبات جسم بودن خداوند است. در جواب باید گفت:

اولاً: تفسیر (ید): دست به معنای قوت و نعمت بر خلاف ظاهر لفظ است و هر آنچه بر خلاف ظاهر لفظ باشد مردود است، مگر آنکه دلیلی بر آن برداشت باشد.

ثانیاً: در آیاتی مانند: ﴿لَمَّا خَلَقْتُ بِيَدِي﴾ [ص: ۷۵].

«آنچه را که به دو دست خویش آفریدم؟».

برداشت معنای نعمت از کلمه (ید) کاملاً غیر ممکن است. زیرا مستلزم این است که فقط دو نعمت وجود داشته باشد. حال آنکه نعمت های خداوند قابل شمارش

نیستند!

و در صورتی که آن را به معنای قوت و قدرت فرض کنیم باید قبول کنیم که دو قدرت وجود دارد. حال آنکه قدرت دارای معنای واحدی است، و دارای تعدد نخواهد بود. برداشت معنای قوت و نعمت از کلید (ید) در این ترکیب کاملاً محال و غیر ممکن است.

ثالثاً: خداوند - تعالی - فرموده است: ﴿قَالَ يٰٓإِبْرٰهٖمُ مَا مَنَّكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيْـدَيَّ ۗ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰلِيْنَ ﴿۷۵﴾ [ص: ۷۵].

«گفت: ای ابراهیم! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با دست خود او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟! (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)».

چنانچه در این آیه مقصود از (ید)، قوت و قدرت باشد، آدم هیچ برتری و فضیلتی بر آفرینش ابراهیم و حتی بر هیچ موجود دیگری نداشت. زیرا همه آنها به وسیله قوت و قدرت خداوند آفریده شده‌اند بنابراین از این جهت با هم شبیه هستند. خداوند همان کسی که بر انجام هر کاری قدرت دارد و قدرت خداوند در هر چیزی پیداست. بنابراین احتجاج و دلیل آوردن علیه ابراهیم صحیح نخواهد بود. زیرا در این صورت ابراهیم نیز خواهد گفت: خدایا تو مرا هم با قدرت خود آفریده‌ای پس آنان بر من چه برتری و فضلی دارند؟

رابعاً: گفته می‌شود: این صفت (دست) که خداوند آن را اثبات کرده است به صورت‌های مختلفی ذکر شده است که برداشت معنای نعمت و قدرت از آن را ناممکن می‌سازد. گاهی در آن معنای قبض و بسط، طرف راست و ... اراده شده است و همه امور فوق با برداشت معنای قدرت از آن تعارض دارد. زیرا نمی‌توان قدرت را با چنین اوصافی ستود.

خامساً: نباید با اثبات صفات (ید): دست برای خداوند، او را به مخلوقات تشبیه کنیم.

پس همه مخلوقات اعم از انسان و حیوان دارای دست‌هایی هستند که در نام با هم مشترکند اما از نظر حجم و شکل متفاوتند گروهی از آنها بزرگ بعضی کوچک، برخی بلند و تعدادی نیز کوتاه و ... هستند. آیا این بدان معنی است که دست‌های آنان شبیه همانند یکدیگر است؟

بنابراین این امر لزوماً به معنای شباهت صفات خالق با مخلوق نیست. پس ما باید به این صفت و صفات دیگر خداوند عز وجل ایمان بیاوریم و به اثبات آن‌ها برای خداوند بدون تشبیه کردن و سوال از چگونگی آن‌ها معتقد باشیم و بگوییم: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست [نه او در ذات و صفات به چیزی از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، می‌ماند، و نه چیزی از آنچه در کائنات است در ذات و صفات شبیه اوست.] و او شنوا و بیناست [و پیوسته بر امور جهان نظارت می‌کند].»

خامساً: صفت ضحک (خندیدن)

ضحک (خندیدن) یکی از صفاتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را برای خداوند ثابت کرده است که صفتی حقیقی است که لایق ذات خداوند عز وجل است و به خندیدن مخلوقات شبیه نیست و سوال درباره چگونگی آن جایز نیست. همچنین روا نیست که گفته شود خداوند دهان و دندان و ... دارد. اما به اثبات وجود ضحک (خندیدن) به شیوه‌ای که شایسته ذات اقدس الهی باشد اعتقاد داریم.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: خداوند به مردی که در سرزمینی دچار دزد یا جانور درنده‌ای می‌شود می‌خندند. پس از آنان حمایت می‌کند تا عبور کنند.^۱

امیر المومنین علیه السلام همچنین می‌فرماید: خداوند در روز قیامت به سه نفر می‌خندد: مردی که با همسرش در بستر باشد و او را دوست داشته باشد. پس وضو بگیرد و وارد مسجد شود و با خدایش به راز و نیاز بپردازد. فردی که جنب شود، اما آبی به دست نیاورد تا غسل کند. به همین دلیل یخ روی آب را بشکند و وارد آب شود و غسل کند. فردی که با دوستانش به جنگ با دشمن برود و جنگجوی مبارزی به سوی آن‌ها بیاید و بجنگد تا کشته شود.^۲

با وجود این نصوص مبارکی که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده است اما بعضی از مردم وجود صفت ضحک (خندیدن) برای خداوند را انکار می‌کنند و به وسیله تأویلات باطلشان به مقابله با نصوص صریح می‌روند و (ضحک) را به معنی رضایت به

۱- الکافی (۵۴/۵)، وسائل الشیعة (۱۴۱/۱۵).

۲- مستدرک الوسائل (۴۸۷/۱)، الاختصاص (۱۸۸)، بحار الأنوار (۳۲/۷۵).

وسيله دادن ثواب يا اعطای ثواب فرض و در واقع معنای آن را تحریف می‌کنند. و معتقدند که مقصود از ضحک همان رضایت است. زیرا هر گاه انسان از چیزی راضی باشد، به وسیله آن خوشحال می‌شود و می‌خندد. منظور از رضا، ثواب و یا اراده اعطای ثواب است.

همچنین می‌گویند: اثبات صفات ضحک (خندیدن) برای خداوند لزوماً به معنای تشابه آن با مخلوقات است.

در رد این شبهات باید گفت:

اولاً: اعتقاد به اینکه منظور از ضحک (خندیدن) رضایت و ثواب است. باطل و در واقع تحریف کلام از جایگاه خودش می‌باشد. چه چیزی باعث شده است که بگویند مراد از خندیدن رضایت و ثواب است؟

آن‌ها سخنی را درباره خداوند گفته‌اند و به او نسبت داده‌اند که آن را نمی‌دانند این امر از دو جهت قابل بررسی است.

اولاً: بدون داشتن علم متن را از ظاهر آن منحرف کرده‌اند.

ثانیاً: معنایی برخلاف ظاهر را ناآگاهانه و بدون داشتن علم به متن نسبت دادند و از آن برداشت کردند.

ما در جواب آن‌ها می‌گوییم: شما درباره اراده چه نظری دارید؟ در صورتی که بگویند: اراده صفتی ثابت برای خداوند است، در واقع قاعده و اصلشان نقض شده است. زیرا انسان نیز دارای اراده است. همچنان که خداوند می‌فرماید: ﴿مِنْكُمْ مَنْ

يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾ [آل عمران: ۱۵۲].

«بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت».

پس انسان دارای اراده است، بنابراین نه تنها انسان بلکه دیوار نیز دارای اراده است. همچنان که خداوند فرموده است: ﴿فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ

فَأَقَامَهُ﴾ [الکهف: ۷۷].

«(با این حال) در آن جا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد؛ و (خضر) آن را برپا داشت».

بنابراین شما یا صفت اراده خداوند را انکار می‌کنید، همچنان که صفات دیگر او را نیز انکار کرده‌اید، یا آنچه را که خداوند برای خودش اثبات کرده و به خود نسبت داده

است ثابت خواهید کرد، حتی اگر مخلوقات صفتی همانم با آن داشته باشند اما در حقیقت آن دو متفاوتند.

ثانیاً: این قول نیز که اثبات صفت ضحک (خندیدن) برای خداوند نتیجه‌اش این است که خداوند شبیه مخلوقات است، باطل می‌باشد. زیرا آن کسی که می‌خندد همان کسی است که آیه زیر را نازل کرده است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست [نه او در ذات و صفات به چیزی از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، می‌ماند، و نه چیزی از آنچه در کائنات است در ذات و صفات شبیه اوست.] و او شنوا و بیناست [و پیوسته بر امور جهان نظارت می‌کند].»

از سوی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله در مواردی این چنینی جز به وسیله وحی سخن نمی‌گوید. زیرا این امر کاملاً غیبی است، نه از امور اجتهادی که پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی در آن اجتهاد می‌کرد، سپس گاهی خداوند آن را تقریر و تایید می‌نمود و گاهی هم در تایید آن آیه‌ای نازل نمی‌شد. اما این امر جزو اموری غیبی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از طریق وحی دریافت داشته است.

سادساً: صفت خشم، غضب، بغض و کراهت

از جمله صفاتی که برای خداوند ثابت شده است، صفات غضب، خشم، بغض و تنفر است که جزو صفات حقیقی ثابت شده برای ذات پروردگار هستند که شایسته جلال و عظمت اوست و با صفات مخلوقات نیز مشابهتی ندارد و ما کیفیت و چگونگی آن را نمی‌دانیم خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ﴾ [النساء: ۹۳].

«و هرکس، فرد بالیمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند؛ و خداوند بر او غضب می‌کند؛ و او را از رحمتش دور می‌سازد.»

همچنین می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ﴾

[محمد: ۲۸].

«این (جان‌ستاندن از منافقان به شیوه مذکور و بر وصفی که ذکر شد) بخاطر آن است که آن‌ها از آنچه خداوند را به خشم می‌آورد (کفلا و معاصی) پیروی کردند، و آنچه را موجب خشنودی اوست (از ایمان، توحید، طاعت و پشتیبانی از مؤمنان) کراهت داشتند.»

همچنین می فرماید: ﴿فَلَمَّا ءَاسَفُونَا اَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾ [الزخرف: ۵۵].
 «اما هنگامی که ما را (با افراط خود در عصیان و عناد) به خشم آوردند، از آن‌ها انتقام گرفتیم».

همچنین می فرماید: ﴿وَلَكِنَّ كَرِهَ اللّٰهُ اَنْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ﴾ [التوبة: ۴۶].
 «ولی خدا از حرکت آن‌ها کراهت داشت؛ از این رو (خارج شدن برایشان سنگین کرد) و باز داشت».

از خالد روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که با عمار دشمنی کند، خداوند دشمن او خواهد بود، و کسی که عمار را به خشم آورد خداوند از او خشمگین خواهد بود»^۱.

همچنین پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: «مَنْ اَسْحَطَ وَالِدِيْهِ فَقَدْ اَسْحَطَ اللّٰهُ وَمَنْ اَغْضَبَهُمَا فَقَدْ اَغْضَبَ اللّٰهُ»: کسی که پدر و مادرش را خشمگین کند در واقع خداوند را به خشم آورده است، و کسی که آن دو را ناخشنود و غضبناک سازد، در واقع خدا را غضبناک و ناخشنود ساخته است»^۲.

پیامبر ﷺ درباره فضایل قریش و انصار فرمودند: «مَنْ اَبْغَضَ قُرَيْشًا اَبْغَضَهُ اللّٰهُ ... وَ مَنْ اَبْغَضَ الْاَنْصَارَ اَبْغَضَهُ اللّٰهُ»: «کسی که با قریشیان دشمنی ورزد خداوند با او دشمنی خواهد کرد»^۳.

همچنین از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: خداوند سه چیز را برای شما ناپسند دانسته است: قیل و قال [بحث و جدل]، سوال کردن فراوان و تباه کردن و به هدر دادن مال، همچنین از به جا نیاوردن صله رحم نسبت به مادران، زنده بگور کردن دختران و ... نهی کرده است»^۴.

امام جعفر صادق به روایت از پدران‌ش روایت شده است که پیامبر ﷺ در وصیتش به امام علی عليه السلام فرمود: «كِرَّةَ اللّٰهُ لِأُمَّتِي الْعُسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا بِمِثْرٍ وَكِرَّةَ دُخُولِ

۱- بحار الأنوار (۱۹۶/۴۱).

۲- مستدرک الوسائل (۱۹۳/۱۵).

۳- کتاب الاحتجاج: (۱۴۵/۱) به اختصار.

۴- مستدرک الوسائل (۲۲۳/۷).

الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِثْرٍ، فَإِنَّ فِيهَا سَكَنًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»: «خداوند برای امتم ناپسند شمرده است که بدون شلوار در زیر آسمان غسل کنند و یا وارد آب جوی‌ها و ... شوند. زیرا در آن‌ها گروه‌هایی از ملائکه سکونت دارند»^۱.

بعضی از مردم وجود این صفات ثابت برای خداوند را انکار کرده‌اند و می‌گویند: خداوند خشمگین و غضبناک نمی‌شود، و متنفر نمی‌شود، و کینه به دل نمی‌گیرد. و در این آیات مقصود فقط انتقام یا اراده انتقام است. زیرا آن صفات، از آن مخلوقات هستند و برای ما جایز نیست که آفریدگار را به آفریده‌ها و مخلوقات تشبیه کنیم. در جواب این ادعا باید گفت:

اولاً: خشم و غضب چیزی غیر از انتقام است، و انتقام نتیجه خشم و غضب است. همچنان که می‌گوییم: پاداش و ثواب نتیجه رضایت است. خداوند سبحانه و تعالی از آن قوم ناخشنود می‌شود و بر آنان خشم می‌گیرد و غضبناک می‌شود، آنگاه از آنان انتقام می‌گیرد.

چنان‌چه بگویند: اثبات خشم و غضب برای خداوند از نظر عقلی درست نیست. در جواب می‌گوییم: بلکه عقل ما را به وجود خشم و غضب خداوند راهنمایی می‌کند. زیرا انتقام گرفتن از مجرمان و عذاب دادن و شکنجه کردن کفار دلیلی بر وجود خشم و غضب پروردگار است.

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا عَاسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾ [الزخرف: ۵۵]. «اما هنگامی که ما را (با افراط خود در عصیان و عناد) به خشم آوردند، از آن‌ها انتقام گرفتیم».

این آیه دلیلی بر علیه کسانی است که وجود صفات خشم و غضب خداوند را انکار می‌کنند. زیرا خداوند انتقام را که از آن با لفظ (آسفونا) تعبیر کرده است. چیزی غیر از غضب قرار داده است. زیرا شرط چیزی غیر از مشروط است. **ثانیاً:** سخن آنان مبنی بر اینکه آن صفات همانند صفات مخلوقات است از دو نظر باطل است:

الف) خداوند عز وجل که او نسبت به خود داناترین است. در قرآن این صفات را به خود نسبت داده و آن‌ها را اثبات کرده است. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نیز به

آن‌ها خدا شناسترند، و به وجود آن معتقد بوده‌اند. اما آنان وجود آن صفات را انکار می‌کنند. آیا آن‌ها خدانشناس‌ترند یا خداوند، پیامبر ﷺ و اهل بیت بزرگوارش ﷺ؟! (ب) شباهت و چگونگی خشم و غضب، تنفر و بغض در میان مخلوقات متفاوت است. خداوند دارای مثل اعلی است. پس چگونه می‌توان خداوند را با صفات مخلوقات ستود؟!.

کسی که هر امری را در جای خود قرار می‌دهد و در این کار براساس قرآن، سنت صحیح و فهم اهل بیت ﷺ که خود عرب زبان و آشناترین مردم به فهم مراد آن بوده‌اند، پیروی کند، مسأله را کاملاً روشن می‌یابد.

سابعاً: صفت علو و استواء

فرد مسلمان باید معتقد باشد، که خداوند در آسمان بر روی عرشش استقرار یافته است به گونه‌ای که فقط لایق ذات احدیت می‌باشد و شبیه استقرار پیدا کردن مخلوقات نیست و ما چگونگی آن را نمی‌دانیم. خداوند مسأله استواء و استقرار بر عرش را در آیات زیر بیان کرده است. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [یونس: ۳]. «پروردگار شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید؛ سپس بر عرش استقرار یافت».

همچنین می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الرعد: ۲].

«خدا همان کسی است که آسمان‌ها را، بدون ستون‌هایی که برای شما دیدنی باشد، برافراشت، سپس بر عرش استقرار یافت».

همچنین می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ [طه: ۵].

«خداوند مهربانی است که بر عرش استقرار یافته است».

همچنین درباره‌ی قرار گرفتن آن در بالای آسمان می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ [آل عمران: ۵۵].

«(به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: «من تو را برمی‌گیرم و به سوی خود، بالا می‌برم».

همچنین می فرماید: ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾ [النساء: ۱۵۸].

«بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد».

همچنین می فرماید: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ [فاطر: ۱۰].

«سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند، و عمل صالح را بالا می برد».

همچنین می فرماید: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَهْمَنُ ابْنُ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ﴾

﴿أَسْبَابُ السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ آلِهِ مُوْسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِّفِرْعَوْنَ سَوْءَ

عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ﴾ [غافر: ۳۶-۳۷].

«فرعون گفت: ای هامان برای من بنای مرتفعی بساز، شاید من به وسائلی دست یابم [که

با آن‌ها به سوی خدا بالا روم]. وسائل [صعود به] آسمان‌ها، تا خدای موسی را بنگرم و از او

آگاه شوم، هر چند که من گمانم بر این است که موسی دروغگو است. این چنین کارهایی بر

فرعون در نظرش آراسته و پیراسته شد و او را از راه [حق] باز داشته بود و توطئه و نیرنگ

فرعون [و فرعونیان] جز به زیان و نابودی نینجامید».

همچنین می فرماید: ﴿ءَأَمِنْتُمْ مَّن فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ

تَمُورٌ﴾ [۱۶] ﴿أَمْ أَمِنْتُمْ مَّن فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ

﴾ [الملك: ۱۶-۱۷].

«آیا خود را از عذاب کسی که حاکم بر آسمان است در امان می دانید که دستور دهد

زمین بشکافد و شما را در خود فرو برد، و دائماً به لرزش خود ادامه دهد؟ آیا خود را از عذاب

خداوند آسمان در امان می دانید که تندبادی پر از سنگریزه بر شما فرستد؟، و به زودی

خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است».

از ابو صدیق ناجی روایت شده است که: سلیمان علیه السلام خارج شد تا با مردم یکجا از

خداوند باران طلب کند. ناگهان بر مورچه‌ای عبور کرد که بر پشت دراز کشیده بود و

دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرده و می گفت: خدایا ما گروهی از آفریده‌های تو

هستیم و به روزی تو نیازمندیم. پس یا ما را آب بده یا بمیران! سلیمان علیه السلام به مردم

گفت: برگردید که خداوند شما را به وسیله دعای موجود دیگری آب خواهد داد!

از علی علیه السلام روایت شده است که او از کشور یمن طلایی را در پوستی دباغی شده

برای پیامبر ﷺ فرستاد که خاک از آن جدا نشده بوده پیامبر ﷺ او را میان پنج نفر از اصحاب تقسیم کرد: أقرع بن حابس، عیینة بن حصن بن بدر، زید الخلیل، علقمة بن علاثة و عامر بن طفیل، گروهی از اصحاب کمی رنجیده خاطر شدند و گفتند: ما از این افراد استحقاق بیشتری برای آن طلا داشتیم. این سخن به پیامبر ﷺ رسیده و فرمود: «أَلَا تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينٌ مَنْ فِي السَّمَاءِ يَأْتِينِي خَبْرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً»: «آیا مرا امین نمی‌پندارید. در حالیکه من امین آن خدایی هستم که در آسمان است. هر صبح و شب خبر آسمان برای من می‌رسد»^۱.

بعضی از مردم وجود صفت علو و استواء [استقرار] را برای خداوند انکار می‌کنند و می‌گویند چنانچه خداوند دارای علو و استقرار باشد، بدین معنی است که خداوند در جهتی قرار دارد و چنانچه در جهتی باشد، در واقع به این معناست که خداوند محدود به جسم است که این امر محال و غیر ممکن است! درباره این امور می‌توان تأملاتی چند داشت:

اولاً: این سخن آنان بر خلاف آن چیزی است که خداوند در کتابش و پیامبر ﷺ و اهل بیت پاکش ﷺ آن را ثابت کرده‌اند.

ثانیاً: می‌گوییم آن جسم و حدی که شما ادعا می‌کنید چیست؟ آیا منظور شما از حد آن است که مخلوقاتی مانند عرش و او را در بر گرفته‌اند؟ اگر چنین گمان می‌کنید، خیال باطلی است و این امر درباره خداوند کاملاً منتفی است و درباره صفت علو نیز الزامی نیست.

یا منظورتان از حد، فاصله گذارنده و جدا کننده از آنهاست نه قرار گرفته در میان آنان؟ این از نظر معنی و مفهوم صحیح است. در این باره احتیاط می‌کنیم و لفظش را نه به صورت نفی و نه اثبات ذات اقدس او اطلاق نمی‌کنیم. زیرا ما فقط آن چیزی را بر خداوند اطلاق می‌کنیم که خداوند آن را خود برای خود اثبات کرده است و یا پیامبر ﷺ آن را بیان فرموده است و در این امر نیز تمثیل، تشبیه، تحریف و همچنین از چگونگی آن سوال نمی‌کنیم. اما درباره جسم خداوند می‌گوییم منظورتان از جسم چیست؟

آیا منظورتان این است که خداوند جسم مرکب از گوشت و استخوان و پوست است؟

۱- دعائم الإسلام (۱/۲۶۰)، نگا: بحار الأنوار (۷۰/۹۳)، مستدرک الوسائل (۷/۱۱۶).

اگر چنین باشد، ادعایتان باطل است و گفتن این سخن درباره خداوند جایز و روا نیست.

زیرا هیچ چیز همانند خداوند نیست و او نیز شبیه هیچ مخلوقی نیست. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست [نه او در ذات و صفات به چیزی از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، می‌ماند، و نه چیزی از آنچه در کائنات است در ذات و صفات شبیه اوست]، و او شنوا و بیناست [و پیوسته بر امور جهان نظارت می‌کند]».

یا منظورتان از جسم آن چیزی است که قائم با لذات و دارای صفات شایسته خویش می‌باشد؟ اگر چنین باشد، این سخن از نظر معنی درست است اما این لفظ را هم بدان علت که گذشت نه به صورت نفی و نه اثبات به خداوند نسبت نمی‌دهیم.

همچنین اهل تحریف می‌گویند: استواء بر عرش به معنای استیلاء بر چیزی است. و در ادعایشان به این آیه استناد می‌کنند که خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الأعراف: ۵۴].

«سپس بر روی عرش استقرار یافت».

گفته‌اند که: چنانچه قبول کنیم که خداوند تعالی بدان معنی که شما می‌گویید که آن معنی علو است بر عرش استقرار یافته است، این امر لزوماً بدین معنی است که خداوند به عرش نیازمند است و این امر محال است!

از جنبه‌های مختلف می‌توان به ادعای آنان پاسخ داد:

اولاً: قول آنان بر خلاف آن چیزی است که خداوند تعالی آن را اثبات کرده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام آن را ثابت نموده و قبول می‌کرده‌اند.

ثانیاً: این سخن بر خلاف ظاهر لفظ است زیرا چنانچه ماده (استواء) به وسیله حرف (علی) متعدی شود در واقع به معنای برتر و بالا بودن است. این امر در زبان عربی کاملاً واضح و مشهود است و نمونه‌های آن در قرآن و کلام عرب بسیار فراوان است.

ثالثاً: این نتایج باطلی را در پی دارد:

الف) اینکه خداوند هنگام آفرینش آسمان‌ها و زمین بر عرش مستقر نبوده است. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾

[الأعراف: ۵۴].

«آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید آنگاه بر عرش [استواء] استقرار یافت.»
در اینجا این سوال مطرح می‌شود که قبل از خداوند چه کسی بر عرش چیرگی
استیلاء داشته است تا خداوند جانشین او شود؟!

(ثُمَّ) در زبان عربی معنی ترتیب را افاده می‌کند. بنابراین نتیجه این می‌شود که
قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین، عرش به غیر خداوند تعلق داشته است!
(ب) غالباً کلمه (استولی): (چیره شدن) بعد از غلبه پیدا کردن کسی بر چیزی به
کار می‌رود. حال آنکه هیچ کسی بر خداوند غلبه پیدا نمی‌کند.

أَيُّنَ الْمَقْرُومِ وَالْإِلَهِ الطَّالِبُ وَالْأَشْرُمُ الْمَغْلُوبُ لَيْسَ الْغَالِبُ
چنانچه خداوند بخواهد کاری را انجام دهد به کجا فرار می‌کنی و اشرم (بینی
شکسته) همواره مغلوب است.

(ج) از جمله نتایج این سخن باطل این است که می‌توان گفت: خداوند بر زمین،
درختان و کوه‌ها استقرار پیدا کرده است. زیرا او بر آن‌ها استواء یافته است. این نتایج
باطل هستند. بطلان لازم نتیجه باطل بودن ملزوم است.
اما این ادعا که آن‌ها می‌گویند: پذیرفتن استوای خداوند بر عرش بدین معناست که
خداوند به عرش نیاز دارد.

ما در جواب می‌گوییم: هرگز چنین نیست. زیرا استوای خداوند بر عرش، استوای
خاصی است که شایسته عظمت و جلال اوست.

پس او بر روی عرش است، بدون اینکه بدان نیازی داشته باشد. او همانند
مخلوقات نیست که به چیزی نیاز داشته باشد تا بر روی آن استقرار یابد. بنابراین
استوای خداوند بر عرش بدین معنی است که او بر روی عرش است اما او به آن نیازی
ندارد بدین ترتیب دلایل اساسی شدن، باطل می‌شود.

ثامناً: صفت نزول

از جمله نشانه‌های ایمان به صفات خداوند، داشتن اعتقاد به نزول خداوند به صورت
نزول حقیقی به آسمان دنیا می‌باشد. که شایسته جلال اوست و همانند نزول هیچ
مخلوقی نیست و چگونگی آن بر ما پوشیده است.

از جابر جعفی روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند تبارک و

تعالی - در ثلث آخر شب به آسمان دنیا پایین می‌آید و ندا می‌دهد آیا توبه کننده‌ای هست تا توبه او را بپذیریم؟ آیا استغفار کننده‌ای وجود دارد تا گناهان او را مورد عفو و آمرزش قرار دهیم. آیا دعا کننده‌ای هست که مرا بخواند تا او را آزاد کنم و بیمارزم؟ آیا بیچاره‌ای هست که مرا بخواند تا برای او گشایشی به وجود بیاورم و آیا مظلومی هست که از من طلب کمک کند تا به او یاری برسانم؟^۱.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: روز جمعه حق و حرمتی دارد. مبادا که آن را تباه سازید یا در انجام عبادت خداوند تقرب و نزدیکی به او به وسیله عمل صالح و دوری از همه گناهان و محرمات کوتاهی کنید. زیرا خداوند در آن روز نیکی‌ها را دو برابر می‌کند و گناهان را محو و نابود می‌کند. همچنین مرتبه انسان‌ها را بالا می‌برد. همچنین فرمود: روز آن نیز همانند شبش بسیار فضیلت دارد. چنانچه بتوانی آن را با نماز و دعا زنده‌داری، پس چنین کن. زیرا خداوند در آغاز شب جمعه به آسمان دنیا فرود می‌آید و نیکی‌ها را در آن چند برابر و گناهان را محو می‌نماید. خداوند بسیار گسترش دهنده نعمت‌ها و بزرگوار است.^۲

اهل تحریف صفت نزول خداوند را انکار می‌کنند و می‌گویند: خداوند نازل نمی‌شود، بلکه آنچه نازل می‌شود، امر پروردگار است.

گروهی نیز می‌گویند: آنچه نازل می‌شود رحمت پروردگار است!

گروهی دیگر هم می‌گویند: آنچه فرود می‌آید، یکی از فرشتگان خداوند است! همه این سخنان باطل هستند. زیرا امر خداوند همواره نازل می‌شود و به زمان خاص از شب یا روز اختصاص ندارد. یعنی مختص به ثلث آخر شب نیست. همچنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ﴾ [الجسدة: ۵].

«خداوند [تمام عالم هستی را] از آسمان گرفته تا زمین، زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است، [و جزا و مدبری در این جهان وجود ندارد]. سپس امر به سوی او باز می‌گردد».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ﴾ [هود: ۱۲۳].

«همه کارها یکسره به سوی او باز می‌گردد».

اما اینکه آن‌ها می‌گویند: رحمت خداوند در ثلث آخر شب به سوی آسمان فرود

۱- بحار الأنوار (۱۶۷/۸۴).

۲- الکافی (۴۱۴/۳)، تهذیب الأحکام (۳/۳) وسائل الشیعة (۳۷۵/۷).

می آید!

در جواب باید گفت: خداوند پاک و منزه است از آنچه اینان می گویند؛ آیا رحمت خداوند فقط در این زمان نازل می شود؟! حال آنکه خداوند می فرماید: ﴿وَمَا يَكُم مِّنْ نَّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ [النحل: ۵۳].

«آنچه از نعمت‌ها دارید همه از سوی خداست [و باید فقط خدا را سپاس گفت و او را پرستش کرد]».

همه نعمت‌ها از سوی خداوند است و جزو آثار رحمت او است که همواره و در هر زمانی بر مخلوقات نازل می شود.

همچنین در جواب افرادی که معتقدند آنچه نازل می شود، یکی از فرشتگان است، می گوئیم: آیا معقول است که یکی فرشتگان خداوند بگوید: کسی که مرا بخواند او را پاسخ می دهم و نیاز او را برآورده می کنم؟ و ...

بنابراین در می یابیم که این سخنان همه تحریف باطلی هستند که احادیث در بطلان آن‌ها فراوان است.

همچنین می گویند: چگونه ممکن است شما می گوئید که خدا فرود می آید؟ اگر خدا نازل شود پس علو برتری او چه می شود؟ و اگر نازل شود پس استوای بر عرش چه خواهد شد؟

اگر معتقد به نزول باشیم، در واقع نزول حرکت و انتقال است! در صورتی که به نزول و فرود آمدن خداوند باور داشته باشیم، در حقیقت نزول حادث است و حوادث نیز فقط به وسیله امر به حادث، یعنی مخلوقی به وجود می آیند!!

در جواب می گوئیم: این بحث باطل و بیهوده‌ای است که به وسیله عقل فلسفی عقیم انجام می شود و مانع بیان حقیقت نزول براساس نصوص آشکار و واضح نمی شود.

آیا شما از پیامبر ﷺ نسبت به آنچه خداوند استحقاق آن را دارد، داناترید؟ پیامبر ﷺ هرگز این احتمالات را بر زبان جاری نساخته‌اند. حال آنکه ایشان بر تنزیه و تبرئه خداوند از نسبت دادن هر نقصی به پروردگار که به ذهن انسان متبادر می شود، تأکید داشتند.

اما ای تاویل کنندگان و مخالفان! شما سخن باطلی می گوئید و از آن دفاع می کنید و همواره می گوئید: چگونه و چگونه؟!

اما دوستداران اهل بیت لفظ «چگونه» را به دریا می‌اندازند و می‌گویند: خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید به گونه‌ای که شایسته اوست، و او بر عرش استواء (استقرار) دارد و برتر و بالاتر از مخلوقات است، و هیچ کدام از آفریده‌های او را در بر نمی‌گیرند. ما چگونگی فرود آمدن او را نمی‌دانیم، فرود آمدنی که شبیه و همانندی ندارد و عقل‌های ما قاصر، کوتاه‌تر و حقیرتر از آن است که به خداوند احاطه داشته باشد و او را در بر گیرد.

نزول خداوند لزوماً به معنای خالی شدن عرش از وجود ذات مبارکش نمی‌باشد. خداوند دارای بهترین مثال است. بنده می‌تواند دستش را از روی صندلی بردارد و پایین بیاورد در حالی که خود هنوز بر روی صندلی قرار دارد.

پس در روز قیامت آسمان‌ها در دست راست او پیچیده خواهند شد و زمین نیز در قبضه دست او قرار می‌گیرد. همچنین نزول او لزوماً به معنای حرکت و انتقال نیست و با اثبات حرکت نیز نقض و عیبی برای خداوند به وجود نمی‌آید.

آنان بدین علت دچار همه این اشکالات شده‌اند، زیرا با عقل‌های ضعیف و ناقص و قاصرشان خداوند را با مخلوقات مقایسه می‌کنند. حال آنکه خداوند برتر از آن است که با چیزی مقایسه شود.

بعضی از مردم می‌گویند چنانچه نزول خداوند ثابت شود، این بدان معنی است که خداوند در هر لحظه و با اختلاف شب و روز فرود می‌آید و بالا می‌رود.

در جواب باید گفت: علت این سخن عدم شناخت آن‌ها نسبت به پروردگار است که هیچ چیزی شبیه او نیست و او بسیار بزرگتر و عظیم‌تر از آن چیز است که آنان گمان می‌برند. همچنین آنان آن‌گونه که شایسته است خداوند را تعظیم و بزرگداشت نکرده‌اند.

چنانچه امری چنین مقدر شود، یعنی ما خداوند را با اعمال و وضعیت خودمان مقایسه کنیم، مردم گمراه می‌شوند و قدر و جایگاه پروردگارشان را نخواهند شناخت.

این سخن درباره کسانی نیز صادق خواهد بود که گمان می‌کنند خداوند نمی‌تواند دعای همه دعاکنندگان را در زمان‌ها، مکان‌ها، مطالبات و به زبان‌های مختلف بشنود و بر آورده کند. همچنین نمی‌تواند در یک روز همه جهانیان را مورد محاسبه قرار دهد، و نمی‌تواند سخن همه گویندگان را بشنود، و همه جهانیان را نخواهد دید. این سخن کفر نسبت به پروردگار، خروج از اسلام و وارد کردن طعن نسبت به ذات الهی است.

تاسعاً: صفت معیت (همراهی)

همراهی خداوند دو گونه است:

۱- همراهی عمومی:

به معنای همراه بودن با همه بندگان اعم از کفار و مؤمنان است. و خداوند در شنیدن، دیدن، علم و حکومت و معنای دیگر خداوندی همراه آنان خواهد بود.

خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾﴾ [الحديد: ٤].

«و او است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز (شش طور و دوران) آفرید؛ سپس بالای تمامی مخلوقات خود بر عرش استوا یافت (استوایی که سزاوار جناب و جلال اوست)؛ آنچه را در زمین فرو می‌رود، می‌داند، و آنچه را از آن خارج می‌شود، و آنچه از آسمان نازل می‌گردد، و آنچه به آسمان بالا می‌رود؛ و هر جا باشید او (با علم خود) با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست!».

همچنین می‌فرماید: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾ [المجادلة: ٧].

«هیچ‌گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر اینکه خداوند چهارمین آن‌هاست، هیچ‌گاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر اینکه خداوند ششمین آن‌هاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن، مگر اینکه او همراه آن‌هاست هر جا که باشند».

۲- همراهی خاص که خود دو نوع است.

الف) همراهی خاص مقید به داشتن صفتی: که فقط از آن مؤمنان است.

همچنان که خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾

﴿النحل: ۱۲۸﴾.

«خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند، و کسانی که نیکوکارند».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [الأنفال: ۴۶].

«و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت‌کنندگان است».

همچنین می‌فرماید: ﴿كَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ

الصَّالِحِينَ ﴿٢٤٩﴾ [البقرة: ۲۴۹].

«چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند، و خداوند، با صابران و استقامت‌کنندگان است.»

ب) همراهی خاص مقید به شخص خاصی: همچنان که خداوند درباره پیامبر ﷺ و یارش می‌فرماید: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]. «هنگامی که [پیامبر] خطاب به رفیقش گفت: غم مخور خداوند با ماست (و ما را از دست قریشیان می‌رہاند و حفظ می‌کند)».

همچنین خداوند خطاب به موسی و هارون علیهما السلام می‌فرماید: ﴿إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى﴾ [طه: ۴۶].

«من با شما هستم؛ (همه چیز را) می‌شنوم و می‌بینم.»

همراهی خاص مقید به شخص خاص در واقع به معنی تایید، یاری و محبت است چنانچه کسی سوال کند: آیا میان علو خداوند و همراهی او با آفریده‌هایش تناقضی وجود ندارد؟

در جواب باید گفت: نه به سه دلیل هیچ تناقضی میان آن‌ها وجود ندارد:

اولاً: خداوند در صفات خودش آن دو را با هم جمع کرده است چنانچه تناقضی وجود داشت، روا نبود که خداوند خودش را بدان‌ها وصف نماید.

ثانیاً: اساساً میان علو و برتری با همراهی هیچ تعارضی وجود ندارد. زیرا ممکن است چیزی در حالی که همراه شماسست در جایگاه عالی و برتری باشد. همچنان که در میان اعراب این جمله مشهور است که: القمر معنا ونحن نسیر: در حالی که ما حرکت می‌کنیم، ماه همراه ماست.

در حالیکه ماه و خورشید در آسمان قرار دارند. همچنان که امکان جمع شدن علو و معیت (همراهی) در یکی از مخلوقات وجود داشته باشد، پس امکان جمع شدن آن‌ها در خالق به طریق اولی وجود دارد.

ثالثاً: پیامبر ﷺ در هنگام سفر دعایی می‌کند که قسمتی از آن چنین بود: «اللَّهُمَّ أنتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَالِدِ»: «خدایا تو در سفر همراه [مسافر] هستی. و در میان خانواده، اموال و فرزندان جانشین [و حافظ آن‌ها]

هستی»^۱.

در مستدرک الوسائل از امیر المؤمنین علیه السلام به روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان فرمودند: هر گاه بنده‌ای بگوید: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ [الفاتحة: ۱] خداوند می‌فرماید: بنده‌ام کارش را با نام من شروع کرد. پس من باید امور او را به پایان برسانم و در کارهایش به او برکت ببخشم. وقتی بنده می‌گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾: خداوند می‌فرماید: «بنده‌ام مرا ستود و از من سپاس‌گزاری کرد و دانست که نعمت‌هایی که دارد همه از جانب من است». همچنین بلاهایی که از او دور شده‌اند، همه به لطف و بزرگی من بوده است. شما را شاهد قرار می‌دهم که برای او نعمت‌های دنیا را به نعمت‌های آخرت اضافه می‌کنم و بلایای آخرت را همانند مصیبت‌های دنیا از او دور می‌سازم. هر گاه بنده بگوید: ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾: خداوند می‌فرماید: بنده‌ام برای من شهادت داد که من بخشنده و مهربان هستم. شما را شاهد قرار می‌دهم که بی‌تردید از رحمت من به او بهره‌اش را خواهم داد و سهم او را از عطا و بخشش من نیز به او خواهم بخشید. هرگاه بنده بگوید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾: خداوند می‌فرماید: شما را شاهد قرار می‌دهم، همچنان که او به اینکه من صاحب روز جزا هستم اعتراف کرد، من نیز در روز قیامت، حساب را بر او آسان خواهم گرفت و نیکی‌هایش را خواهم پذیرفت و از بدی‌هایش در خواهم گذشت. هرگاه بنده بگوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾: خداوند می‌فرماید: «بنده‌ام راست می‌گوید. او فقط مرا می‌پرستد. بی‌تردید در مقابل عبادت‌هایش به او پاداشی می‌دهم که همه آن کسانی که با عبادت او مخالفت می‌کردند، به آن غبطه بخورند. هرگاه بنده بگوید: ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾: خداوند می‌فرماید: بنده‌ام فقط از من کمک طلبید و به من پناه آورد من شما را شاهد قرار می‌دهم که بی‌تردید او را در کارهایش یاری می‌دهم و در سختی‌ها به او کمک می‌کنم و در هنگام مشکلات روز قیامت دست او را خواهم گرفت. هرگاه بنده بگوید: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾: و تا آخر سوره را بخواند خداوند می‌فرماید این دعای بنده من است و هر آنچه او بخواهد بر آورده می‌کنم و به او می‌دهم، به دعای بنده‌ام پاسخ گفتم و همه آنچه را که آرزو می‌کرد به

۱- الکافی (۲۸۴/۴)، نکا: مستدرک الوسائل (۱۳۴/۸)، من لا يحضره الفقيه (۵۲۵/۲).

او دادم و از آنچه از آن می ترسید، او را امان دادم^۱.

۱- مستدرک الوسائل (۴/۲۲۸)، بحار الأنوار (۵۹/۸۲)، امالی صدوق (۱۷۴).

پایان

برادر عزیزم! دربارهٔ امور دینت آگاهی داشته باش و آگاهانه خدایت را بخوان زیرا این امور جز شریعت هستند که همواره به آموختن و دانستن ضرورت دارند. همچنین باید همواره در این راه براساس نور و روشنی حرکت کنی و بهترین نور همان کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و مکتب اهل بیت علیهم السلام می باشد.

از خداوند - سبحانه و تعالی - به وسیلهٔ نام‌های زیبا و صفات والا ایش می‌خواهم که دل‌های بندگان مؤمنش را بر سنت پیامبر بزرگوارش ﷺ و راه و روش اهل بیت علیهم السلام متفق سازد، همان افراد پاکی که هرگز راه و روش او را تغییر نداده و از راه او منحرف نشدند. آنان نور حق و راه‌های بیان حقیقت برای همهٔ مؤمنان بودند در پایان همان دعایی را می‌خوانیم که سرورمان محمد ﷺ در دعای نماز شب می‌خواندند.

«اللَّهُمَّ رَبَّ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اهْدِنَا إِلَى مَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنْ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ الْمُسْتَقِيمِ».

«خداوند ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، ای آفریننده آسمان‌ها و زمین، ای داننده نهران و آشکار تو در میان بندگان در آنچه درباره آن دچار اختلاف می‌شوند، قضاوت و داوری می‌کنی. در آنچه درباره آن اختلاف به وجود آمده است با اراده خود ما را به آنچه حقیقت است راهنمایی کن که بی‌تردید تو هرکسی را که بخواهی به راه راست هدایت می‌کنی».

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. الاحتجاج، أبو منظور احمد بن علی طبرسی، نشر مرتضی، مشهد مقدس (۱۴۱۳هـ.ق)
۳. الاختصاص، محمد بن محمد بن نعمان شیخ مفید، کنگره جهانی شیخ مفید قم (۱۴۱۳هـ.ق)
۴. ارشاد القلوب، حسن بن أبی الحسن الدیلمی، انتشارات شریف رضی، (۱۴۱۲هـ.ق)
۵. الاستبصار، ابو جعفر طوسی، دارالکتب الإسلامیه، تهران، (۱۳۹۰هـ.ق)
۶. أعلام الدین، حسن بن ابی الحسن الدیلمی، مؤسسه آل البيت علیه السلام، قم، (۱۴۰۸هـ.ق)
۷. إلام الوری، امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، دارالکتب الإسلامیه، تهران
۸. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی طاوس، دارالکتب الإسلامیه، تهران، (۱۳۶۷هـ.)
۹. أمالی الصدوق، أبو جعفر محمد بن بابویه القمی مشهور به (صدوق)، انتشارات کتابخانه اسلامیه، (۱۳۶۲هـ)
۱۰. امالی طوسی، شیخ الطائفه أبو جعفر محمد بن حسن طوسی، انتشارات دارالثقافه، قم، (۱۴۱۴هـ.ق)
۱۱. أمالی المفید، شیخ مفید، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، (۱۴۱۳هـ.ق)
۱۲. الأنوار النعمانیه، سید نعمت الله جزائری، چاپ چهارم، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، (۱۴۰۴هـ.ق)
۱۳. أوائل المقالات، شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، (۱۴۱۳هـ.ق)
۱۴. بحار الأنوار، شیخ محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان، (۱۴۰۴هـ.ق)
۱۵. البلد الأمين، ابراهیم بن علی العاملی الکفعمی، چاپ سنگی

۱۶. تأویل الآيات الظاهره، سید شرف الدین حسین استرآبادی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، (۱۴۰۹ هـ ق)
۱۷. تهذیب الأحكام، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، دارالکتب الإسلامیه، تهران، (۱۳۶۵ هـ ش)
۱۸. تفسیر الأمثل، ناصر مکارم شیرازی، چاپ اول، مؤسسه بعثت، تهران
۱۹. تفسیر البرهان، سید هاشم حسینی شیرازی، چاپ اول، انتشارات بعثت، تهران
۲۰. تفسیر بیان السعاده، حاج سلطان محمد جنابذی، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران
۲۱. تفسیر تبيان، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، چاپ اول، تحقیق احمد حبیب العاملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی
۲۲. تفسیر تقریب القرآن، سید محمد حسین شیرازی، چاپ اول، مؤسسه الوفاء بیروت
۲۳. تفسیر جامع الجوامع، امین الدین ابو علی فضل طبرسی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران
۲۴. تفسیر الجدید، شیخ محمد سبزواری نجفی، چاپ اول، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت
۲۵. تفسیر الجوهر الثمین، سید عبدالله شبر، چاپ اول، مکتبه الالفین، کویت
۲۶. تفسیر شبر، سید عبدالله شبر، چاپ اول، دارالبلاغه، بیروت
۲۷. تفسیر الصافی، مولی محسن ملقب به (فیض کاشانی)، چاپ اول، دارالمرتضی، مشهد
۲۸. تفسیر عیاشی، ابوالنضر محمد بن مسعود بن عیاش، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه
۲۹. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، چاپ سوم، قم، مؤسسه دارالکتاب
۳۰. تفسیر الکاشف، محمد جواد مغنیه، چاپ سوم، دارالعلم للملایین
۳۱. تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد بن قمی مشهدی، چاپ اول، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
۳۲. تفسیر مجمع البیان، امین الدین ابو علی فضل طبرسی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، (۱۳۷۹ هـ ق)

۳۳. تفسیر مختصر مجمع البیان، شیخ محمد باقر ناصری، چاپ دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین
۳۴. تفسیر العین، مولی نورالدین محمد بن مرتضی کاشانی، چاپ اول، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی
۳۵. تفسیر مقتینات الدرر، مسیر سید علی حائری تهرانی، تهران، دارالکتب الإسلامیه
۳۶. تفسیر من هدی القرآن، سید محمد تقی مدرسی، چاپ اول، دارالهدی
۳۷. تفسیر المنیر، محمد کرمی، قم، المطبعه العلمیه، (۱۴۰۲ هـ ق)
۳۸. تفسیر من وحی القرآن، سید محمد حسین فضل الله، چاپ سوم، بیروت، دارالزهرا
۳۹. تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبایی، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الإسلامیه
۴۰. تفسیر نور الثقلین، شیخ عبد علی بن جمعه الحویزی، چاپ سوم، قم، المطبعه العلمیه
۴۱. التوحید، الصدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، (۱۳۹۸ هـ ق)
۴۲. ثواب الاعمال، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، انتشارات شریف رضی، قم، (۱۳۴۶ هـ ش)
۴۳. الخرائج و الجرائح، قطب‌الدین الراوندی، موسسه امام مهدی (عج)، قم، (۱۴۰۹ هـ ق)
۴۴. الخصال، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (صدوق)، انتشارات جامعه مدرسین، قم، (۱۴۰۳ هـ ق)
۴۵. دعائم الإسلام، نعمان بن محمد التیمی المغربي، دارالمعارف، مصر، (۱۳۸۵ هـ ق)
۴۶. رجال الکشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی، انتشارات دانشکار مشهد، (۱۳۴۸ هـ ق)
۴۷. روضه الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، انتشارات رضی، قم
۴۸. شرح نهج البلاغه، عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، (۱۴۰۴ هـ ق)

۴۹. الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، شیخ زین الدین محمد العاملی النباطی، چاپ کتابخانه حیدریه، نجف، (۱۳۴۸ هـ ق)
۵۰. عده الداعی، ابن فهد حلی، دارالکتاب الإسلامی، (۱۴۰۷ هـ ق)
۵۱. علل الشرائع، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (صدوق)، انتشارات کتابخانه داورى، قم
۵۲. العمده، ابن بطریق یحیی بن حسن حلی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، (۱۴۰۷ هـ ق)
۵۳. عوالی اللالی، لابن ابی جمهور الاحسائی، انتشارات سید الشهداء علیهم السلام، قم، (۱۴۰۵ هـ ق)
۵۴. عیون اخبار الرضا علیهم السلام، ابو جعفر محمد بن علی (صدوق)، انتشارات جهان، (۱۳۷۸ هـ ق)
۵۵. فلاح السائل، سید علی بن موسی بن طاوس، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم
۵۶. قصص الأنبياء، سید نعمت الله جزائری، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، (۱۴۰۴ هـ ق)
۵۷. قصص الأنبياء، قطب الدین راوندی، چاپ بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، (۱۴۰۹ هـ ق)
۵۸. كشف الغمه فی معرفه الأئمه، ابوالحسن علی بن عیسی أربلی، چاپ کتابخانه بنی هاشم تبریز، (۱۳۸۱ هـ ق)
۵۹. کنز الفوائد، ابوالفتح کراچکی، انتشارات دارالذخائر، قم، (۱۴۱۰ هـ ق)
۶۰. المؤمن، حسین بن سعید الاهوازی، انتشارات مدرسه امام مهدی (عج)، قم، (۱۴۰۴ هـ ق)
۶۱. مجموعه ورام، ورام بن ابی فراس، انتشارات مکتبه الفقیه، قم
۶۲. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، دارالکتب الاسلامیه، قم، (۱۳۷۱ هـ ق)
۶۳. متطرفات السرائر، محمد بن ادريس حلی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، (۱۴۱۱ هـ ق)
۶۴. مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، موسسه المعارف الاسلامیه، قم، چاپ اول

۶۵. مسکن الفواد، سید ثانی، کتابخانه نصرتی، قم
۶۶. مستدرک الوسائل، حسین نوری طبرسی، مؤسسه آل البيت علیهم السلام قم،
(۱۴۰۸ هـ ق)
۶۷. مصباح الکفعمی، ابراهیم بن علی العاملی الکفعمی انتشارات رضی، قم،
(۱۴۰۵ هـ ق)
۶۸. المقنعه، شیخ مفید، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، (۱۴۱۳ هـ ق)
۶۹. مکارم الاخلاص، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، انتشارات شریف رضی،
قم، (۱۴۱۲ هـ ق)
۷۰. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی،
موسسه انتشارات علامه، قم، (۱۳۷۹ هـ ق)
۷۱. نهج البلاغه، من کلام امیر المؤمنین ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام برگزیده
شریف رضی، انتشارات دارالهجره، قم
۷۲. النوادر، سید فضل الله راوندی، موسسه دار الکتاب، قم